۷۱۱۲۱۷۱

بازدید شد
۱۳۸۲

۱۳۹۹
فیلم‌برداری شورای اسلامی

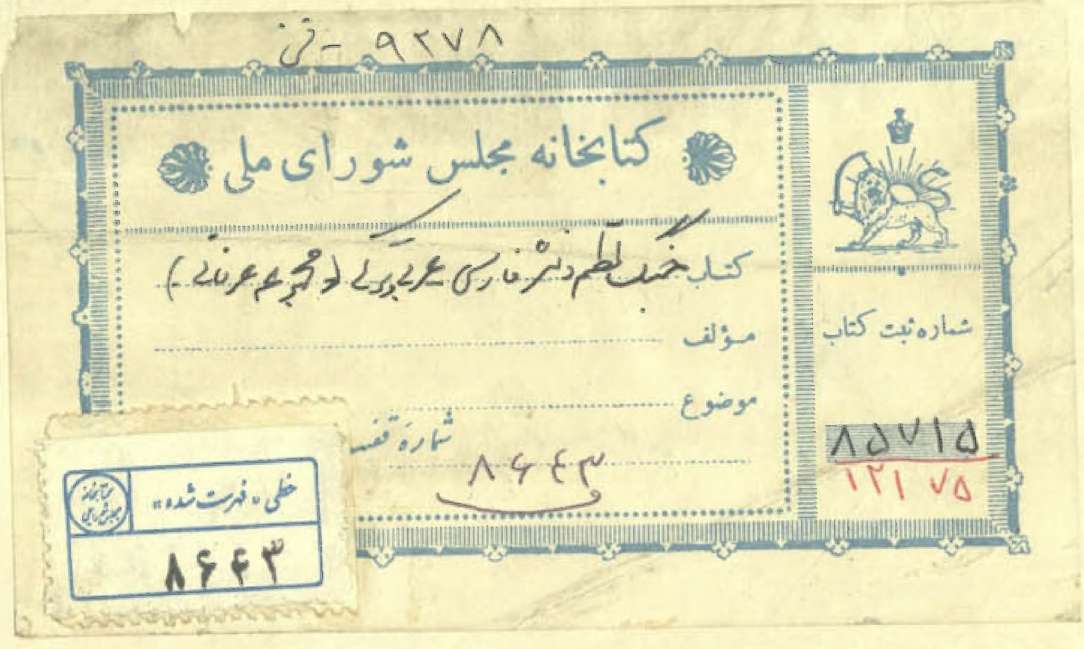

۷۱۱۲۳۱۷

بازدید شد
۱۳۸۲

مجلس شورای اسلامی
۱۳۹۹۵
فیلمبرداری تاسیس ۳۴

۹۲۷۸ - ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب خمسهٔ نظم دیوان فارسی عربی و ترکی (مجموعهٔ عرفانی)

مؤلف .....

موضوع .....

شمارهٔ قفسه ۸۶۴۳

شمارهٔ ثبت کتاب
۸۵۷۱۵
۱۲۱۷۵

خطی «فهرست شده»
۸۶۴۳

فرد

هر که او همرنگ یار خویش نیست — عشق او جز رنگ و بوی بیش نیست

فرد

تو مگو ما را بران دربار نیست — با کریمان کار ما دشوار نیست

فرد

من از تو هیچ مراد دیگر نمیخواهم — همین قدر بکنی کز خودم جدا نکنی

فرد

او حدی شصت سال سختی دید — تا شبی روی نیک بختی دید

فرد

تا بچار سو لا نروی راه — نرسی در سرای الا الله

رباعی

گویند عنان خود چه تابی — کم شو چو کم شوی بیابانی

فرد

این نکته نمودن ناصوابم — چون گم شوم آنگهی چه یابم

فرد

هیچ کس را تا نگردد او فنا — نیست ره در بارگاهی کبریا

فرد

گر بر سر کوی عشق خاکستر شوی — شکر آنه بده که خون بهای تو منم

رباعی

من شوم عریان ز تن او از خیال — تا حرامم در نهایات الوصال

هر آنکو غافل از وی یک زمانست — دران دم کافرست اما نهانست

اگر آن غافلی بیوسته بودی — در اسلام بر وی بسته بودی

قطعه

پیشه من گفت دوتا در طلب یکتایی — با وجودی بتری راه بیکتایی نیست

گفت با من که علاوه له حقیقت دریاب — هیچ مایه بتر از بدیه دعایی نیست

کتابخانه باقر قرقی
شماره
بازدیدی شد
۳۶ - ۲۲

لایدرک العاقل ما قصد الملائم قوی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله
محمد وآله وصحبه اجمعین بدان ارشدک الله تعالی ابتداء معامله
این بزرگواران بذکر قلب وطریق آنست که طالب را باید که
چشم بسته درزیان خود بکام بجسپاند وبجمیع همت
متوجه قلب صنوبری که در پهلو چپ واقعست گردد که درین
قلب صنوبری آشیانهٔ قلب حقیقی است که از عالم امر است
وانرا حقیقهٔ جامعه نیز گویند واز لفظ مبارک الله جل شانه ذات بیچون
خواهند وهیچ صفت بآن ملاحظه نمی نماید تا ازدروهٔ ذات
بحضیض صفت فرود نیاید وچندان بذکر مداومت نماید صفت لازم دل گردد
چنانکه بفرصفت باصره بحدیکه اگر بتکلف ذکر وحضور را ازدل دور کنند
دور نشود حرکت باشد یا نباشد ضرور نیست ونور این لطیفه اورنگ
وزیر قدم حضرت آدم ست علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وبعد ازین محل
ذکر لطیفهٔ روحست که زیر پستان راست است ونورا و کرسیست
وزیر قدم حضرت ابراهیم وعلیهم السلام است وبعد ازین لطیفهٔ سر است

لطائف

وزیر شش لطیفه ذکر کرده اند

ونورش سفید لک زیر قدم موسی علیه السلام است بجانب چپ برابر قلب واقعست
بعد ازین لطیفهٔ خفی است برابر روح واقعست ونورش سیاه زیر قدم حضرت
عیسی علیه السلام است وبعد لطیفهٔ اخفی که در سینه واقعست ونورش
سبز زیر قدم حضرت خاتم الرسل است صلی الله علیه وعلی جمیع الانبیاء والملئکه
اجمعین هریکی ازین لطیفه را فنا وبقاست فنا لطیفهٔ قلب بحصول تجلی
فعل وبقا آن بآن وفنا لطیفهٔ روحست تجلیات صفات وبقاء
آن بان وفنا لطیفهٔ سر نشیون واعتبارات وبقاء آن بان وفنا
لطیفهٔ أخفی صفات سلبیه تنزیهیه وبقاء آن بآن وفنا لطیفهٔ
اخفی تجلی ذات عز شانه حصول انجامد تا مدتها عروج سیر لطائف
همه عالم امراست بعده معامله سیر لطائف پنجگانه عالم خلقست که نفس
وعناصر اربعه باشند محل نفس حواس باطنه ودماغ است ونور نفس
جسد تزکیه پندارم که نور بی کیف باشد ومظهر عناصر اربعه تمام
بدانست باید که چشم بسته از سر تا قدم بتوجه تمام تصور اسم الله
کند بحدیکه هر مو ذاکر گردد بی تکلف وقصد جاری باشد علم بارگاهی
ضرور نیست وفناء جسدی و فنا فی الشیخ که عبارت از تجلی باخلاق اوست

مطلب نفی و اثبات

ثمرهٔ این ذکر است و بعد از آن نفی و اثبات کند یعنی کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله
و طریقش آنست که زبان را بکام بچسباند و نفی را در زیر ناف حبس
کند و کلمه لا را از ناف بکشد و بفرق سر رساند و اله را از فرق
بکتف راست آرد الا الله را از کتف راست بر دل صنوبری
که در پهلوی چپ واقعست بیارد و نقش ان مجموع بصورت لای معکوس
می شود و این کلمه را در جای بجای برون باید که بخیال باشد بی حرکت
اعضا و نفس در زیر ناف بند باشد در هر نفسی طاق کونه این ذکر را
وقوف عددی باشد چون نفس تنگی کند بگذارد و باز حبس کند
بطریق سابق ذاکر باشد تم و تم و معنی کلمهٔ طیبه بچهار قسم ملاحظه
نماید اول انکه نفی سازد باطل را و اثبات سازد حق را یعنی نیست
هیچ معبود جز ذات حق دوم انکه نفی سازد ممکنات را اثبات
سازد واجب الوجود را یعنی هیچ موجود ممکن نیست مگر واجب
الوجود سیوم انکه نفی سازد ممکن و واجب را اثبات کند اورا
در مرتبه اطلاق یعنی نیست هیچ معبود و وجود در غیب و شهادت
مگر وجود مطلق و اینشارت اثبات بخود نماید چهارم انکه

هر شیئ نفی کند اثبات سازد و همان شیئ را یعنی نیست هیچ موجود مگر وجود
مطلق و نتیجهٔ این ذکر کشود دیدهٔ بصیرت و کشف کونی و فنای
فی الرسول که کنایت از تخلق باخلاق عظیمهٔ آنجناب است
و بعد ازین بمراقبه پردازد درین مراقبه بسلسلهٔ عالیه جهارند
اول چشم بسته از خود تصور نماید که الله معی شاهدی حاضر ناظر
و ازین مراقبه کشف قبور و فنای الله بحصول می آید دوم انکه
تصور نفی خود نماید و موجود حق را داند و سمع و بصر و دیکر
صفات را صفات حق داند ازین مراقبه کشف حقایق و ولایت
صغرا که عبارت از ولایت اولیاست حصول می انجامد مراقبهٔ
سیوم درین مراقبه تصور اسمی از اسماء الهی من جملهٔ نود و نه نام
کند که مناسب بسالک افتاده باشد و ازینجا لذت خود معلوم
نماید و ازین مراقبه ولایت کبرا که ولایت انبیاست میسر شود
مراقبهٔ چهارم درین مراقبه چشم بسته تصور معنی این آیه
کند و فی انفسکم افلا تبصرون ازین مراقبه ولایت علیا نصیب
سالک میشود و آن ولایت ملائکهٔ عظام است باید دانست

که ولایت صغری تعلق بظلال اسما و واجبی که درحقیقه اصول
اصول لطائف خمسه اند ولایت کبری تعلق باسماء واجبی که تفصیل
اسم الظاهر اند دارد وفی هذا الولایت حصول الفناء الاتم
والبقاء الاتم وزوال العین والاثر وشرح الصدر والاسلام الحقیقی
وما یناسبها وولایت علیا تعلق باسماء واجبی که تفصیل اسم
الباطن اند دارد والذی فی هذه الولایة اولی بالاستمرار وترقی
ازینجا منوط است بکثرة صلوات وبعد ازین مقامات کمالات
نبوت اند دانست که ووصول بذات مقدسه وکشف
مقطعات قرانی وکثرت نماز نفل وطول قراءت وبعد طی کمالات
اولوالعزم السلام بعد طی کمالات قیومیت وبعد حقیقه خلت وبعد محبت
صرفه وپس محبت ممتزجه بعد محبت خالصه من بعد لا تعین پس
حقیقه کعبه ربانی پس حقیقه قرانی پس حقیقه صلوات من بعد
مقام معبودیت صرفه لا سبیل الیه للقیوم ومن ضمنه واعلم
ان التحقق والترقی فی کمالات الرسالة وما بعدها منوط بالمحبة
والتبعیة بخاتم الرسل صلی الله علیه وسلم قال الله سبحانه قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وهو یقول الحق ویهدی السبیل اهرکه راتبعیت اوبیشتر عارد
اندرحقایق بیشتر والسلام علی من اتبع الهدی تمت الرسالة الشیخ السیف الدین
حضرتی
قدس سره

معدوم اولاکه طریق نقشبندیه نک حقایقی اوجدر دوام نفی خواطر ودوام
ذکر قلبی ودوام مراقبه در وبونلردخی بربرینه معین وقویدر ومراقبه
ایسه حق تعالی نک جمیع ذرات کائناته ابدا مطلع اولدوغنی کوکلدن
برلحظه کیدرمکدر وبوطریقیک نهایتی انجق حضوره ایرمکدر
بیت ترانیک بند بس از هرد وعالم زجانت برنیاید ندای خدادم
اما بوطریقیک مجموع اصولی بواون ایکی کلمه ده مندرجدر نفی وجود
وبزل موجود ترک صورت وعمل بعزیمت هوش دردم
نظر برقدم سفر دروطن خلوت درانجمن احتراز عن البدعة
اقتدا بسنت ذکر مدام توجه تام در بسلطریق وصول بوصولیله
حصوله کور واما بوطریقیک شرط برمعتاد رکه دل وجانده محبت
مولادر پس برکوکلکه انده در وطلب رزوظهور ایتمه در انی بیوک
نعمت بیلک کردر ولیل نهار اداینه سعی وهمت ایتمک کردر
زیرا اوحب ازلیدر که مرات دلده منعکس وجلیدر الکیچوک اول
کوکل ارادت ومحبت وشوقی مملیدر پس مرید مولا بولنان کسنه
مراد اولنمش ولیدر نه کیم حق تعالی یحبهم ویحبونه بیورمسیله کندی
محبتی کنده ویه محبتلرین اصلی اولدیغن طیور مشدر

اما بو طریق نقشبندیه بیل بغلیانلر ظاهرده خلقی ایله اختلاط ایدوب
خدمتنده اولورلر و باطنده انجق حضرت حقی بلورلر لکن ولرن کثرت
ایچره کیزلر و کوکلدن وحدت یولنی ایزلرلر بدنلرک خلقه و کوکللرین
حقه تسلیم ایدرلر بو رسم و راه ایله مخفیجه حقه طوغری کیدرلر
طاشره دن بیکانه ایچریدن همخانه اولور بدن اغیارایله کوکل یارایله
قولاق صدا ایله کوکل خدا ایله کوز رقیبه کوکل حبیبه لسان کفتار ایله
کوکل دلدار ایله الی صنعتده کوکل حضرتده ایاق کمتده کوکل درکاهتده
بدن پوست ایله یاتم کوکل دوست ایله قائم بدن راحتله مکانده کوکل
سیاحتله جولانده بدن اسباب ایله غوغاده کوکل مطلق انسن مولاده بولنور

بیت

کرهی خواهی که کردت سر بلند — در طریق نقشبندی نقشبند

نظم

قسمه نون و قلمدر اوقامت ابرو — که دل همیشه اولدی روبرو
نشان وصلق بولمش هزار کلشنده — چو سرو فاخته بلمز فغان ایدر کوکو
هزار شکر که هجران غمندن ازادم — کوکل که عشق ایله درهمنشین هزارنو
کوکل کوزنده ایراغ و یقین برابر اولور — که طوب عالم اولور باغ دلده مثل کدو
بری دیمش نیچه درحال قلبک ای مجنون — فراق یار ایله مجنون دیمش نه سوزدیرو
بکا نعم بوجداق که دلده لیلی ایله — بن اویلیم که بلزم بو نمی یم یا او
سوزمده ایمه امید شفا دیدتکم — حبیبی انت طبیبی فکیف لا ارجو

ولایضا

بر صوفی صفه صفا یز — درزیر قباب کبریا یز
بو ارض و سما یه صغا یز کیم — بر جوهر عالم عما یز
چون جام الست مستی یز خوش — پس طالب شاهد بقا یز
ازاده وفا رغز جهاندن — بو جسم ایله کرچه مبتلا یز
وارلق دلر اهل عقل و دانم — بر طالب فقر ایله فنا یز
بر حضرت حقه پک یقینز — اندن بری صانمه که جدا یز
تن پرده سی رفع اولانده حقی — سیره ایله که بزنه مهلقا یز

ولایضا

عشق اودینه یاندی هپ دفتر نطق یاندی — طوادی دل اوجان طرب اولدی جمله یانوب عیان
قطره بحر اولدی جمع اوبادن آیر اولدی قمع — نور بینی خوش بولدی شمع کندی ارادن وخان
بو نفخات بحور جانلره ویردی سرور — جمله جهان طولدی نور عود ایله مجر نهان
خواجه در آیینه دن طوبه نطق اوکردن — آینه یوقیدن مرغ ایله سوبلر لسان
جامه دریجانی ال حیرته وار عشقه طال — بی دل و بی خویش قال ریح عین زیان
فقر فنا یی بولان عشق و محبت دن طولان — حسنته حیران اولان حی اولور اولمیوان
عشق که بی کیف و کم جمله یه دیرشش و کم — سویلیه عقل و حکم حقی اولور ترجمان

حقی قدس سره

طلسم نه میل ایمه ای دل سنده استه دلبری — ایچری کل سنده بول اول یار غار دلبری
دوست ارر سک دوست اودر کیم سنده ن ایرلماز مدام — برک و باری جسمی قوی جان دلبنده ن بر بری
حسن فانی الله صانمه عشق فانی فانیه — بو ایکی نهر کیچ اندن ایچ او یا فی کوثری
جانبوا جانان طولسون دل کوزل افکاریله — ایکی عالمدن بری اول اولمه سن سندن بری
سن که ای دلدار واسعسن اودلداره مدام — آرهم بن جسم وجانی خانمانی سر سری
نقش پرده دلبر جاندر جهان دلبر لری — پرده رفع ایله سر ایت حسن روی دلبری
خاموش حقی کوکل احوالنی اظهار ایله — سترسی افشا ایمه استر سن کلامت بوسری

ذکر فکرت دائما الله باد — ارزویت حضرت آن شاه باد
باش خالی همین ز افکار جهان — تا که فکر تو خدا ماند همان
فکرهای نا سزای نفس بد — روی جانرا هچو گردم می خلد
فکرها فاسد دار الغرور — میکند جانرا ز بزم دوست دور
گر تهی گشتی ز افکار جهان — پر شدی این ز اسرار نهان

کوکل عشقنده نا پروا درای دوست — سنی کوکل عجب سودا درای دوست

عدو بلمز بو معنایی که دائم — دل عاشق سکا ماوی درای دوست
جمالک ارزو ایلر قوا شیا — جهانا پر شور و پر غوغا درای دوست
ایکیلک پرده سی رفع اولدی دلدن — دو عالمدن کوکل یکتا درای دوست
چو کلمز خاطره پروای اغیار — کوکل نشو ریده و شیدا درای دوست
اگرچه رتبه عقل اولدی عالی — مقام عشقه هم اعلا درای دوست
جهان لذتلرین بولدم چو حلوا — ولی عشقک می احلا درای دوست
شو نک سیر ایدر عالمده ای جاز — که چشم عشق ایله بینا درای دوست
چو سنسن اول و اخر سر و ظاهر — بو حقی هیچ و نا پیدا درای دوست

الا ای عشق بی پروا که سنسن مقصد اقصا — چو سنسن احسن الحسنی هم اولدک عاشق شیدا
عجب حسن ایچره یکتا لین عجب موزون رعنا سن — عجب ماه دلارا سین زهی یکتای بی همتا
جمالک وصفنی هردم نه وصف ایلاکه کویلرسم — قمو ذرات ایدر لرهم که امنا و صدقنا
سنک دانک که دائمدر دیکله جمله قائمدر — کرانسانک کرجهانمدر اکر اعلا اکر ادنا
مضارع ماضی و حالسین ذکر تفصیل اجمالسین — سنی پر لطف اجلالسین دیکله عرفو ثنا
جهاندر حسنکا حیران که سنسن جمله جانانه — زهی محسن زهی احسان زهی مهر جهان ارا
او جان که کوزه مائلدر دو کمز ذوقه مائلدر — سکا حقی که واصلدر نه حاجت قصه فردا

بسم الله الرحمن الرحيم

يا سيد السادات جئتك قاصدا ... ارجو رضاك واحتمي بحماكا
والله يا خير الخلائق ان لي ... قلبا متيما لا يريد سواكا
فوحق جاهك انني بك مغرم ... والله يعلم انني اهواكا
انت الذي لولاك ما خلق امرؤ ... كلا ولا خلق الورى لولاكا
انت الذي من نوره البدر اكتسا ... والشمس مشرقة بنور بهاكا
انت الذي لما رفعت الى السما ... بك قد صمت وتزينت لسراكا
انت الذي ناداك ربك مرحبا ... ولقد دعاك لقربه وحباكا
انت الذي فينا سألت شفاعة ... ناديك ربك لم تكن لسواكا
انت الذي بك قد توسل آدم ... من ذلة فدفاز وهو ابا كا
وبك الخليل دعا فعادت ناره ... بردا وقد خمدت بنور سناكا
ودعاك ايوب لضر مسه ... فازيل عنه الضر حين دعاكا
وبك المسيح اتى بشيرا مخبرا ... بصفات حسنك ماجدا لعلاكا
وكذاك موسى لم يزل متوسلا ... بك في القيمة محتم بحماكا
والانبياء وكل خلق في الورى ... والرسل والاملاك تحت لواكا

لك معجزات اعجزت كل الورى ... وفضائل جلت فليس تحاكا
نطق الطعام بسمه لك معلنا ... والضب قد لباك حين لقاكا
والذئب جاءك والغزالة قد اتت ... بك تستجير وتحتمي بحماكا
وكذا الوحوش اتت اليك وسلمت ... وشكى البعير اليك حين رآكا
ودعوت اشجارا اتتك مطيعة ... وسعت اليك مجيبة لندا كا
والماء فاض براحتيك وسبحت ... جنح الحصى بالفضل في يمناكا
وعليك ظللت الغمامة في الورى ... والجذع حن الى الكريم لقاكا
وكذاك للاثر المشيك في الثرى ... والصخر قد غاضت به قد ماكا
اشفيت ذا العاهات من امراضهم ... وملأت كل الارض من جدواكا
وردت عين قتادة بعد العمى ... وابن الحصين شفيته بشفاكا
وكذا حبيبا وابن عفرا بعدما ... جرحا شفيتهما بلمس يداكا
وعلى من رمد به داويته ... في خيبر فشفى بطيب لماكا
وسألت ربك في ابن جابر بعدما ... ان مات احياه وقد ارضاكا
ودعوت عام القحط ربك معلنا ... فانهل قطر السحب حين دعاكا
ودعوت كل الخلق فانقادوا الى ... دعواك طوعا سامعين ندا كا

اعداک عادوا فی القلیب بجمعهم ... صرعا وقد حرموا الرضا بجفاکا
فی یوم بدر قد اتتک ملائک ... من عند ربک قاتلت اعداکا
والفتح جائک یوم فتح مکة ... والنصر فی الاحزاب قد وافاکا
هود ویونس من بهاک تجملا ... وجمال یوسف من ضیاء سناکا
قد فقت یا طه جمیع الانبیاء ... طرا فسبحان الذی اسراکا
والله یا یس مثلک لم یکن ... فی العالمین وحق من نباکا
عن وصفک الشعراء یا مدثرا ... عجزوا وکلوا عن صفات علاکا
ماذا یقول المادحون وما عسی ... ان تجمع الکتاب من معناکا
والله لو ان البحار مداد هم ... والعشب اقلام جعلن لذاکا
لم تقدر الثقلان تجمع ذرة ... ابدا وما اسطاعوا له ادراکا
لی فیک قلب مغرم یا سیدی ... وحشاشتی محشوة بهواکا
واذا سکتت فعنک صمتی ناطق ... واذا نطقت فامدح علیاکا
واذا سمعت فعنک قولا طیبا ... واذا نظرت فما اری الاکا
یا مالکی کن شافعی من فاقتی ... انی فقیر فی الوری لغناکا
یا اکرم الثقلین یا کنز العطا ... جد لی بجودک وارضنی برضاکا

انا طامع فی الجود منک ولم یکن ... لابی حنیفة فی الانام سواکا
فعساک تشفع فیه عند حسابه ... فلقد غدا متمسکا بعراکا
فلانت اکرم شافع ومشفع ... ومن التجی بحماک نال وفاکا
فاجعل قراه شفاعة لی فی غد ... فعسی اکن فی الحشر تحت لواکا
صلی علیک الله یا علم الهدی ... ما حن مشتاق الی رؤیاکا
وعلی صحابتک الکرام جمیعهم ... والتابعین وکل من والاکا

تمت القصیدة

دانی چه کار از همه اعمال بهتر ست ... حمد وخدا ونعت شریف پیمبر ست

نظم

حمد خدا آیینهٔ روحدور ... باب همه احامده مفتوحدر
حمد ایده نک اولهٔ خصوصادلی ... گلشن نعت نبوی بلبلی
قوغاق استرسک اگر هر زمان ... گلشن اقبالکه گرد خزان
دوک چمن نطقکه شبنم کبی ... شام وسحر قطرهٔ نعت نبی

وصول استرسک ای باقی صفا ... یاپش دامان نعت مصطفی یه

يارب بنهج شرع شريف محمدی — يارب براه راستی معبر آفتاب
يارب باستوای خط شرع مستقيم — يارب بسمت صدقه اولد رهبر آفتاب
يارب بفرط نور سعادت قرين مهر — يارب بفيضات مه سرور آفتاب
يارب بخوش طراوت گلزار عافيت — كه اول نسيم فيضی مدام اكثر آفتاب
يارب بخوش نسيم صباح گل نياز — يارب بنكهت گل جان پرور آفتاب
يارب بتشنگی خمار امتزاج صبح — يارب بمست نرگس زرساغر آفتاب
يارب بشوق ناله زخسار سوده گان — يارب بعرض بنده گی چاكر آفتاب
يارب بسوز آه يتيمان شام غم — كيم ويرمده نزلزل حيرت بر آفتاب
يارب بضعف آه حزينكم اولور مدام — بالين عافيت طلبان بستر آفتاب
ايله قرين ظل حمايت اوديم كاولور — يارب طناب آه دل چادر آفتاب
يارب پناهكام اولور مجرم ذكی — اولدمكه ايده مغفرتك مغفر آفتاب
جمله نياز و خواهش انجام حال دل — معلوم جمجو روشنی انور آفتاب
دل حالتی خدايه سپارش ايدوب بيلو — نه لطف روزكار نه فيض ايلر آفتاب

اشبدم از كرم بر سانه كل سلام
بر روح پاك حضرت پيغمبر آفتاب

حقی قدس سره

عشق اهلی مانند خوش خوشی بولور — جان سير ايدر سير فلك كوكده اوهور اولور
هم ملكدهم سلطان اولور هم خلدهم رضوان اولور — هم جان هم جانان اولور هم شير هم آهو اولور
هم تلخ وهم حلوا اولور هم صورت و معنا اولور — پيدا و ناپيدا اولور جان طبعنده هم خو اولور
چون ماسوادن جان كچمز عرفه مسيحا اولور — خمر محبتدن ايچر يكتو ايكن صد تو اولور
شيرين اولور دل شور ايسه نزديك اولور جانه دور ايسه — بيگانه دل اولور ايسه شوقيله وصلت جو اولور
چون جانده قالمز بيخود دل زنده اولور هر نفس — ذكر ايله اعضا چون جرس فكرك همان يا هو اولور
محو اولسه حقی جان اولور برقول ايكن سلطان اولور — هر ذره خورشيد جهان اولور هر زخم هم نوار اولور

ولد ايضا

جانك اسرم ای مه فقره فائده يوق — سن اولسك بكا هم سفره فائده يوق
بوداره كلدم او ديدار يوقسه ای دلدار — نه بكلرم بو سفره مقره فائده يوق
بنم قناده بقاده مرايم اولدی لقا — پناهك اولسه ای شه سپر فائده يوق
سن اولسيجه بنم جانم اين و آينده نه سود — خوش اولمايجه كوكل پاوسرده فائده يوق
سنكله عالمه بقسم متال جنت اولور — سنكله بقسم اول بوشن نظره فائده يوق
عنايتكله نظر قيل بكا كه يوق هنرم — عنايت اولسه دن هنرده فائده يوق
كيجور ربی بشير تدن ايله فضل ملك — فرشته اولسه حقی بشره فائده يوق

ولہ ایضا

ای عشق وی جان جهان ای مبتدا وی منتها — ای رستخیز ناکهان وی رحمت بی انتها
ای شکر ماه مشتری بزدون نهانش چون بری — ویردم دل وجان وسری بزهم سکاوزمان شها
کاهی مرا سین کاه تب کیه نور او کورسین کوکب — سنسن عجب اندر حیران سکا اهل الهها
ای طالب انوار جان سیر ایلیسن کیهسار جان — اول بلیل انکلزار جان قیل قلبکی غمدن رها
عالم چو کوه طور در ذره بذره نور در — اعماد ن اول مستور در عشقله سکا سیر ایلها
هر دم کلور جاندن ندا کیم بنلکندن اول صدا — یوقاول همان قالسون مدام هر نجه پر نورمها
حقی کوکلدن دیله سن کیم علم عشق بیله سین — الکل آزایت شرح یله سن اولسکه فنی پر اشتها

ولہ ایضا

مرحبا ای عشق باقی مرحبا — پروفاسین پروفاسین پروفا
کل صالین کوکلده ای جان جهان — دلربا سین دلربا سین دلربا
اسمان دله ماهمسین تمام — مهلقا سین مهلقا سین مهلقا
اول آخر یار غار مسین مدام — جانفزا سین جانفزا سین جانفزا
مبتدای جمله اشیایه روان — منتها سین منتها سین منتها
سنسن اولدی خار وکل هم خاک وزر — کیمیا سین کیمیا سین کیمیا
واصل ایلر سین قولی مولا سنه — رهنما سین رهنما سین رهنما

خلقدن بیکانه اولش عاشقه — آشنا سین آشنا سین آشنا
حقی حقدن غافل اولمسن مدام — پرصفا سین پرصفا سین پرصفا

جامی قدس الله سره

چند ای معلم هر روز تا شب — باشد غزالم محبوس مکتب
شد فرش دیبا از سبزه صحرا — ارسله دمعانم تا تع ونلعب
تعلیم ادب آب اوراچه حاجت — اوخود زآغاز آمد مؤدب
هر جا خرامد بهر دعایش — خیزد زجانها آفرین یاد یارب
در دور لعلش منع از شرابم — ای خواجه دورست از لطف مشرب
دی ترک عشقش مذهم کردم — چون دیدم آن رخ گشتم زمذهب
جامی ازان لب همچو نرصراحی — دارد درونی اخوش لبالب

ولہ ایضا

عاشق یارم انکچون بود یاره کلدم — یوقسن دیر جهان ایچره نکاره کلدم
نه در اول قصه تعطیل که یوقدر تعطیل — باز شاهم یوصحرایه شکاره کلدم
همتم چونکه بلند اولدی ازلدن حالا — خوش تماشای رخ وزلف نکاره کلدم
عشق میدانه لایق یوق ایدی بزمرکب — تن براقیلدی روان یوسه کناره کلدم

کربکا اول ایدی انده میسر بو مراد
پس بخیر شهر عدن بود یاره کلدم

یار اغیار صانور کندوبی بلمز جاهل
شکر کیم معرفت نفس ایله یاره کلدم

در بدر کزمه کوکل غاریه ای حقی
که بن اول یاریله بو خلوت غاره کلدم

وله ایضا

انک که دروننده ذوق وطرب وار در
دل بابنی بکلمز که انک سببی وار در

دل بابنی بکلمز شب تاکیم کله دلدارک
کلدوکده خضوع ایلمز رسم ادبی وار در

اوجان که جدا اولمش جویان خدا اولمش
عشقینه فدا اولمش میل عجبی وار در

هر کیم که اوعاشقدر عشق ایچره صادقدر
جان ویرمکی ساعتده انک طرفی وار در

کیر پای طلبنه دکسه دستینه کیر رکوهر
نعم لبه کل جانکیم قند لبی وار در

ای حقی سکوت ایله رمز یله سوزک سویله
کیم جمع سبکسر وحمک چوق بوطبعی وار در

مناجات

یا ذا الجلال والجبروت لک العلا علا
یا ذا الکمال والملکوت لک الولا ولا

دریای لطفت از رحموت هی زند
امواج ژرف ژرف عطا را صلا صلا

دارای قدرتکی کوردی چوارای حکمتک
طغرای رحمتوکه دیدیکی ایله جلا جلا

قصر وصاله دعوت ایدوب خوش طوتدرم
آنیکم ایلدی سکا وطندن جلا جلا

کشفی سراد قاتله عرض جلال ایدن
اکا که چکدی جان چکردن بلا بلا

یا واجب الوجود وجود کعظیم الصفات
یا واهب الحیات صفاتک علی العلی علا

جبار بارو بیرو برسین بلیدن
غفار وفرد وفرید خدا سوزن خدا خدا

اجلی صفات ذاتکه عظمت ازار ازار
اعلای ذات اکبرکه کبریا ردا

برکز نظرده عالمی جلدک معلی طباق
برکز نظرده قیلدک آدمی جام جهانما

برکز نظرده نقطه دیهار صحن مستدیر
برکز نظرده قبه دیهور سپهر سما

برکز نظرده ایلدک ابداع کائنات
برکز نظرده کوردیلر سک هباهبا

برکز نظرده عالمه عملک تمام ایلر
برکز نظرده حلمک اروز سخا سخا

برکز نظرده اسم اعظم ویردک محمد آد
برکز نظرده مکان لامکان فضا فضا

برکز نظرده ایردی چوطاوس حضرتک
برکز نظرده ایردی دیدک بیا بیا

یارب قبوکده جملهٔ اشیا مقدسات
یارب طبوکده جمله قلوب لرثنا ثنا

یوز قانی قاپوکه یوزلرسورم طورم
کوز قانی طاپکی کوزلیم ایدم نذاندا

کر عمرم اولمه طاشلرله نعره لر اورم طورم
کر کوزلرم قاتله جیحون اولمه روا روا

هر دم بونفسه وارمه اولور بیک کناه
هر بر نفسده صادر اولور بیک خطا خطا

یوقدر یوزمکه مناجاته یوز طتم طورم
چون بی حیایم ایدرون بکزاندن حیا حیا

كوكلم چو قورقدی قورقويه ايدم قورقم
نفسم جفا ايدر بوله درون جفاجفا

برنسنه قالدی بوندہ مکرانی پیش ايدم
چون عالميك الهی سن اوم عطا عطا

قطره دوكرسم الم حكمته بحر نصيب
حكمت بلورسم الم رحمته كنجی ملا ملا

مجم بودركم رسم دار وكی كعبه قلم قلم
سيتيم بوقپوندہ طورم استيم رضا رضا

حجاج اكر پولكه قربان قلورسه بريدن
بن جانی پولكه قلدم سنك فدا فدا

احرام اولدر ايدم هوادن تحريزی
الا سنك هوا كه اوم استيم هوا هوا

صوم بودركه سنده اوزكه دخی نسنه كورميم
عيدم بودركه يوزكی كورم يولم لقا لقا

بودر صلوتم ايدم وصلتكه بن اقامتی
بودر اذانم ايدم حی علی الفلاح فلاح

بودر جهادم ايدم نفسمله ضرب جنك
بودر شهاديتم كه جانمی ويرم سكا سكا

يا ذا الجلال جلالك جليل الجلا
فضل ايله بن ذليله ايدوب سن سنا سنا

يا ذا الجمال جمالك جميل الجمال
لطف ايله بن كليله عيجوب سن صبا صبا

يا ذا الكمال كمالك بديع الكمال
فيض ايله بن عليله آجوب سن صفا صفا

يا ذی النوال نوالك عظيم النوال
رحم ايله بن قليله وروب سن غنا غنا

كرره ايدرسك بنی كيم قبول ايدر
كرسد ايدرسك ايده می كسه هدا هدا

چونكيم سنك اوله جود وجودكمال مال
پس كيم اولكم ايده حضرتوكه كبريا ريا

سمقدار ذره ايرشدی غيبی خزانه دن
بولديدی خون كه مدن بوی نوانوا

بوندہ بقای ذاته حشر ايدوبن ايرلكا فا
انده بوكم فنا لسوز ايلده سنكايبقا بقا

شوسوكوحقيچوزكه سورسين محمدی
عفوايت صيحوم صكره دمهيچ چيرا چرا

ياخاتم الرسالة يا اشرف الورى ورى
بن كيم اولم كه حضرتكه ايليم دعا دعا

سن فخر عالم سلطان كون كائنات
بن خاكپای ذره نعل كدا كدا

زلفك جلاله مظهر خدك جماله هم
بوندن اوقدنكه والليل والضحی ضحی

شكرم اكاكه سنی عالمه رحمت يرتدی حق
حمدم اكاكه سنك الكده لوالوا

بحر محيطه غرقم اوشامدی كه بلزم
سايه صلای ذرمه بركون هما هما

نقصان اوله می عين كمالة نظر مجه
طيراغه كون طقنسه اسرسه صبا صبا

بن كيم يلوارم چوسن اولكين شفيع الخلق
يا كيم اغليم چوسن ايكين بوالوفا وفا

يا زجی اوغلی الهی حبيبك محمدك
قولديرقيوسن اكا بغشلم شها شها

اللهم علی سيدنا محمد واله اجمعين
وسلم تسليما كثيرا الی يوم الحشر والقرار

مناجات

الای لامع الانوار قيوكدرمصداعنی
ويا ای جامع الاسرار طيوكه رمقصداسنی

قپوك ديوانه كردوكتوردم بنكون بباجام
طيك كيوانه كردپتوردم بادهٔ معنی

بو معنیدن کرک التون پره در لر نثار ایدم — صونم عود دن قوجلره شراب کوثری مشتی
ملک صورتنه فلک باده ایچه انی ملکزاده — روانی اولمه ازاده صوچه جانه سناسینا
شراب ایچه جانک بوله معراج روحانی — کوره ساقی انی ایده که سبحان الذی اسری
نیچه جان ایچه انی چو سلطان مجلسه ریبو — خصوصا کم جالندن آچیلدر منظری اعلی

مسلک العشاق للعالم العامل عبد الله افندی شارح المثنوی الشریف رحمة الله علیه

خدایه حمد بی غایه که لطفی بی نهایندر — صلوات اولسون اول کیم که اول ختم رسالندر
سلام اصحاب اینه خصوصا چار یارینه — که هر بری اولمغله سعادتیاب صحبتندر
او یار اولمه اوته اولالم مهتدی جمله — بیورمشدر رسول الله سوزی وجیه کسندر
ایا حق یولنه طالب درون صافی ایله راغب — بو فی فهم دروست ایله اوقو ایسه کفایندر
مراد که حقایقه کرچه خلوص قلب ایله عاشق — بو سوز لردن غرض بولکیم لسنی حقه دلالندر
مقدر نه ایسه حقدن مظاهر ده اولور ظاهر — اکر نور اکر ظلمت سعادت یا شقاوتدر
اکر ذلت اکر عزت اکر محنت اکر منحت — یازلمشدر نه وارسه ازلدن بخش قسمتدر
قدر ده خیر و شر اما که عقل و اختیار ایله — مکلف اولدی انکله که خیر و بد لطافتدر
ایشت بر برکا امدی دیه یم جمله احوالی — که نقل ایدیکیم سوزلر منا سخ نه روایتدر

ان النبی علیه السلام
اصحابی کالنجوم بایتهم
اقتدیتم اهتدیتم

دیشلر

دیشلر یولی وار نور حقیقت بین اولانلر — اولمه اوراده رحمت بزه تفقت نصیحتدر
نوقال اهلی که ذوق المز معانی و حقیقتدن — قناعت ایده سورمله غبیدر دون همتدر
عجبی حتی یوقسه انکه اداده نادان اعلایه — نصیبی یوق ایشته انک بیاسنوبی لیاقتدر
عجبدر بعضلر ذاتی ریاوسمعه نه مارکه — اوقور اوراد اذکاری صلاح الدارة غصلتدر
ولی زهد و عبادتده رجا بولمه اولور انجو — ویرلمه حورئ قوجاغی کوره اوچماغی زینتدر
اکرچه اشتها نفسه نغمه عیش و عشرتدر — ولیکن مقصد اقصی جمال الله رویتدر
کیمی داعی عمر ایچمز ریاضت ایدر انکچون — دیه لر نفسنه انک بوار صاحب کرامتدر
کلوب رغبت ایدر نظره الینی صونه اوبمکه — اکر بوس ایتمه بر کس دیه بکا حقارتدر
ایده لر خلق انکا حرمت جهاندن کولمه ناکه — صاقنسون اولسون محکوم زیر شهرت آفتدر
تدبر ایتمه یلوردی بو نفسین حیله کیم فاما — کرفتار ایلین مکره انی حب ریا کسندر
کیمی اوقور پنجه منظوم و منثوری تفکرسز — سلوکی یوقیشلر انک معانی دن خلاوتدر
کیمی رند جهانز دیر پرده لازم دکل سوزم — بزم اوراده اکر وارسه ریا لمز امن و راحتدر
بوزی قور قیمه ای واعظ غم فردا دن ازادم — بزم خود نقل صهبا مز مهیا نقد فرکتدر
بزم عرفانه وارسه روز نسیه یا طلب — معماد ان اسما یوز سوز یمز عین حکمتدر
مظاهر ده رقوانشیا بزم کورده وکر ظاهر — جهانه هر نه وارسه جمله ان انوار حمدتدر

اگر عزلت اگر خلوت نه لازم عار و ذلیدر ... ریاضت چکدر روب نفسه الم چکمک مشقتدر
تکلف یوق یکم دیر اوخرابانی وزیدر ... کلمه سنده اسبکار اولوب چکمک مشقتدر
جدال امتم سن انلره فراغت قیل توقفدن ... قیوب حالیله ترک ایله که بحث امتک شماتتدر
هوای نفسه اویوب طبیعت جاهه دوشن ... اگر پاک اولمسه چرکی ملوثت بی طهارتدر
بو یولک اولا شرطی هوای نفسی ترک ایدوب ... چیقوب جاه طبیعتدن نه اصلا انانیتدر
کل امدی توبه قیل پاک ایت بوشوب ای اشک حسرتکله ... اجل وارديم دیمز صافین بولدم فرصت غنیمتدر
ایشت اصلین سوزین دکله هوای قوینی اکله ... بو راهک زاد تقوادر وطغری یول شریعتدر
لغده معنسی رعیک صبین ظاهر اولمقدر ... لسان اصلاحیده اطاعتله دیانتدر
نه در تقوی که پرهیز ایده صالحه معاصیدن ... ذمائم تحرز در واخلاص اصیل نیتدر
رفیقک صالحات اولان عملدر سکا یولده ... صفین آیرمه یولدن شده یا الکز لیق خسارتدر
خمار زده قلوب طورمه پوچ مقصوده ایدیجم ... کوکل اکلمه سنی کورسه هوایه بیت عزتدر
علم اولسه عملسز بیل وبال اولور مفید اولمز ... عمله اولسه علمی جهالتدن خود ضلالتدر
بو عمله عمل دائی اکر اولمازایسه لله ... قبوله کچمز اول طاعت انکچون کم اراءتدر
مراد اولان عمل زنده حقی بولمقدر یلکدر ... قیاس ایلمه کیم انجق بو لفظ ایله عبادتدر
عبادتده نیچه سر وار آنی فوق ایت شیطان ... صافین صانمه ای غافل همان ریکیله عادتدر

بخره قیلوب قایله کشتی اهل مذاق اولمز ... اگر حال اهلی اولمز له دروغی پرکتافدر
حساب ایت سن دخی کوکلک خراب یاکماز ... بلسترکنده وحالنی زکی اهل کیاسندر
ولیکن جمله صادق طریق حقه سالکلر ... بولور لردوق وطاعتده بولور اخبار امتدر
ذمایمدن اولوب عاری کتوده خوی کبر وادی ... بولور رقومن ابراری ملك پسماو پیرندر
بلی وارد ولیکن رده خرابانی ملاحیلر ... ولی صنعتن انلاری مباحی اهل عندر
ملاحی انلره دیمز بلکه اوصورتله ... نه تا جیله ردالسندن نه شال ایله نه کسوتدر
بو جمعک کسوه سی تاجی محبت نوردر دلده ... ردا سی خرقه سی داخی شهود حقدر همتدر
سور لر پارینک نازین سور لر پرلره بورنه ... دیمز لر کیمسه یازین بولمز صاحب سیرتدر
اولوب مست وخرابانی شراب ذائقه ... غریق بحر وحدتدر بولمز مقبول لحظتدر
کورر چشمم ناکرم عرایس دیر انلاره ... قباب عزت حقه ستاده پوشن عفتدر
بلی عارف نه جمله یولی وحدتدر راقیدر ... محقله مقلد فرق ایدن نور فراستدر
یقین اهلی اولور عارف شهودی ذوق وجدیدر ... سقامت اولمز المزده طریق استقامتدر
کما هی کورر اشیای حقیقت اعتبار یله ... ادب دناشر ایشن اتمز بولمز صاحب رایتدر
بو بر علم لدنیدر اولور الهام ربانی ... عجب سر الهیدر نه حکمتدر نه هیئتدر
پس امدی بلمک استر سکه نه در خرقه شریف ... مجالیده تجلی سی نه معنادن عبارتدر

بو قیل وقالی ترک ایله کو کل حالن طلب ایله
توجه ایله اللهم دعا قبل کیم اجابتدر

دیله کن اولا حقدن بولوب پیر کامل کیم
وجود ظل یزدانده یوزی نوری حدایتدر

محمد سرسنه وارث انک نور یله بدر اولمش
مقرری اولدر عشقک اکا خلعت خلافتدر

محمد آفتاب نور حبت لایزالیدر
انوک سرآنی اولمشدر ولی ماه محمدتدر

دلی عرشی معلا در مقام سری خود آسا
خصالی خلق ربانی عطاسی وجد خالقدر

نظر له اولدوار ارشادی مرید صادق انکه
کورر کو کل کوزی نور بیلور سر ولایتدر

که یعنی حق سکا اولدم تجلی جمال ایلر
دله پر تو صالر عشقی کورر سنکم نه لذتدر

بیلور سک حق یولی دلدر ایلی جذبه رحمان
رفیق عشق لسبحانی عجب راه سلامتدر

چو پیر کعبه برله اولدی حق جذبه بنی ظاهر
مصفا اولدی مرآنکه نظر قبل خوش لطافتدر

دکشمز سک آتش عشقه خلیل آسا اولوب تسلیم
دیه یا نار کونی برد سلامت باغ رحمتدر

کرم اکسیر طرح ایده نحاس قلبه فیضیله
زر خالص اولدی بی غل عجب آثار قدرتدر

که کنده قلبیه کثرت ازاله اولدی انیت
منکر عشقی قله انجق بو قربت اوزکه قوتدر

نه سوز قاله نه دل قاله تجلی نار محوایده
همان بر باقشی قاله بو رویت اوزکه رؤیتدر

بیچه وصف ایلیه للرانک حسن دلدار آیین
حساب اولمز کمالاتی عدد سیز بی نهایتدر

طوغر له اول کونشی بالله کو کل یوزین پرده دکمه
انک سایه سنه طور متی سکا حقه نه عنایتدر

مریدک اول انکه دلدن مراد کرتر کایه ترک جمله
ارادت تا دعا ایدوب مطیع امر الله اوله

کیروب میدانه فرد آیاتک طوب ایله چوکانه
اکر مدکور اولان ارظلم بولنورسه بلا نقصان

اوقورلکه نون ایله صاد ی کولتری دروندن
اکر وجهی کمالنی بلا حرف اوقودکرایسه

امین اولان بو اسراره بیچور کشف ایده اغیاره
صفین نا اهلی له طوره جلیس همدم اولمه

طریق عشقه کیرنلر سوای رفع ایدر دلدن
حقیقت خلوت اولدر کیم ایدر دلدن خالی

ضرورت اولسه غالب فراغت امر اولادن
نه در اولا بیلور میدک بو عشقک سلوکنده

چو لازم خرقه و لقمه بشردن اقتضا ایلر
اکر کسب حلال ایله الور پرور بو خلق ایله

عبودیت یولنده سورر قنا طرا غنه داغم
فطور صومی وصل اولور بولور صاحب ریاضتدر

امرادتدن مراد اولان نفس طوتمق اکا عنتدر
پری یوقدر طریقده یولی انکه غوایتدر

قولاول جانیله فرمانه دیه کلفت یه محتنه
اولور سک صحبته لایق سکا فرد کهایتدر

کورر سک انده معنای بیلور سم نه آیتدر
حقایق کشف سره دلی صافی اولمانندر

بلنلر جوهرین قدرین نه اهل بصیرتدر
کرکمز الفت انله که در قلبه کشرتدر

که زیرا عاشقک کاری همان غیر لیله خلوتدر
سوادن آیرلوب کلی اصل عرفان نور غیرتدر

بیچون رخصت ویرر نفسه عزیمت خود طریقتدر
که هر دم بکلیه کو کلی اهل اولان صیانندر

اولور رخصت که کسب ایده معیشت خود ضرورتدر
کورر بشور سو بلشور اما دلیله صافی القدر

حقیقتده نه در صوری بو عشاقدر فنا اولمق — نه انظاری اول صوفیک بقادر اوزره نمقدر
بودر عاشقلرین عیدی ایرو وصلینه دلدارک — که فرقت اولمیه اصلا عجب مجمعت مسرتدر
نوافل چون تقربدر حقیقله کولر ایشدر — حقیقله طوتر و یورر کور رقوب معیتدر
نوافلده نه در معنی زیاد اولدوقچه عرفانی — بیلوب قرب فرایضده ظهوری فعل اللهدر
کورنده هم کورن حقدر رمیت یوقه وصلدر — کولنده کولین حقدر قولاغنده ایشدن حقدر
ایدر لبر جانه زین قربان کورر لسر قران بولمز — جمال الحق اکبر در عجب سر وضیا قندر
نواجد فرقی جمع ایدر وجده جمع اولور — وجوددن هیچ اثر قالمز بو خوض غیب هویتدر
مزاجم اوله مرکثرت بولنمز اندهٔ غیرت — حقیقدر چون قمو وارلیق انکی لیک بودر حدتدر
نهان اندر نهان اطوارنه نام نه نشان اولور — بقای جاودان الور کرامت بوکرامتدر
بیلور کتمک ندر کلمک و ارر اوینلکسز — کلور کشف و یه کنده کسمز نه وصلدر نه فرقتدر
اقار یاشی کوزون دکمز عجب کیمیه دیلکز — سبب نه در کوکل بلمز نه حالتدر نه حرقتدر
دیکل بوکریهٔ حسرت دکل بوکور نشتر فرقت — همان عشق انتقامیدر نه خرمنلره خیفتدر
یارلدی شیوهٔ اطوار اخیارله ابرارین — دخی اسرار اشطارین نه رمز و نه اشارتدر
همه تلوین اخوانه نیاز درد مندانه — قبول برکه یکدانه خصالنه وفروتدر
بو نظم سلک عشاق اولنه تسمیه انسب — بوکلزار محبته ربو اسرار حقیقتدر

کل ای عاشق سوزی ختم همان وحدانیت ذاتک — احد در اول شما اولمز بوسزی حمد و ثنا یتدر
نه تسویله و ارپلور یول نه کوزیله کورپلور اول — نه عقل ادراک ایدرانی کوکلده عرفه یتدر
اودر اول اودر اخر اودر باطن اودر ظاهر — اودر رائی اودر مرئی نه نسبت نه اضافتدر
الهی کن نصیب ایله ارنلر صحبتین عردم — حقیقت صحبت ودانی ایکی عالمده صحبتدر
آیرمه قولرین یارب صراط مستقیمکدن — حبیبک عشقنه اولسون که اول کان شفا عتدر

قصیده شارح مثنوی عبد اسافندی

اولیادن ای کوکل الموب درکه رنکه بو — یوقلق ایله ایلروکل وارلغکدن اول آرو
وارلغیله کسمه کیبر مز اولیانکه کوکلنه — یوقلغیله وارلغنه صوکبی اولکن طرو
سر حقه ایرمز سکه ذره بنلک وارلیکه — وارلغکه پرده اولیدر اشبو یولده کی اولو
شولیله بنلک اشکنی یوقلق ایله کیدر رعدی — اهل وحدت محفلنده اکه دیمز کل برو
بنلکدن ذره دکلوقالور اسیه ای اخی — بیک چالشلرکه اصلی قیلمز کیده ورسکه ایلرو
وارلغکدن صاف اولوب یوقلغه ایرکوکل — تا محبت باده سندن صوه ورشد برطلو
شول کوکل کیم یوقلق ایله کلدی ورشد یانه — انی کندی وارلغیله ورشد ایلر طیطلو
مظهر اولق الدیسکه اولیانکدر تنه — آیغنه یوز سورمین یلورکل یلورو
زهد و تقوی علم عرفان بیلمه حجاب اولدی عظیم — سکا عرفان اصلی قیلمز اول قیمتو ای عمو

لاف اورون کشف اسرار ایلیه ای مدعی — یک دلی سر عرفان سویلیه هم اورتلو
اولیا اسرارنی تا محرم کشف ایلیه — کشف اسرار ایلینلر هرگز اولز بحتلو
عشق جانان آتشیله لئول کوکلی کیم خوار ایله — وار لعینی یله ویرمه دی کلمز اندیشه های وهمو
ای کوکل بیک معرفت بیل بونه فکر بولیه — عقلکی ویر بو قلغه کل اوصلو اول اولیه دلو
جوهریه بو نجفی بوستانجیه طرخون صاتر — پیر کامل مجلسنده اعزین آچار رشت خو
قره کبی هر کسه کورمه دکنی عمر ایله — طوطی کبی دنک لال سویلیه ای ماه رو
ادعای حق ایدنلر سوزلرینه اغتر — آز بولنور سنده بی غرض پوزی صولو
کیمی منصب کیمی لئونه کیمی دنیا طالب — کیمی حور ایلر جنت مطلبی اولدر تمو
کیمی اغیار مالنه امیر کورمسونه اصلا حذر — حق سمر کیمی دیم اچیله ذوق در کیتو
کیمیسی کشف کرامت طالبی صحبت شاه — پس کرامت صانمغیله بعی اولیه برلو
کیمی مرشد اولمق ایستر سلسله قائم ایتمکه — تاکه جذبه باکرامت برله اولیه ارقلو
حفظ طالب بولمدم بونلرده اصلا کیمسه — هر بریسنک کوکلی اولسز بر هوایه مطلو
لعنت اولسون بو نجیلین طالب و مطلوبیم — حقی قیوب باطلا اسیر طوبمیه حقدن قچمو
باش وجان فالمیا بر علی وصلنه قیلسه فدا — قلب صافی بر له طور پیر اوکنده دوبدر
ذاتنه ایله پیر اوکنده فانی مطلق اوله — ورلغنده فالمیوب هم کرار رسک مویمو

غزل مولانا رومی قدس سره

ماهست نپیرایم خورشید رخت یانه — بو آیرلق اود پنه جانم نچه برداشه
مردم ز فراق تو مردم همه میدانند — عشق اودی نهان اولمز یاندوقجه ایرر جانه
صد تیر زند بر دل آن ترک کمان ابرو — فتنه لی الاکوزلر چون او بخودن اویانه
سودای رخی لیلی شد خاصلی ما خیلی — مجنون کبی واویلی اولدم دلی دیوانه
از ناوک شه برجین یکسر همکی عالم — هر وقت سحر بیلی زلفونکی قلور شانه
آن روز وصالت را من قدر ندانستم — هر دمده یانر بغرم دوشر بو رکم قانه
از لعل لبت مثلا افتاده جدا ناگاه — حقدر که کوزم دوکر یاقوت بیله دردانه

فصل قال الشيخ علاء الدولة احمد بن محمد السمناني قدس الله سره شاهدت في الغيب بطريق الواقعة ثلثة مجتمعة ميالة نحوي فسلمت عليهم فاجابوني باحسن جواب ورحبوني باحسن ترحيب فتعجبت عن حسن حالتهم وصحة حالهم ففتشت عن نسبتهم فخالوا نسبتي الشريفة وطبقتي طبقة الطالبين وطبقة المريدين وطبقة السالكين وطبقة السائرين وطبقة الطائرين وطبقة الواصلين والتابعة القطب وهو الواحد في كل زمن من الازمان وقلبه على قلب محمد صلعم كما كان قلب قطب الابدال على قلب اسرافيل عم فتكما ان في السماء تطبين قطبا جنوبيا وقطبا شماليا والكواكب الى القطب الجنوبي المستهل والى القطب الشمالي الجدي جعل الله تعالى ايضا في الارض قطبين وعينين لكل واحد منهما مرتبة فمرتبة قطب الارشاد مرتبة المستهل وهو الاكبر الكواكب جرما وضوءا ونفعا ومرتبة قطب الابدال مرتبة الجدي يخفى عن اعين اكثر الناس واعدادهم تليها ست وستون مثل اعداد ايام السنة الشمسية تقريبا لا تحقيقا وولاية قطب الارشاد ولاية شمسية والكسر من اعداد ايام السنة وهو ربع حقيقي العدد اعني الربع الغير التام من يوم وليلة وعدد الايام الشمسية بالحساب ثلثمائة وخمس وستون وربع غير تام من يوم وليلة ولهم ازواج واولاد واشباه واموال واملاك والناس يحسدونهم وينكرونهم ويودونهم كما يودون الانبياء عليهم الصلوة والسلام وقد صح عن النبي عليه السلام انه قال ما اوذي نبي مثل ما اوذيت وهم خلفاء الانبياء عليهم الصلوة والسلام في دعوة الخلق الى الحق ولا يعرفهم احد حق المعرفة الا من نور الله سبحانه قلبه بنوره الفائض من الصفة الدال عليها اسم المريد فهو يعرفهم وبراهم بذلك النور المنور عين بصيره وتحت قبائهم ولي واحد منهم قد من الهيبات اللازمة للبشرية ليكونوا محجوبين عن اعين الاغيار بها وكل من عرف قطب الارشاد وخلفاءه دخل في طبقة المريدين نقل في فصل الخطاب خواجه محمد پارسا قدس سره

اعلم ان التوحيد اربع مراتب وهو ينقسم الى لب وقشر ولب اللب والى قشر وقشر القشر ولنمثل ذلك تقريبا الى الافهام الضعيفة بالجوز في قشرته العليا فان له قشر ولب ولب اللب دهن وهو لب اللب يعني ويرا مغز است وان مغز را مغزيست وويرا پوستيست وان پوست را پوستيست چون جوز تر وروغن موجود است فالمرتبة الاولى من التوحيد ان يقول الانسان بلسانه لا اله الا الله وقلبه غافل عنه او منكر له كالمنافق والثانية ان يصدق معنى اللفظ قلبه كما صدق به عموم المسلمين وهو اعتقاد يعني معنى اين كلمه را بدل اعتقاد دارد بتقليد چون عوام مؤمنان بابو بكر ازدليل چون متكلمان اذ لا يتميزون عن العوام الا بمعرفة الحجة في دفع تشويش البدعة لهذه الاعتقاد الصحيح والثالثة وهو اللب ان يشاهد ذلك بطريق الكشف بواسطة نور الحق سبحانه وهو مقام المقربين وذلك بان يرى الاشياء كثيرة ولكن يراها على كثرتها صادرة من الواحد القهار جل ذكره والمرتبة الرابعة ان لا يرى في الوجود الا واحدا وهو مشاهدة الصديقين وتسمية الصوفية رحمهم الله الفناء في التوحيد لانه من حيث لا يرى الا واحدا لا يرى نفسه ايضا واذا لم ير نفسه لكونه مستغرقا بالواحد كان فانيا عن نفسه في توحيده بمعنى انه فني عن رؤية نفسه وقال بعض مشايخ المتأخرين رحمهم الله في تعريف الاتحاد والمتعارف المتداول بين اهل التصوف الاتحاد وهو ان يرى الواحد الحق سبحانه الذي الكل هو وجود فالحق لسبحانه يتحد به الكل من حيث كون كل شيء موجودا به معدوما بنفسه لا من حيث انه وجود اخر فانه اتحد به فانه محال وقال بعضهم الاتحاد على هو سلطان الحق عز وعلا على العبد بحيث يغزله عن التصرف وينوب منابه وهو اشارة الى معنى الحديث الصحيح حكاية عن الله عز وجل كنت سمعه وبصره اذ اظهر سلطان الحق سبحانه على العبد بحيث يغزله عن التصرف وينوب منابه يرى في الحس ظهور الصفات والافعال من العبد وهي في الحقيقة لمولاه عز وجل المتصرف بصفاته الذاتية في العبد كما ورد في نعت كنت له سمعا وبصرا والوصف الذاتي للحق سبحانه وهو احديته ووجوبه الذاتي وغناؤه عن العالمين

وقال حجة الاسلام رحمه الله نقول قولا مطلقا ان قول القائل ان شيئا صار شيئا اخر فاتحد به محال على الاطلاق لانا نقول اذا عقل زيد وحده وعمرو وحده ثم قيل ان زيدا صار عمرا فاتحد به لا يخلو عند الاتحاد اما ان يكون كلاهما موجودين او كلاهما معدومين او زيد موجود وعمرو معدوم او بالعكس ولا يمكن قسم وراء هذه الاقسام الاربعة فان كانا موجودين فلم يصر احدهما عين الاخر بل عينان كل واحد منهما موجودة واما الغاية ان يتحد مكانهما وذلك لا يوجب الاتحاد فان العلم والارادة والقدرة قد يجتمع في ذات واحدة ولا تتباين محالها ولا يكون القدرة هي العلم ولا الارادة ولا يكون قد اتحد البعض بالبعض وانما كانا معدومين فما اتحدا بل صار الاتحاد شيئا ثالثا وهو الذي يكون بطريق التوسع والتجوز كما مر وان كان احدهما معدوما والاخر موجودا فلا اتحاد اذ اي حقيقة اذ لا يتحد موجود بمعدوم فالاتحاد بين شيئين محال وهذا جار في الذوات المتماثلة فضلا عن المختلفة فانه يستحيل ان يصير هذا السواد ذلك السواد كما يستحيل ان يصير هذا السواد ذلك البياض وحيث يطلق الاتحاد ويقال هو هو لا يكون بطريق التوسع والتجوز وان جاوزت هذه التأويلات الى ظاهر معنى الاتحاد فذلك محال قطعا

وصاحب كتاب كشف المحجوب في فرمايد كه وفي را اندريا

معنى يفنى در معنى فنا وبقا غلطى افتاده است وبندارند كه اين فنا بمعنى فقد ذات ونيست كشتن شخص است واين بقا انكه بقاء حق سبحانه به بنده پيوندد واين هر دو محال است محال باشد كه كسى بصفت غيرى قائم باشد فنا صفت بنده ببقا صفت ديكر كه حوالت هر دو صفت بنده باشد روا بود بقاى ما صفت حاست وفناى ما صفت ما ومذهب منصوريان از روميان ونصارى آنست كه كويند مريم بجاهدت از كل اوصاف ناسوت فاني شد وبقاى بلاهوت بدو پيوست ووى بدان بقا يافت تا باقى شد ببقاء اله وعيسى نتيجه آن بود نبى وى وما درش وخداوند عز وجل هر سه

باقى اند بيك بقا كه آن قديم است وصفت حق است سبحانه وتعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا وحشويان ارجسيه ومشبهه ذات خداوند را عز وجل محل حوادث كويند واين هر دو ضلالت بود چه قديم را وصف محدث كوني وچه محدث را وصف قديم

الامام حجة الاسلام رحمه الله المتجلي يلتبس بالمتجلى به كما يلتبس لون من ترا في في المراة فيظن انه لون المراة كما يلتبس ماء في الزجاج بالزجاج فان لم يتضح له ماوراء ذلك اغتر به ووقف عليه وهلك وبهذه العين نظر النصارى الى المسيح فراوا اشراق نور الله تعالى قد تلالا فيه فغلطوا فيه كمن يرى كوكبا في مراة اوفي ماء فيظن ان الكوكب في المراة اوفي الماء فيمد اليه ليأخذه وهو مغرور وانواع المغرور في طريق السلوك الى الله تعالى تحصى في مجلدات واصناف غرور اهل الاباحة لا تحصى وكل ذلك بناء على اغاليط ووساوس حدث عنهم الشيطان بها الاستهام بالمجاهدة قبل احكام العلم ومن غير اقتداء بشيخ متقن في الدين والعلم صالح للاقتداء واحصاء اصنافهم يطول

در ترجمه عوارف است بدانك فنا عبارت است

از نهايت سير الى الله عز وجل بقا عبارت است از بدايت سير الى الله عز وجل وفنى منتهى كرده كه باده وجود را تقدم صدق بكباركى قطع كند وسير في الله انكاه محقق شود كه بنده بعد از فنا مطلق در عالم انصاف باوصاف الهى وتخلق باخلاق ربانى ترقى نمايد واختلاف احوال مشايخ رحمهم الله در تعريف فنا وبقا مستند اين است باختلاف احوال سائلان هر كسى را در خور فهم وصلاح حال او جواب كفته اند بعضى كفته اند كه مراد از فنا فناء مخالفات است از بقا بقاء موافقات واين معنى از لوازم توبه نصوح است وبعضى كفته اند كه فنا زوال محفوظ دنيويست وبقا بقاء رغبت احرت است واين معنى لازم مقام زهد است وبعضى كفته اند كه فنا زوال احظوظ دنيويست واخرويست وبقا بقا حق سبحانه واين معنى لازم صدق محبت ذاتيست وبعضى كفته اند كه فنا غيبت است از اشياء وبقا حضورست بالحق سبحانه واين معنى نتيجه سكر حالست وشيخ بزركوار شهاب الدين عمر بن محمد السهروردى قدس سره در عوارف

فرموده است کل هذه الاشارات فیها معنی الفناء من وجه لکن الفناء المطلق هو ما یستولی
من امر الحق سبحانه علی العبد فیغلب کون الحق سبحانه علی کون العبد در کتاب کشف المحجوب
آورده است که خواص این قصه را بدین دو عبارت اشارت بعلم و حال نیست
ایشان فنا و بقا را جز در درجهٔ کمال ولایت نکویند فنا مر بنده را از رؤیت جلال
حق سبحانه بود و کشف عظمت وی عز و علا بر دل تا در غلبهٔ حال دنیا و عقبی فراموش
کرده و احوال و مقامات در نظر همتش حقیر نماید و نمود کرامات در روی کارش
مثلاشی نشود از عقل و نفس فانی نشود و از فنا نیز فانی کرده اند عین آن فنا را باشر
باحق سبحانه ناطق نشود و نی خاشع و خاضع کل اوصاف خود را معیوب و معلول داند
و نفی مشرب اعمال نفی عمل نباشد از ریح مجاهدت رسته باشد نه از عین مجاهدت
و از بند مقامات و احوال جسته کرامات و حجاب شده مقامات و احوال لباس
آفت پوشیده مشرب از کل ساقط گشته در حالت وجود اوصاف از آفت اوصاف
فانی شده دعوی نمانده از معنی منقطع شده و عین مراد از مراد فی مراد گشته
اذا فنی العبد عن اوصافه ادرک البقاء بتمامه و مثال چنان بود که هرچه در سلطان
آتش فتد بقهر وی بصفت وی گردد چون سلطان آتش و صف نفسی را در شئی مبدل کند
سلطان ارادت حق سبحانه از سلطان آتش اولیتر اما این تصرف آتش در وصف
آهن است عین ها نیست که هرگز آهن آتش نگردد و هم در کتاب کشف
المحجوب بی فرماید سبحانه گفتار وی بود و گوینده حق سبحانه رسول گفت صلی الله علیه
وسلم الحق ینطق علی لسان عمر صدق رسول الله و هم در حدیث صحیح است
خیر احبنی الله تعالی فی یسمع و فی یبصر و فی ینطق و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من عادی لی ولیا فقد آذنته بحرب وما تقرب الی عبدی بشئ احب الی
من ادائی ما افترضت علیه ولا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته
کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها
وان سألنی اعطیته وان استعاذنی اعذته وما تردد تی عن شئ انا فاعله تردد ی عن نفس المؤمن
یکره الموت وانا اکره مساءته

نصیحة النفوس

بذکر نرخ دو روا ملده ز ای دل جانک — اشتغال ایله کور طاعتنه مولانک
ماسوی الله نظر قیله اگر عارف ایسک — نه بلادر باشکه مشغله سی دورانک
دامن الود لکه ایله هزاران توبه — المدن پنجهٔ پر روز اجل دامانک
سعی قیل بوله ایکی دردینه درمان ایده کور — آه کیم اولمیه بر کون باشکه درمانک
بوندن قیل ایلر ایسک اندن ندامت اثری — نفعی یوقدر رسکا محشرده که واویلانک
بر کون اول ایده رآماده زواد راهن — ای کوکل مورقدر یوقمی اذ عانک
عاقبت خاکله یکسان اولور حقسین بلدک — نه کسنه غره لین بو فنا دونیانک
بی بقا اولدوغنه شاهد عادل البدر — بی ستون اولدوغی بو چرخ بلند ایوانک
تابش شعله خورشید قیامتده هپ — محو اولور زینتی چرخ فلک میدانک
قالمیه بر کون اول صفحهٔ کردوه اوزره — اثری مهر منیر الله مه غرآنک
عاقبت منزلی خاک اولدوغنه واقف اول — نیه دو غفلتی تا بوله ضعیف سلطانک
ایده مز کوشه اوازهٔ طبل رحلت وصول — چاره کین ایله یوری زاده عقبانک
بر کون اول بوله کور منزل مقصوده — الدانوب قالمه صفتین زینتنه آبانک
ایله خصم مورده الکلر زنهار — خواهشین ویرمه نفسی بده یمانک

چاره دردفع غم دهره دیمکه زخدرایت
غنی صکره کورورسک می غم فرسانکه

کرم اولوب شمس فرخشان کبی غرالغه
عاقبت بی زوال اولور کوکب عنوانک

افتخار ایله کل جامه پرزیب ایله کیم
برکفنه ربدلی البسهٔ زیبانک

خاک خشک اولسه کرک چونکه مکانک برکون
فرش آسایشه صالمه بدن عریانک

غفلت مالی بو بازارفنانک اخر
دکمزای خواجه دم غنیمت میزانک

ایله اندیشه غم ذلت عزلن ناکاه
اولسه لبسه سی کل جاه غرور افزانک

ذره دن فرض ایده لیم احقر امثالکن
کوکبی سنده ایمش مهر جهان ارانک

دم آخرده خلاص اولمغه واری چاره
پنجه لسدن عجبا مرک تحسر زانک

خاک اولور منزل اسایشی برکون البته
دار فانیده اکر بنده اکر سلطانک

تلخ ایدر زهر مجات ایله دماغ جانی
بودر آیینی بو مهمانده عبرانک

شبهه یوق عارضهٔ مرک ذوی الارواحه
نکته کین رمز ایله فهم ایت یوزی بوغمانک

سکاهف السنه حال ایله کفتار ایلیر
عارف اول بقعه خموش اولدقجه موتانک

عبرت آل بنی ایامردم غافل دیرلر
هر بری سکا تراب ایچره اولان سکانک

سنده انلر کبی نابود اولمه حقسین یارین
دون کنک کبی بری رحلت ایدن یارانک

بزم فانیده کوروب خنده سوق آمیزک
اولمده جمله کنک ارض وسما حیرانک

جست وجا بکلک ایدرکن هوس نفسله انجون
سست اولورکن کلیمک طاعته مولانک

نفس وشیطانه یخوز تابع اولورسین ایسه
عاقل ایلرمی نظر حیله کسنه اعدانک

امر مولایی قیوب حکم هوایی طوته کین
کوکل انصاف ایده لیم بولمیه رعرفانک

مرده انا کیجورسک بوقدر غفلت ایله
عجبا فرق سکا نه اولهٔ نادانک

ایلدک عمری بیهوده اضاعت صدحیف
نه یوز ایله واره سین درکهه سبحانک

سبب خلقتکی ایله تصور کاهی
سنی قیل طاعته خالق جن وانسانک

قان دوکوب یاشی پرینه آه ونه امثالیم
عفو بیخی ایله رجا ایله یکک عصیانک

فضل غفرانکی ایدیکجه تفکر کاهی
غضب قهریکی فکر ایله برازیر دانک

عادل ومنتقم اسمانکی انکار کیوق
وار ایسه رب رحیم اولهٔ وغفرانک

لایق عفو وخطا اولمغه کی ایت یوقسه
شبهه یوق درکرم ورحمته دخلانک

تاب کرمایه یه صبر ایده مین برلحظه
پنجه طاقت کوررسک سوزشه نیرانک

اولهٔ انسیت دهره بوقدر دلبسته
وحشت قبر ایله فکر ایت الی فردانک

سکا تمرکی نصیحت بوقدر دنیاده
یک بیک رحلت ایله کچن اخوانک

زیر خاک ایچره قیوب بیکس تنها کیدیر
سنی جای له کورنا همنفسک جانانک

هله اندیشه قیل ای مست شراب غفلت
قبره کیردوکده نولور حال دل ویرانک

نه انیس و نه مدد کار و نه شمع و نه فراغتی وحشت و هولنی فکرایت اودر

واحسن عملك یکم اوله همراه سکا اولیجق رهروی اول منزلی مهما

ای عینفی قنی بوبزمکه فائده

غزل بونجه دم همدم و همصحبت اولایارلکدن

طریق نقشبندی اهلنك قیلنی خدا ایدر اولارون نسبتی جمله رسول مجتبا ندر

ابوبکر و علی ربو طریقك شاه سردای شیوخ خوابکانی هپ کبار اولیا ندر

بویوله اتباع سنت اولدی باعث وصلت جمیع بدعه ترکاته بونده امتکادندر

طریق جذبه بوندهاررتیز منزله سالك که بوندهسالکه لطف و کرم کنز علا ندر

دوام ذکرایله صحبت اولدی نقشبندیلر یاکاری انجیوه بونرك قیلنی همان قلب جلا ندر

خدر قیل دل اوزمه کل کروه نقشبندیدانه یقین بیل اولاره طعن ایدنلر اشقیا ندر

قطعه

توبه درد فطرتك معدنی توبه در هر عملك حسنی

نادم اولوب جرمکه کل توبه قبل دیمکه جرمله سور حق بنی

جرمی اولورا دمه حقه حجاب ترکایده کور حقه حجاب اولنی

وله

جان جانانی بولنه و پرده اهمال اتمه ایرمز منزل مقصوده اهمال اهلی

ای دله دیدیاریتی اولدوزمه امان ویر کرچکه عاشق ایسك اولمه جبان ویر

نظم

بدرقه قرب خدا جذبه در رهبر ارباب هدا جذبه در

قید سوادن کیچرن سالکی رابطه اهل قنا جذبه در

نفس خواطر لری دلدن سلن روحه جلا قلبه صفا جذبه در

دردوفراقیله اولان خسته یه روحی فرادار شفا جذبه در

سعی ایله کل جذبه ایت ارتقا سلم اصحاب لقا جذبه در

حضرت صدیقی سر فراز ایدن عزمقامات علی جذبه در

میل محبت طلب شوق عشق وجد عزامیل جوا جذبه در

رفرف اولان وصلت ایچون عاشقه مرتبه ثم دنا جذبه در

نظم

سالك خدایه ایرمز رهبر اولمسه ارشاد ایدر طریق اکابر اولمسه

لایق اولور ی خدمت بزم ملوکیه هیچ ارباب تربیت اوکم پرور اولمسه

ادم کیدر ی راه خطر تاکه بلمدن انلك رفیقی رهنما سرور اولمسه

سالك بویوله مظهر همت اولور هیچ درکاه شیخ کامله رو کوسترور اولمسه

وله

ذکرایت ای همام اسم جلال صبح شام ذکر حضور اوزره مدام ایله کمال اعتصام

نقل ایله روحه ذکر یی روحه فکرکی رفع ایله وکده سترکی سترجابسته قیل حجاب حرام

ستر کله ذکری متصل شوقله طورمه ایلا ذکر کدن اوله منفصل تا بولمیجه سر نظام

سردن خفیه ذکر ور ذکر نده اوله مستتر اولسوز ذکر کدن مستتر بولسوز اوده ایلا مقام

ذکر خفیه ز ال مجرب اعتقاد روذکر کور اعتقاده دراو ایکمزلی نور ذکر کلا کلسوز اتم

هذه کلمات ذکرها الشیخ صدر الدین القونوی
رحمه الله احکام سر نهفته صفای الرضا

نقل ایله ذکر نفسیا اولسنوا وده ذکر کرا | رفع اولیحق اذن صمد ذکرک بولورایسه ختام
سلطان ذکر الله ظهور اولور وجودک غرق نور | اجرای جسمک فی قصور ذکر ایدر الزام
بوغسلک بیل قدر فی ایله خدا اندک ذکرنی | اسم جلالک ذکرنی اتسک لطائفده تمام

قطعه

ذکر ایله رک پرده ظلمتدی رفع ایت | یاکیم اولر انوار لطائف کما بیدا
زنهار صقین انوار لطائفده بقمه | حقک اوله تاسنده تجلیسی فهویدا

نظم

ایرر مقصودینه اول کسه ختم خواجکان ایلر | جهانک جاه اجلالنده کسب عز خان ایلر
بوختم اوقومقده کثرت ویر اموال و اولاده | کرفتاری ایدر اقرانه غمده شادمان ایلر
بوختم ایله بولور خائف سلامت کثر اعدادن | اداء دینی اولامدیون اولنلردن ضمان ایلر
شفا بختی ایدر وجع اصحابه امراضه ورر صحت | سلوکرا ربابنه اسراری خلقا عیان ایلر
بوختمین فیض روحانیتن اول کسه انر کیم | طریق نقشبندی اوزره ختم خواجکان ایلر

نظم فارسی

دل چه خورده است عجب دکه من محرومم | یانمکه ازکه دیدست که من دورشورم
هرچه امروز برزنم بشکنم تاوان بیشت | هرچه امروز بکویم بکنم معذورم
بوی جانان هرنفسی ازلب من می آید | تا نکایت نکند جان که زجانان دورم
دره ل جان خانه کردی عاقبت | هردورا دیوانه کردی عاقبت
اعضاء وجودم همکی دوست کرفت | نامیست زمن بر من و باقی همه اوست

تعبیر الرؤیا

اعلم ان الرؤیا علی نوعین آفاقی ونفسی وکل واحد منهما علی نوعین فالنفسی اما من الاخلاق المحمودة والذمیمة فالمحمودة مثل الجنان ونعیمها ومثل الحور والقصور والغلمان والصهباء النورانی الابیض ومثل الشمس والقمر والبحر وما اشبه ذلک متعلق بالقلب واما ما یتعلق بالنفس المطمئنة منها مثل ما کول اللحم من الحیوانات والطیور واما البقر فهو ایتین من الجنة لادم علیه السلام لاجل زراعته فی الدنیا والفایدة ایضا مثلها لاجل سفر کعبة الظاهر والباطن والخیل الة الجهاد الاصغر والاکبر وکل ذلک فی الخیر وفی الحدیث ان الغنم خلق من عسل الجنة والبقر زعفرانها والابل من نورها والخیل من ریحها واما البغل فهو ادنی فی صفة المطمئنة من رای فی منامه فتوبه ان یکون الرائی کسلانا فی العبادة وثقیلا فی القیام والقعود ولا یکون لکسبه نتیجة فی الحقیقة الا التوبة وعملک عملا صالحا فلله جزاء الحسنی والخیر من ثمارها لاجل مصلحة آدم علیه السلام وزریته لکسب الاخرة فی الدنیا واما ما یتعلق بالروح فکان الشاب الامرد یتجلی بتجلیة الانوار الالهیة اهل الجنة کلهم علی هذه الصورة کما قیل اهل الجنة جرد مرد محبوبون الی وقال علیه السلام رایت ربی فی صورة شاب امرد وقال بعضهم المراد بهذه الصورة تجلی الحق بصفة الربوبیة علی مرات الروح وهو الذی یسمونه بطفل العارف لانه مربی الجسد ووسیلة بینه وبین الرب قال علی رضی الله عنه لولا المربی لما عرفت ربی وهذا المرتبة مرتبة الباطن وانما یحصل بسبب توبة مرتبة الظاهر بالسلفین فالانبیاء والاولیاء مرب القوالب ومرب القلوب ما یحصل من توجههم ومن القاء روح یحق کما قال الله یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده وطلب المرشد لاجل هذا الروح الذی یحیی له القلب ویعرف ربه فافهم قال الانام انی یری الرب فی المنام علی صورة جمیلة احزونة وهذا التاویل المذکور قال لان مثل هذا المربی مثال من یخلفه الله علی قدر استعداد الرائی ومناسبته ولیس حقیقة الرب

لان الله منزه عن الصورة او يرى بذاته في الدنيا كرؤية النبي عليه السلام وعلى هذا القياس
يجوز ان يرى في صورة مختلفة على قدر مناسبة الرائي ولا يرى حقيقة المحمدية الا الوارث
الكامل في علمه وعمله وحاله وبصيرته ظاهرا وباطنا لان ماله كذا في شرح مسلم يجوز رؤية الله
في الصورة البشرية النورانية على التاويل المذكور والقياس في تجلي كل صفة
على هذا المنهج كما تجلى لموسى عليه السلام في صورة النار من شجر العناب ومن صفة
الكلام وتلك يمينك يا موسى ولما كانت تلك النار نور الكون سميت نارا على زعم
موسى عليه السلام وظله وليس الانسان او في رتبة من الشجر فلا عجب ان تجلى بصفة
من صفات الله في الحقيقة الانسانية بعد التصفية من الصفات الحيوانية الى
الانسان كما تجلى بعض الاولياء كالبي يزيد رحمه الله حيث قال سبحاني ما اعظم شاني
وكالجنيد رحمه الله حيث قال ليس في جبتي سوى الله ونحو ذلك وفي هذا المقام
لطائف عجيبة لاهل التصوف ويطول شرحها ثم البشرية لابد من المناسبة
فالمبتدي في اول امره لا مناسبة بينه وبين الله ولا بينه وبين رسوله عليه السلام
فاحتاج لا محالة الى تربية الولي لان الولي مناسبة بينه وبين المبتدي في جهة
البشرية كالنبي حال حياته فاذا كان النبي عليه السلام في الحجرة الدنيا لما احتاج احد
الى غيره واما اذا انتقل الى الاخرة انقطع من صفة التعلق ووصل الى محض التجرد
وكذا الاولياء اذا انتقلوا الى الاخرة لا يصل احد منهم الا ارشاد فافهم ان كنت
من اهل الفهم وان لم تكن من اهل الفهم فاطلب الفهم بالرياضة والروحانية
الغالبة على النفسانية الظلمانية لان الفهم يحصل بالنورانية لا الظلمانية
لان النور لما يجيء بموضع جزئيا مشرقا فلم يبق للمبتدي مناسبة له واما
الولي الذي يكون له الحجوة فله المناسبة لان له جهتين التعلقية الجسمانية
والتجرد الروحانية من جهة الوارثة الكاملة فيتولى اليه بعد الولاية النبوة
من النبي صلى الله عليه وسلم ويتصرف بها في الناس فافهم فان وراء ذلك سرا
عميقا يدركه اهله قال الله تعالى ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين واما تربية الارواح

في الباطن

في الباطن فروح الجسماني مربت الجسم اولا ثم الروح الروحاني مربت القلب ثم السلطاني
مربي في الفواد ثم الروح القدسي مربت السر وهو الواسطة بينه وبين الحق مترجم
من الحق الى الخلق لانه اهل الله تعالى ومحرمه واما الروايا التي من الاخلاق الذميمة
من صفة الامارة واللوامة والملهمة فهي ان يرى من السباع كالنمر والاسد
والذئب والكلب والخنزير ومثل الارنب والثعلب والهرة ومثل الحية والعقرب
والزنبور وغيرها لك من الموزيات فهذه الصفات الذميمة التي يجب الاحتراز
منها من طريق الروح واما النمر فهو من صفة العجب وهو اكبر على الله كما قال الله تعالى
ان الذين كذبوا بايانا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى
يلج الجمل في سم الخياط واما الاسد من صفة الكبر والتعظيم على الخلق واما الدب
من صفة الغضب والغلبة على من تحت يده واما الذئب فهو من اكل الحرام والقهر
والغضب لاجلها واما الخنزير فهو من صفة الحقد والحسد والحرص على الشهوات
واما الارنب فهو من صفة الخيانة والمكر بعاملات الدنيا وية والثعلب ايضا
ولكن في الارنب الغفلة الخالية واما الفهد فهو من صفة الغيرة الجاهلية
وحب الرياسة والعز واما الهرة من صفة البخل والنفاق واما الحية
فهو من صفة الاذاء باللسان كالشتم والغيبة والكذب ويرى كذلك السباع
في معاني حقيقة يدركها اهلها بالبصيرة واما العقرب فهو من صفة الغمز
والهمز والنميمة والزنبور فهو ايذاء الخلق باللسان خفيا وقد تميل الحية
على العداوة على الناس واذا راى السالك في نفسه انه يحارب مع هذه الموزيات
ولم يغلب عليها بعد القدرة والروية فليجتهد في العبادة والذكر حتى يغلب عليها
ويقهرها ويقتلها او تبدلها في صورة البشرية فان قهرها وقتلها فهو معنى تفكر السيئات كما قال الله تعالى
في حق بعض التائبين كفر عنهم سيئاتهم واصلح بالهم وان راى انها تبدلت

الصورة الانسانية فهو تبديل السيئات الى الحسنات كما قال الله تعالى في بعض التائبين ومن تاب وامن وعمل صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات فقد خلص منها هذه المرة فينبغي ان لا يأمن منها بعد ذلك لانه اذا وجد النفس قوة من خبائث العصيان والسيئات تقوت فغلبت على المطمئنة. ولذلك امر الله تعالى ان يجتنب العبد المناهي في جميع الاوقات ما دام في الدنيا وقد ترى ذات النفس الامارة بالسوء على صفة الكفار والعوامة على صورة اليهود والملهمة على صورة النصارى وكذا في صورة المبتدعة

ملخصة بحق اوردنا فيه من معرفتنا | جدول معرفت مكان القمر من البروج الاثني عشر

اعداد ايام ما عربيه	كانون ثاني	شباط	آذار	نيسان	مايس	حزيران	تموز	آب	ايلول	تشرين اول	تشرين ثاني	كانون اول
١	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي
٢	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو
٣	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت
٤	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل
٥	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور
٦	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا
٧	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان
٨	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد
٩	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله
١٠	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان
١١	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب
١٢	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس
١٣	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي
١٤	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو
١٥	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت
١٦	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل
١٧	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور
١٨	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا
١٩	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان
٢٠	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد
٢١	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله
٢٢	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان
٢٣	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب
٢٤	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس
٢٥	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي
٢٦	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو
٢٧	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت
٢٨	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل
٢٩	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور
٣٠	سرطان	اسد	سنبله	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا

جدول الاخبار على كون القمر في البروج

فتنه	الله کریم	دزدی	خرمی	الله کریم	ملخ	فتنه	کرانی	دزدی	عز ملوک	خبر خیر	فتنه	قتل عام	بیماری	زیادة آب	محل
کرانی	باران	ارزانی	باران	باران	باران	سلامتی	میوه	ایمن	ارزانی	سرما	ارزانی	انشوب	مرگ بهایم	تشنگی	شور
ارزانی	ارزانی	مرگ	خبر خیر	ارزانی	ارزانی	مرگ	آفت	ارزانی	سلامتی	باد	سلامتی	عزل	وبا	فراخی	جوزا
اوارکی	خبر خیر	عز کسب	خبر خیر	میوه	میوه	عز کسب	نعمت	کرانی	ارزانی	باران	حولت	خوف	بسیاری آب	خبر خیر	کرطان
ایمینی	خبر خیر	باران	فساد	ارزانی	حولت	ارزانی	ارزانی	عز زنان	کرانی	بیماری	خبر خیر	فراخی	عز بیماری	ظلم	اسد
ارزانی	نیکی کشت	کسب	ایمینی	جاه	خبر خیر	جنگ	جاه عالی	سعادت	شادی	زیادة آب	تباهی میوه	ارزانی	کرانی غله	کسب	سنبله
فتنه	شادی	مرگ اسب	مرگ عام	شادی	خبر خیر	ارزانی	شادی	جنگ	صلح	خبر خیر	درد ساق	مرگ بزرگان	بیماری	بسیاری آب	میزان
ایمینی	وبا	حولت	درد ابله	حولت	فتنه	ارزانی	ارزانی	شادی	سلامتی	فساد	منفعت	عز ترکان	مرگ بسیار	سود	عقرب
مرگ	خرمی	کرانی غله	مرگ زنان	ارزانی	وبا	ارزانی	مرگ بهایم	کرانی	شادی	ارزانی	دزدی	مرگ مهتران	عز جیها	درد زانو	قوس
سلامتی	کرانی	ظلم	فراخی	نعمت	فساد	باران	کرانی	ارزانی	بیماری	حرب	نعمت	خبر خیر	درد زانو	کسب	جدی
فتنه	درد	شادی	کرانی	مرگ گوسفند	ایمینی	خرمی	تباهی کشت	باران	تعصب	شادی	زیادة آب	سود	کسب بسیار	جنگ	دلو
خبر خیر	خبر خیر	خرمی	خرمی	مرغ بسیار	حولت	ایمینی	باران	خبر خیر	ایمینی	عمارت	شادی	خرمی	وبا	حوت	

الهي انت المدعو بكل لسان والمقصود في كل آن الهي انك قلت ادعوني
استجب لكم فها نحن متوجهون اليك بكليتنا فلا ترددنا واستجب لنا
كما وعدتنا الهي اين المفر منك وانت المحيط بالاكوان وكيف
البراح عنك وانت الذي فتحت بالطائف الاحسان الهي
اني اخاف ان تعذبني بافضل اعمالي فكيف لا اخاف من عقابك
باسوء حالي الهي بحق اسمك العظيم افتح لنا فتحا صمدانيا وعلما
ربانيا وتجليا رحمانيا وفيضا احسانيا الهي سلمنا من كل الاسوا
واكفنا من جميع البلوى وطهر اسرارنا من الشكوى والسنتنا من
الدعوى الهي شرف مسامعنا في خطابك وفهمنا اسرار كتابك
وقربنا من اعتابك وامتحنا من لذيذ شرابك الهي صرفنا
في عوالم الملك والملكوت وهيئنا لقبول اسرار الجبروت
وافض علينا من رقائق دقائق الاهوت الهي قد جئناك
بجمعنا متوسلين اليك في قبولنا متشفعين اليك في غفران
ذنوبنا فلا ترددنا اللهم يا واصل المنقطعين اوصلنا اليك
اليك ولا تقطعنا بالاغيار عنك

يا من يجيب دعاء المضطر في الظلم يا كاشف الضر والبلوى مع السقم
قد نام وفد رسول البيت وانتهوا وانت يا حي يا قيوم لم تنم
ادعوك ربي حزينا هائما قلقا فارحم بكائي بحق البيت والحرم
ان كان جودك لا يرجوه مذنبكم فمن يجود على العاصين بالكرم
شفعت بيك في ذلي ومسكنتي واستر فانك ذو فضل وذو كرم
واغفر ذنوبي وسامحني بها كرما تفضلا منك يا ذا الفضل والنعم
ان لم تغثني بعفو منك يا املي واخجلني واحياي منك واندمي
وقد وعدت بان تدعو تجب لنا وقد دعونا فجد بالعفو والكرم

هايم متحير

مناجات

الا يا ايها المقصود في كل الحاجي شكوت اليك الضر فارحم شكايتي
الا يا رجائي انت تكشف كربتي فهب لي ذنوبي كلها وافض حاجتي
اتيت باعمال قباح رديه وما في الورى عبد جنى كجنايتي
احرقني بالنار يا غاية المنى فارحم رجائي ثم امن مخافتي

الهي انا الفقير في غناي فكيف لا اكون فقيرا في فقري الهي انا الجاهل في رشدي فكيف
لا اكون جهولا في جهلي الهي ان اختلاف تدبيرك وسرعة حلول مقاديرك
منعا عبادك العارفين بك عن السكون الى عطاء واليأس منك في بلاء الهي
متى ما يليق بلوائي ومنك ما يليق بكرمك الهي وصفت نفسك باللطف
والرأفة في قبل وجود ضعفي فامتنعني منهما بعد وجود ضعفي الهي ان ظهرت المحاسن
مني بفضلك فلك المنة علي وان ظهرت المساوي مني فبعدلك ولك الحجة علي
الهي كيف تخلني وقد تكفلت لي وانت الناصر لي ام كيف اخيب وانت المحفي بي ها
الهي كيف تكلني وقد تكفلت لي وانت الناصر لي ام كيف اخيب وانت المحفي بي ها
انا اتوسل اليك بما هو محال ان يصل اليك ام كيف اشكو اليك حالي وهي لا تخفى
عليك ام كيف ارجم لك بمقالي وهو منك برز اليك ام كيف تخيب آمالي
وهي قد وفدت اليك ام كيف لا تحسن احوالي وبك قامت اليك الهي ما الطفك بي
مع عظيم جهلي وما ارحمك بي مع قبيح فعلي الهي ما اقربك مني وما ابعدني عنك
ما ارأفك بي فما الذي يحجبني عنك الهي قد علمت باختلاف الآثار وتنقلات الاطوار
ان مرادك مني ان تتعرف الي في كل شيء حتى لا اجهلك في شيء الهي كما اخرستني لؤمي
ان تفتني كرمك وكما آيستني اوصافي اطمعتني منتك الهي من كانت محاسنه
مساوي فكيف لا تكون مساويه ومن كانت حقايقه دعاوي فكيف لا تكون دعاويه
دعاوي الهي حكمك النافذ ومشيتك القاهرة لم يتركا لذي مقال مقالا ولا لذي
حال حالا الهي كم من طاعة بنيتها وحالة شيدتها هدم اعتمادي عليها بعدلك بل
اقالني منها فضلك الهي كم من طاعة انك تعلم وان لم تدم الطاعة مني فخلا جزما
فقد دامت محبة وعزما الهي كيف اعزم وانت القاهر وكيف لا اعزم وانت الآمر
الهي تردد ي في الآثار يوجب بعد المزار واجمعني عليك بخدمة توصلني اليك
الهي كيف يستدل عليك بما هو في وجوده مفتقر اليك ايكون لغيرك من الظهور ما ليس
حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك ومتى بعدت حتى
الآثار هي التي توصل اليك الهي عميت عين لا ترال عليها رقيبا وخسرت صفقة
عبد لم تجعل له من حبك نصيبا الهي امرت بالرجوع الى الآثار فارجعني اليك بكسوة
الانوار وهداية الاستبصار حتى ارجع اليك منها كما دخلت اليك منها

مصون السر عن النظر اليها ومرفوع الهمة عن الاعتماد عليها انك على كل شيء قدير
الهي هذا ذلي ظاهر بين يديك وهذا حالي لا يخفى عليك منك اطلب الوصول
اليك وبك استدل عليك فاهدني بنورك اليك واقمني بصدق
العبودية بين يديك الهي علمني من علمك المخزون وصني بستر اسمك المصون
الهي حققني بحقايق اهل القرب وسلك بي مسالك اهل الجذب الهي اغنني
بتدبيرك لي عن تدبيري واختيارك لي عن اختياري واوقفني على مراكز
اضطراري الهي اخرجني من ذل نفسي وطهرني من شكي وشركي قبل حلول
رمسي بك استنصر فانصرني وعليك اتوكل فلا تخذلني اليك الفرار واياك اسأل فلا تخيبني
وفي فضلك ارغب فلا تحرمني ولجنابك انتسب فلا تبعدني وببابك اقف
فلا تطردني الهي تقدس رضاك ان تكون له علة فكيف يكون لك وكيف يكون له علة
منك اليك الهي اين الفقر مني حتى يتصل اليك الغنى بك اين الغنى عني حتى
يتصل اليك الفقر مني الهي ان القضاء والقدر غلبني وان الهوى بوثايق الشهوة استرقني
حتى تنصرني وتنصرني واغنني بفضلك حتى استغني بك عن طلبي انت الذي اشرقت
الانوار في قلوب اوليائك وانت ازلت الاغيار من قلوب احبائك انت المونس
لهم حيث اوحشتهم العوالم وانت الذي هديتهم حيث استبانت لهم المعالم ماذا وجد
من فقدك وما الذي فقد من وجدك لقد خاب من رضي بدونك بدلا ولقد خسر من بغى
عنك متحولا كيف ترجى سواك وانت ما قطعت الاحسان وكيف يطلب من غيرك
وانت ما بدلت عادة الامتنان يا من اذاق احباءه حلاوة مؤانسته فقاموا بين
يديه متملقين ويا من البس اولياءه ملابس هيبته فقاموا بعزته مستعزين انت الذاكر
من قبل الذاكرين وانت الهادي يا الهي ان من قبل توجه العابدين وانت الجواد بالعطاء
من قبل طلب الطالبين وانت الوهاب ثم انت وهبتنا من للمستعرضين الهي طهرني
برحمتك حتى اصل اليك واجذبني بمنتك حتى اقبل اليك الهي ان رجائي لا ينقطع عنك
وان عصمتك كما ان خوفي لا يزايلني وان الطفك قد دفعني العوالم اليك وقد اوقفني
على بكرمك عليك الهي كيف اخيب وانت املي ام كيف اهان وعليك متكلي الهي كيف
استعز وفي الذلة ارخرني ام كيف لا استعز واليك قد نسبتني الهي كيف لا افتقر واياك
الذي في الفقر تمنى ام كيف افتقر وانت الذي بجودك اغنيتني انت الذي لا اله غيرك
عرفتك كل شيء فما جهلك شيء وانت الذي تعرفت الى كل شيء فما ترك ظاهرا في كل شيء
فانت الظاهر لكل شيء يا من استوى برحمانيته على عرشه فصار العرش غنيا في استهلاء
رحمانيته كما صارت العوالم غنية في عرشه محفت الآثار بالآثار وتحوت الاغيار
بحيطة انوار الانوار يا من احتجب بسرادقات عزه عن ان تدركه الابصار يا من تجلى

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم يا حي يا قيوم يا بديع السموات والارض يا مالك الملك يا ذا الجلال والاكرام انى اسئلك بمحبوبية قطب الارشاد الشاشي

في الله الراكع الساجد ذي الجناحين حضرت ضياء الدين مولينا خالد قدس سره وبجذبة قطب الاولياء وبرهان الاصفياء جامع كمالي الصوري والمعنوي الشيخ عبد الله الدهلوي قدس سره وبجرعة المعلى المزكى المصفى المطهر شمس الدين حبيب سبحاني جانان المظهر قدس سره وبهمة المتشرف بالتجلي الذاتي والصفاتي والشئوني سيد السادات السيد نور محمد البدأوني قدس سره وبصفوة المستغرق في لجة بحر حق اليقين سلطان الاولياء الشيخ سيف الدين قدس سره وبلوعة شيخه ووالده امين سر المكتوم شيخ المشائخ مروة الوقتي محمد المعصوم قدس سره وبمكنة شيخه ووالده مظهر العجايب ومنبع الاسرار والمعاني احمد الفاروقي السرهندي المعروف بالامام الرباني مجدد الف ثاني قدس سره وبمحبة القطب الذي هو الشاشي مؤيد الدين الرضي الشيخ محمد الباقي قدس سره وبمحبة الولي الكريم السعي مولينا خواجكي الشرقندي الامكنكي قدس سره وبسيرة شيخه ووالده المكرم المحترم شيخ المشائخ الدرويش محمد قدس سره وبسكرة شيخه وحاله الراسخ الساجد مولينا محمد الزاهد قدس سره وبقوة مروة الدين قدس سره ومقوي المشرب النقشبندي المعروف بخواجه احرار خواجه عبيد الله قدس سره

الهي كيف ايئس من رحمتك وانت امرتني بدعوتك فاغفر لي

وبرتبة المورد لنوال عنايات الباري مولينا يعقوب الحرخي الحصاري قدس سره وبصولة مفتاح خزائن الاسرار قطب الاقطاب محمد البخاري المعروف بعلاء الدين العطار قدس سره وبدولة امام الطريقة وغوث الخليقة ذي الفيض الجاري والنور الساري المعروف بشاه نقشبند بهاء الدين محمد الاويسي البخاري قدس سره وبجولة منبع المعارف منبع المعارف والكمال سيد السادات السيد امير كلال وبرهبة المقبل عليك ولا سواك الناسي قطب الاولياء الشيخ محمد الباباسماسي قدس سره وبغيبة الواله في محبة مولاه الغني المعروف بحضرت عزيزان خواجه علي الرامتني قدس سره وبحرمة المعرض عن المراد الدنيوي والاخروي شيخ المشائخ ابا محمد الاخير فغنوي قدس سره وبمنة المنسلخ عن الحجاب البشري قطب الاولياء الشيخ عارف الريوكري قدس سره وبحلة قطب الربانية غوث الخلايق الشيخ عبد الخالق الغجدواني قدس سره وبقوة غوث العصر الشيخ يوسف الهمداني قدس سره وببغية المنشواني من رشق الخ القصري قطب الاقطاب ابي علي الفارمدي قدس سره وبصبوة المحبوب السبحاني غوث الواصلين ابي الحسن الخرقاني قدس سره وبحيرة المؤيد بتاييد الالهي سلطان العارفين ابي يزيد البسطامي قدس سره وبحجة امام الائمة الذي هو بالحق ناطق الامام جعفر بن محمد الصادق رضي الله عنهما وجنسية الامام الهمام المؤيد بالتوفيق قاسم بن محمد بن ابي بكر الصديق رضي الله تعالى عنهم وبقرة الغرب المعهود من آل الرسول سلطان الفارس الكرم المقبول رضي الله عنه وبسبقة الفضل الى المعنى المحقيقي خليفة رسول الله صاحب الغار ابي بكر الصديق رضي الله عنه وبجلوة منبع الصدق والصفاء افضل الخلايق محمد المصطفى صلى الله تعالى عليه وسلم

وابسقهم بالمصدقية

وعلى آله وصحبه وسلم اغفر لنا خطايانا وأجلبنا الى محبتك بمحبة اوليائك وارزقنا التوفيق والاستقامة على طاعتك برحمتك يا ارحم الراحمين

يا الهى ايلديم عزم سفر — بر يولە كيم بس دراز و پر خطر
يوقدر اول يولده مدد رهبر نه رفيق — بر و بحر و كوه قطاع الطريق
قالمش اول يولده چوق است راهوار — بن ضعيف و خسته و زار و نزار
سن الهى ضل عنايت قلوت اليم — رهبر ايله لطفك احسان ايت بولىم
اى اولان غايت ظهور ندن نهان — جمله عالم سن و عالم بى نشان
جان جسم ايچره نهاندر جانده سن — اى نهان ساندر نهان پس قنده سن
اول آخر ظهر نه كيم وار جمله سن — اول آخر جمله دن
بام و در ير ياسبان و پير عسس — ساكه نيچه يول ايلسون هيچ كس
اى خرد يولكده طفل شير خور — جست و جويده مخجل عقل و بشر
اى منزه ذات پاك ذو الجلال — بن كبى ايله سكا يتمك محال
اى الهى در كهك خلق جهان — ليك ذاتن بيك حجاب ايچره نهان
يا قدى جانم آتش سوز و نهان — پرده رفع ايت مدد اى مستغان
بحر فكرده غريقم همى مدد — خضر لطفكله خلاص ايت يا احد
قطره يم بو بحر فرقتدن حقير — سن براقدك بنه يارب بن حقير
نفس و دنيا طوتدى محكم راهمى — سندن اوزكه كسنم يوقدر بنم

ان تجعلنى بفضلك لك وحيد الخالدا موفقا بما ارادة وقانا ربنا العدل وتتوب علينا توبة نصوحا وترزقنا العاقبة فى الدين والدنيا والاخرة ورد الدنيا بالدين والاخرة والصلوة والسلام على محمد المبعوث رحمة للعالمين وعلى آله واصحابه اجمعين

سن الم طوت قويمه آلوده بنى — قالمدى طاقت قل آسوده بنى
بو تلوثدن بنى پاك قيل — يا وجودمدن بنى ال خاك ذليل
كورمشم زير اكه اى شاه جهان — بخشليقلر سندن و بندن بجان
اولمشم بن خاكه دوشمش آه آه — قيل بنى لطفكله احيا يا اله
يا الهى غرق خونم غرق خون — اولمشم سر كشته چون چرخ نكون
سن ديدك سر نكليم بن روز و شب — فارغ اولمك روز و شب ايديك طلب
بو پايه چونكيم بزسكا همسايه ايز — سن كونش سن بزمثال سايه ايز
يا نور اى معطئ لطف و عطا — فو نشلق حقيقى كر انسان روا
رعد كبى جان و دل افغان ايدر — اشتياقك اشك چشمم قان ايدر
دردى دسم اولورم بى مجال — بس سكا دردم دىمك اولدى محال
رهبر اول يا كاكه كمراه اولمشم — پول ستوردم طالب راه اولمشم
هركه كويكده دولت يار اولور — ساكه محرم كندوزن بيزار اولور
وار اميدم كه خلوصى همزين — ايلكويك ايتكليه هم نشين
قيل بزه لطفك معين اى مستعان — قويمكيم بو جسم ثقل جيفه جان
صوك نفسده رحمتك قيل يولداشم — وصلك ايله سوندر آتشم

بنده یارب جمله دن ارتوقدر ذنوب — غم دکل سنسن چو غفار الذنوب

کرچه عصیانده تجاسر قیلمشم — سن بغشلهکا بیندوکی بیلمشم

کرچه غفلتدن بن ایتدم بیک گناه — سن عوض قیل اکا رحمک یا اله

سن اوسلطانسن که کسنلر اولمز — کیم اوله کم بزدن وسندن کرم

ایلدم سنه جرم وجهلمدن اول — کیم دیدک بنده ظلوم وجهول

سن خود عالیمسین نه افعالمه — سن اکرحم ایتمسک وی جانمه

اغلمز سه کوزلرم کرآشکبار — جانم اغلارشو قیلهکه زار زار

یا الهی بخشی قیلدم کریمانه — ای کندی کندومه قیلدم همان

عفو قیل کیم بیلمشم تقصیری — قهر یله قیلمه شها تقدیری

عفو قیل بودون همتلکلرم — جهلله بوبی حمیتلکلرم

یا الهی نفسلندن الامان — پند کندوقولکم بخشی بمانا

کوسترو سب لطفکله برراه مناص — بوکشاکشدن بنی ایله خلاص

کرچه خارم سن بنی کل ایله کل — نیم جزوم سن بنی کل ایلکل

بنده کم یارب سنکدن بن روسیاه — سن قولم دیسک اولورم پادشاه

نیم کیم که سکا قولللق عرض ایدم — کندومی برنخشی آدم عرض ایدم

هندوکم یارب بنی رومی دیلایت — مدبرم لطف ایله نامم مقبل ایت

هیچ سندن کمسه محروم اولمدی — بخشلردن هیچ یمانلق کلمدی

دردکیله هرکیم اول خوش دل دکل — اولمسون خوش بنده مقبل دکل

دنرحمه دردایت بزیم درمانمز — تاکه دردکله خوش اولسون جانمز

کفر کافرلر اودین دیندارلرا — ذرهٔ دردت دل بیمارلرا

امما ایله خلوصی یه قرین — دردعشقک یا اله العالمین

ای بنم احوالمه ناظر اولان — کیجه کوندز یاردیمه حاضر اولان

کیجه لرفریادیمه حاضر اولان — ظلمت ایچره قالمشم برنور وبر

پانی مردم سینه سن اولغل همین — دستکیرم سینه سن اول یامعین

نفس ظلماندن اول فالق ایت — نور ایمان لذتندن ذائق ایت

سایه ده برضایع اولمش دنیم — وارلغم نوق بلکه یوقدن بی غمم

آفتاب رحمتکدن سائلم — دنرحمه برلمه بولمسم قائلم

ذرهٔ لرله قارشو جرأت ایدم — آفتاب حضرتکه طغری کیدم

جانله تازنده ایکن بوقفس — امیرشوب فریادیمه البته کتر

جان چیقوب اولدم که تن اولدی خراب — قبرده برمن قالم برده سراب

بارالها بحق محمد وآله الطاهرین

وای اگر اولدمده همراه اولمسک — حال دشوار مدن اگاه اولمسک

اومرم یولداشی ایده سن رحمتک — بلورم زیرا که وارد رقدرتک

جان چقنجه سندن اوزکه یوق کسم — تاکه چاغرد وقده کوشش ایده سسم

یارب اولمده بودر باکه هوس — باکه یولداشی اولمه سن آخر نفس

اغلیوکلدیم قیوکه سائلم — رحمتکله برنظر قیل قائلم

غرق نادمیرت اولوب قالمشم — مبتلای حسرت اولوب قالمشم

غرقه دریای عصیان اولمشم — ایتدوکم ایشدن پشیمان اولمشم

یا الهی عاجزو درمانده ام — بن نه شیئم یا کریم یا قدیم

مرده یم احسان ایدوب حی قیل بنی — ذره ناچیزایکن شی قیل بنی

یا الهی حاجتم ایله روا — رهنما اول جانمه سندن بکا

حاجت اولکیم بنلکمی الکسن — بنده بنلیک قالمیه سن قالمسن

یا الهی نفسی سکدن دائما — ایمن اولمز جان ودل بولمز صفا

یا الهی شرع آتشده ایله حال — یا هان فضلک عکسایتمه صفا

یا من الیه رواء الداء والسقم — یا من یحب انین العبد فی الندم

اذنبت کل ذنوب واعرفها — لکن عرفتک والتوحید من الکلم

نام العیون وعین العبد ساهرة — تبکی بباعک وسط اللیل فی الظلم

لاتقنطنی رجائی منک یا صمدی — ویا غافر الذنب للراجین بالکرم

ارحم بفضلک لا بسطر الی عمل — ان الکریم کثیر العفو عن الجرم

عفو الذنوب برجائی منک یا مددی — ان العبید یقنط عن الذنب والهرم

ای کریم و ای رحیم قادر قوی
دست گیری جمله بیچاره تویی

چونکه بیچاره شدم کن چاره ام
چاره چون گشته ز تو آواره ام

چاره ات بیچاره گان را چاره است
چاره خواهد هر که زان بیچاره است

مبتلای مذنبم صبح و مسا
العیاث الامان یارب سا

چونکه رحمن و رحیم و هم کریم
رحم خواهم رحم از تو ای رحیم

کردگارا چونکه بینی حال من
نیست حاجت گفت و گو و قال من

اول آخر از تو ای دادار حیم
عفو خواهم بر گناهم ای علیم

عفو کن جرمم قلم کش بر خطا
چونکه ستاری بکن ستر عطا

ای داده جانم از زنده نفس
دستگیر افتاده ام فریاد رس

این وطن چون فانیست ای کردگار
ده مرا باقی وطن بی کیف دار

ای کریم و ای رحیم و ذو الجلال
ده مرادم از تجلی لایزال

رهبرم شو رهنما ای کردگار
چونکه کردی نام خود پروردگار

ای خداوند و معین و مستجیر
یسر من کن این چنین کار عسیر

کرز من تقصیر بینی ای ودود
چونکه ستار بکن ستر از نمود

روز صد بار ار خطا بینی زمن
ستر و عفوت خواهم ای رب المنن

عفو کن جرمم ببخش از من خطا
خواهشم اینست یارب العطا

ای گناه آمرز و حاکم پادشاه
بانو آوردم ز جرم خود پناه

کز روم راه خطا بنما صواب
تا برد ما را سوی حسن المآب

لنگ و لوک و خفته سان از معذرت
رو نکردی هر که آمد بر درت

زان نظر رو کرده ایم ای کریم
که ز فضلت ره دهی سوی نعیم

گشت خلقت جمله رد کردان ز من
تا که آرم با تو روای ذو المنن

چون رحیمی رحم کن بیچاره را
از میان خاص و عام آواره را

ده امیدم تا امیدی کی روم
از در جود و عطا فضل و کرم

چونکه در بستند بر من خلق تو
تو مبند بر رزاق کون درتو

کی زر گاهت کسی محروم شد
خلق را چون جود تو مقسوم شد

کی شود در گاهت ای رب الانام
چون در مخلوق بسته صبح و شام

قلت یا وهاب فی الوحی المبین
ما خلقت بابی لوجه الطالبین

منک ارجوا یا الهی قوت روح
للوجود المبتلا و بالجروح

پس رخواهم بعد ازین عسر ای ودود
فضل و احسان و عطا از فیض جود

دست همت کی کشم زین قرع باب
از کسیر عام و خاص و شیخ و شاب

کرد هی درمان دردم فضل تست
ور بحال خود نه ای عدل تست

رحم کن بر حال من از مرحمت
چون رحیمی ای کریم از مکرمت

چون کریمی هم رحیمی ای رشید
کس ز درگاهت نگشته ناامید

تو حکیمی من مریضی مبتلا
زان ز درگاهت دارم شفا

گر گناه صادر شد از من ای غفور
ستر ساز از حامده اور اظهور

چونکه ستاری عفو وهم رؤف
ستر کن جرم مده کس را وقوف

گرچه کشته از گناه رویم سیاه
جز که تو بر که آورم یارب پناه

زان بخاک درگهت من روسیه
آمدم چون از گنه کشته تبه

تا ز درگاهت نکردم بی امید
ده امیدم چونکه وهابی رشید

بی دم نایی ندارم چون نوا
بی نوایم بی نوایم بی نوا

ای نوا بخشنده هر بی نوا
ده نوای فقرم از وجه غنا

ای مشته چون صفات از فکرها
نیست در وی ذات تفکر زان ورا

جان من شد خسته چون بهر شفا
شربت ذوقت طلب دارد رجا

ای که داده درد بی درمان مرا
ذوق و شوقت ده ز دردت ازدوا

درد تو از جمله دردها به است
لذتش در رجا نهایه است

بخششم را ده ازان ای داد گر
تا کشم از شوق و ذوقت دم بسر

ای خطا آمرز عاصی پرده وام
عفو کن جرم بکش خط بر خطام

قم نحو حماه وابتهج وعلی ذلک الحبا فج ودع الاکوان وقم عشقا
واصدق فی الشوق وفی اللجج والزم باب الاستاذ تفز وتکون بذلک خل نهج

واخرج عن کل هوی ابدا ودع التلفیق مع الهرج ایاک اخی ترافق من
لم یثنک عن طرق العوج اقنع وازهد واذکره کذا لک بباب سواه لا تلج

وادخل للحان خلیلی ومل نحو الخمار ابی الشرج واشرب واکرب لا تخشی سوء
ایاک تمل عن ذی النهج کرات کذا لم تصح اتی والی الابواب فقم وعج

مولای اتیتک منکسرا وبغیرک شوقی لم یهج واتیت الیک خلیا من
صوبی وصلاتی مع تجحی لا املک شیئا غیر الدمع مخافة ان یغشی وهج

هل غیر جنابک یقصد لا وجمالک ذی الحسن البهج من یقصد غیر فضوا
بظلام البعد تراه فج من انت تصل فذاک من ال هلاک ومن یهدی یلج

ودموع العین تسابقنی من خوفک بحری کالیلج یا عاذل قلبی ویک قدع
عذلی واقصر عن ذی الهرج کم تعذلنی لم تعذرنی دعنی فی البث وفی الغرج

اذنی لجسمی صاغیة صمت عند الواشی السمج یا صاحب حان الخمر ادر
صرفا واترک للممزج وادر کاس الاسرار ودع فی اصیر به من ذی الصمع

مولای لبحر الجمع کذا کل وجمع الجمع وکل شمج بالذات بستر الستر بها
افضالک ربی شملک ربی بحقیقتک العظمی ربی وبنور النور المنبلج

بِبَهَاءِ كُنْتَ بِهِ ازْ لاَّ ... بِمُحَمَّدٍ مَنْ جَا بِالْبَلَجِ وَبِسِرِّ الْقُرْبِ كَذَاكَ الْحُبِّ
وَاهْلِ الْجَذْبِ لِمُنْتَزَحِ ... وَبِمَا اوْجَدْتَ مِنَ الْاَكْوَانِ بِمَا فِيهِنَّ مِنَ الْاَرَجِ
وَبِاَهْلِ الْحُبِّ وَمُهْجَتِهِمْ ... وَبِبَحْرِ الْقُدْرَةِ وَالْمُزَجِ وَبِطِيبِ الْوَصْلِ وَلَذَّتِهِ
بِبَسَاطِ الْاُنْسِ الْمُتَّسِعِ ... وَبِقَلْبٍ فِي بَلْوَاكَ غَدَا وَحَيَاتِكَ لَيْسَ بِمُنْزَعِجِ
بِتَجَلِّي اللَّيْلِ وَعَالَمِهِ ... وَظَلَامِ الْكَوْنِ كَمَا الدَّبَجِ بِمَنَازِلِ اَفْلَاكٍ وَكَذَا
بِطَلَائِعِهَا ثُمَّ الْبُرَجِ ... بِاللَّالِ بِصَحْبٍ مِنْ نُجُمٍ كُلِّ الْخَيْرَاتِ الْيَنَابِيعِ
بِسِتْرٍ وَاجْبُرْ كَسْرِي بِضَجِ ... لِيَكُونَ بِوَصْلِكَ مُبْتَهِجِ وَاخْلَعْ خِلَعَ الرِّضْوَانِ عَلَى
صِفْ فِي حُبِّكَ حِبْ فَجِجِ ... وَامْنَحْ قَلْبِي نَفَحَاتِكَ يَا مَوْلَايَ وَعَجِّلْ بِالْفَرَجِ
وَاحَسْرَةَ قَلْبِي اِنْ لَمْ تَمِّ ... حُ خَطَايَا الذَّنْبِ مِنَ الدَّبَجِ وَاغْفِرْ يَا رَبِّ لِنَا ظُلَمِهَا
وَلَهُ رَقِّي اَعْلَا الدَّرَجِ ... وَاسْمَحْ لِلْمُسَامِعِ مَا نُشِدَتْ ثُمَّ نُحُوحَاهُ وَبَهْجِ
اَوْ مَاحَادٍ سَحَرًا يَحْدُوا ... السُّنَّةُ اُودِتْ بِالْمُهَجِ وَصَلَاةُ اللهِ عَلَى الْهَادِي
وَسَلَامٌ يُهْدَى فِي الْحَجِ ... لِمُحَمَّدِنَا وَلِاَحْمَدِنَا مَا فَاحَ اِقَاحٌ فِي الْمَرَجِ
وَعَلَى الصِّدِّيقِ خَلِيفَتِهِ ... وَكَذَا الْفَارُوقِ وَكُلِّ شَجِ وَعَلَى عُثْمَانَ شَهِيدِ الدَّارِ
وَوَفَاسِمَا اَعْلَا الدَّرَجِ ... وَلِلْحَسَنَيْنِ مَعَ الْاَوْلَادِ كَذَا الْاَزْوَاجِ وَكُلِّ شَجِ
وَعَلَى الْمَهْدِيِّ وَعِتْرَتِهِ ... اَلْمُتَّبِعُ فِي زَمَنِ الْوَهَجِ وَعَلَى مَنْ سَهَّدَ فِي الْاَرْضِ
بِاَلَمٍ يَبْجَ فِي الْمَبَجِ ... مَا مَالَ مُحِبٌّ نَحْوَهُمُ اَوْ سَارَ الرَّكْبُ عَلَى الْاَثَرِ
اَوْ حَادٍ يَدْعُو اِلَى الْمَوْلَى ... يَرْجُوا لِلنَّصْرِ مَعَ الْفَرَجِ ...

وَبِسِرِّ اُودِعَ فِي بَطَلٍ ... وَبِمَاءٍ وَاحٍ مَعَ زَهَجِ وَبِحَرِّ النَّارِ وَحُرْقَتِهَا
وَبِسِرِّ الْحُرْقَةِ وَالنَّفَجِ ... وَبِبَرْدِ الْمَاءِ وَاِسَاءَتِهِ وَبِحُومِ النَّفْعِ مَعَ السَّبَجِ
يَا مَنْ عَوَّدْتَ اللُّطْفَ اَيَدْ ... عَادَاتُكَ بِاللُّطْفِ الْبَهِجِ وَاغْلُقْ ذَا الْفَيْشِ وَشِدَّتِهِ
وَافْتَحْ مَا سُدَّ مِنَ الْفَرَجِ ... يَا رَبِّ عِبَادَكَ قَدْ وَفَدُوا يَدْعُوكَ بِقَلْبٍ مُنْزَعِجِ
يَا رَبِّ ضِعَافٌ لَيْسَ لَهُمْ ... اَحَدٌ يَحُونُ لَدَى النَّهَجِ يَا رَبِّ ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا
وَمَسِسْتَنَا مِنْ حَيْثُ نَجِ ... يَا رَبِّ خَلَقْتَنَا مِنْ عَجَلٍ فَلِذَا كَ نَدْعُوا بِالْفَرَجِ
يَا رَبِّ وَلَيْسَ لَنَا حِيلَةٌ ... اَنَا وَالْقَلْبُ عَلَى وَهَجِ يَا رَبِّ فَضَاءُ الْاَكْوَنِ قَدْ
اَضْحَوْا فِي الشِّدَّةِ كَالْهَمَجِ ... وَاِسَاءَتُنَا اَنْ نَقْطَعَنَا عَنْ بَابِكَ حَتَّى لَمْ نَلِجِ
السَّابِقُ مُنْتَصِرٌ اِذَا ... بَعُدُوا يَسْبِقُهُ ذُو الْعَرَجِ وَالْاَمْرُ اِلَيْكَ تُدَبِّرُهُ
فَاغْنَا بِاللُّطْفِ الْبَهِجِ ... وَاُدْرُجْ فِي الْعَفْوِ اِسَاءَتَنَا وَالْخَيْبَةُ اِنْ لَمْ تَنْدَرِجِ
يَا نَفْسُ مُحَالٌ مِنْ فَرَجِ ... اِلَّا مَوْلَاكَ بِهِ نَعِجِ وَبِهِ فَعُذِّي وَبِهِ فَلُذِي
وَلِبَابِ مَكَارِمِهِ فَلِجِ ... كَيْ تَنْفَلِجِي تَنْشَرِحِي كَيْ تَنْبَسِطِي كَيْ تَبْتَهِجِ
وَيَطِيبُ تَعَانُقُكِ مَعَ نَفَرِ ... اَضْحَوْا فِي الْخَنْدَقِ كَالْبُرَجِ وَفَوَاللهِ بِمَا عَهِدُوا
فِي بَيْعِ الْاَنْفُسِ الْمُهَجِ ... وَهُمُ الْهَادِي وَصَحَابَتُهُ ذُو الرِّبْحَةِ وَالْعَطْرِ الْاَرِجِ
قَوْمٌ سَكَنُوا الْجَرْعَاءَ وَهُمْ ... شَرَفُ الْجَرْعَاءِ وَمُنْعَرَجِ جَاوُا الْاَكْوَنَ وَظُلْمَتَهُ
عَمَّتْ وَظَلَامُ الشِّرْكِ دَجِ ... حَتَّى نَصَرُوا الْاِسْلَامَ وَعَا دَ الدِّينُ عَزِيزًا فِي بَهَجِ
مَازَالَ النَّصْرُ يُحَقِّقُهُمْ ... وَالظُّلْمَةُ تَمْحِي بِالْبَلَجِ فَعَلَيْهِمْ صَلَّى الرَّبُّ عَلَى
مَرِّ الْاَيَّامِ مَعَ الْجَجِ ... مَا مَالَ الْمَالُ وَحَالَ الْحَالُ وَسَارَ النَّاسُ فِي الدَّلَجِ
يَا رَبِّ بِهِمْ وَبِاَلِهِمْ ... عَجِّلْ بِالنَّصْرِ وَبِالْفَرَجِ وَاخْتِمْ عَلَى خَوَاتِمِهَا
لَا اَكُونُ فِي الْحَشْرِ خَجِ ... وَاِذَا بِكَ ضَاقَ الْاَمْرُ فَقُلْ اَشْتَدِّي اَزْمَةُ تَنْفَرِجِ
وَصَلَاةُ اللهِ عَلَى الْمَهْدِي ... الْهَادِي النَّاسَ اِلَى النَّهَجِ

وعن جعفر بن محمد رض قال عجبت ممن يبتلى بأربع كيف يغفل عن أربع
عجبت لمن يبتلى بالغم كيف لا يقول لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
لان الله تعالى يقول فاستجبنا له ونجيناه من الغم وكذلك ننجي المؤمنين
وعجبت لمن يخاف من الشر كيف لا يقول حسبي الله ونعم الوكيل
لان الله تعالى يقول فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء
واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظيم وعجبت لمن يخاف
مكر الناس كيف لا يقول وافوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد
لان الله يقول فوقيه الله سيئات ما مكروا وعجبت
لمن رغب الجنة كيف لا يقول ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله
لان الله تعالى يقول فعسى ربي ان يؤتيني خيرا من جنتك
ويرسل عليها

کیم ایله یوز ارینه وایه
درد دلمی بیتورد وایه

هم سن کرمیکدن ایت علاج
کیمسه یوقدر سندن اوزکه احتیاجم

ای درده بنی قیلان کرفتار
کیمسه بکا سندن اوزکه یوقدر

چوق چوق حکمایه کوسترلدم حال
تشخیص مرضده اولدیلر لال

بیلدم که حکیم فرد سن سن
دانای جمیع درد سن سن

رحم ایت بکا دوای دردیم
بیدا ایلنه ویرمه کردم

یعنی بیتور کماله ذوقم
کوندن کونه قیل زیاده شوقم

سال چشمه لعلیک خیالک
ویر طبعمه حسنیک کمالک

دائم سنی بن ده ظاهر ایله
رحم ایت سنی وار بنی یوق ایله

قدرم عمی ایچره معتبر قیل
دردیمی بکا روزی اولدر قیل

کیم کیمسه اول اولوب میسر
کیمسه بکا اولمیه برابر

کورمکه یوزوک اولز اولسم مقدور
خونبار کوزمدن اولمسون دور

ذوق الهی اولورسه نایاب
مجروح تنمده قالمسون تاب

یارب معین زار
مختاره اولمشم کرفتار

بردرده خار خاکسارم
کرد ره خاک ره کزارم

سر منزله امن راه یلمم
سندن اوزکه پناه یلمم

روحم که بدنده دیر سکندر
هر نفسنه که بنده دور سکندر

یارب مدد ایت که بو امانت
محفوظ اوله تا دم قیامت

تا قویه توجه ایده دکم چاغ
انسوم آچق اوله یوزم اغ

ای حاکم عرصهٔ قیامت
کوسترمه اوکون بکا ندامت

نومید لیق اتشینه یاندم
تحقیق وجودمدن اوصاندم

یارب بنی ایت فنایه ملحق
کیم راه فنا ایمش ره حق

رحم ایت طوت الکه خسته حالم
غم ره کذر نده پایمالم

ای محنت عشقدن خبردار
سندن اوزکه دحی کیمسه وار

مشکل ایشله دوشمشم مدد کن
بی حرز ایله بلالی رد قیل

حل ایلیه کور بو مشکلاتی
چوق ایله کرمله الطافی

قیل بنده بنای عشق دائم
مانند اساس کعبه قائم

صال کوکله درد عشقیدن دم
هر لحظه وهر زمان وهر دم

عشقدر ایچره مدام ذوقم ارتیر
شوقیله همیشه شوقم ارتیر

ویر کل بکا شوق وذوق خیلی
دائم بکا سنی قیل تجلی

اندیشه جها ندن جدا قیل
عشقیله همیشه اشنا قیل

رنج متالم خمارم — مشتاق شراب خوشگوارم
افتاده یم رحم ایت ایتمه اهمال — لطف ایت هم عنایتکله الم ال
ترک ایتمه عواطف عیمی — عفو ایله بوچاکر لئیمی
بن شیفتنیک پناه اولغل — بیکسلرینی امیدگاه اولغل
هرنیچه که خوار و خاکسارم — وصلنه سنک امیدوارم
بلدم ایشمی گناهکارم — کلدم سکا خور و شرمسارم
یاقدک بنی آتش جفایه — صالدک بنی محنت بلایه
یارب بزه راحت روان ویر — جانسیز لره همت ایله جان ویر
هر قهریکه ایلسک روادر — سندن نجلم یوزوم قرادر
بسدر بکا چکدوکم نجالت — شرمنده لمکده که ملالت
چون معترفم که وار گناهم — اوز لطفکله عذر خواهم
رحم ایله بو زار و نامراده — قویمه بو مشقت بلاده
کل بزم وصاله محرم اولغل — برلحظه بنمله همدم اولغل
سندن دیرم مدد که دائم — تمکینم اولسن سکا قائم
برمحی بکا صونکه مست مدهوشم — اولیم اوزی قیلم فراموشم

نه کلدوکمی بیلم جهانه — نه آنی که نیچه دور زمانه
عالم کوزومه کورنمه کورنمه جیم — برسرشته ده بولمیم عجم ویچ
کل رفع ایده کور غم فراقی — یاندیره کور اوده اشتیاقی
درد و الم دکیزی ده اشدی — سیلاب بلا باشمدن اشدی
ای سبزهٔ دردیمه ویرنا آب — تدبیرمه عاجز اولدی احباب
چون عکسنه یه ایلدم تضرع — فیضنده بولنمادی توقع
العقصه بو عمرم اولدی برباد — برلحظه فلکدن اولمادم شاد
چون غفلت ایله کیچردم ایام — بلمم که نولور اخر سرانجام
سرمایهٔ عمر کیتدی الدن — سعود ایتمدم ایتدیکم عملدن
فریاد بوجوردندکه کردون — احوالمی ایلدی دکرکون
هرکز روشیندن اولمادم شاد — دام غم محنتکدن آزاد

غزل فضولی

یاندی جانم هجر یله وصل رخ یارا ستدم
درد مندی فرقتیم درمان دیدارا ستدم

بلبل زارم دکل سهوده افغان ایتدیکم
قالمشم نالان قفس قیدنده گلزارا ستدم

دهر بازارنده کاسد دیو متاع همتیم
بو متای صانمغه براوزکه بازارا ستدم

نوله کر قیلسم شب هجران تمنای اجل
نیلیم چوقدر غم دفعنه غمخوارا ستدم

فانی اولمق ایستدم یعنی بلای دهردن
راحت جسم ضعیف وجان بیمارا ستدم

یوق بقا بزمنده دردلدار بن هم دور مزم
بوفنا دیرینده بزم وصل دلدارا ستدم

ای فضولی ایستر کمسه رضا بیله قنا

۱	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه
۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۳	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۴							
۵							
۶							
۷							
۸							
۹							
۱۰							
۱۱							
۱۲							
۱۳							
۱۴							

۱	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه
۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۳	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۴							
۵							
۶							
۷							
۸							
۹							
۱۰							
۱۱							
۱۲							
۱۳							
۱۴							

۱	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه
۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۳	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۴							
۵							
۶							
۷							
۸							
۹							
۱۰							
۱۱							
۱۲							
۱۳							
۱۴							

۱	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه
۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۳	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۴							
۵							
۶							
۷							
۸							
۹							
۱۰							
۱۱							
۱۲							
۱۳							
۱۴							

۱	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه
۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۳	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۴							
۵							
۶							
۷							
۸							
۹							
۱۰							
۱۱							
۱۲							
۱۳							
۱۴							

محرم			
اوج زوب ود			
صفر			
ج زوب وداو			
ربیع الاول			
داوج زوب ز			
ربیع الاخر			
وهاج ب زدب			
جمازی الاول			
زدب ودج هج			
جمازی الاخر			
ب ودا هج زه			
رجب			
ج زوب وداو			
شعبان			
هب زداوج ا			
رمضان			
وج اهب زدب			
شوال	ذی القعده	ذی الحجه	
اوج زدب ود	ب ودا هج زه	داوج زوب ز	

معلوم اولاکه هر ایکی تحتنده سکز حرف واردر هر سطرن اول حرفندن بلکه ایکیوز یتمش اوچ دیو عدد ایدسین اولدوغون ساله کلدیسین اول حرف قنقی کوسنده بولنورسه عدد اودور بلدیسین

جیوب رساله سی

شمالی بولندر حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله جنوبی بولندر میزان عقرب قوس جدی دلو حوت اولا خیطی قوس ده اولان قرقنجی رقمه قیوب دائرئ النجیب ده مربعی نشان ایدوب بعده خیطللده دره جهٔ شمس بوله میل اعظمده خیط قنقی جیبی قطع ایدرسه خیطی قوس اولنده اول جیبه قیوب بعده جیب التمامندن بالاده اولان مربعه قدر اعداد مستویدن قاچ عدد اولرسه بعد قطر تسمیه اولنور بعده اشاغی مربعدن قوس قدر اعداد معکوسهٔ تعداد ایدوب قاچ عدد اولورسه بعده خیطی قوس اولنده مربعی اول عدد اوزره نشان ایدبعده اشاغی مربعه بعدی قطر

قاچ ایسه اول مقدار جیب التمامندن
تعداد ایده قوس اولندن خیط قاچ
دره جهٔ قطع ایدرسه اکا تنصف
فضله دیوب حفظ ایده بعده ارتفاع
اله خیطی قنقی طرفده قالورسه اخر
طرف کبیره مثلا قوس اولنده اون بش
دره جهٔ قطع ایدرسه قوس اخرنده
کی اون بش دره جیه وضع ایلیه بعده
سنتیندن قوس کلان جیوب خطرندن
اشاغی مریله ارتفاعین جیبندن بعده
قطر شمالیده قوس اولنه طغر وضع اولنور
نصف فضلهٔ شمالیده قوس آخرینه وضع
اولنور بعدی قطر جنوبیده قوس آخرینه
طغر وضع اولنور نصف فضلهٔ جنوبیده
قوس اولینه طغر وضع اولنور ثمکنی هر وقتده

ساعتندن طرح اولنور ساعت نه اولدوغی
معلوم اولور نصف فضلهٔ بعد الذوال
بعدی قطره تابعدد قبل الذوال غیر تابعدد

حق اسمیله بونامه باشلدم — وحمد یله جان جانه باغشلدم
حبینه اولسون صلاة وسلام — دخی آل واصحابنه بالتمام
وبعد بزه کلدوکده مکتوبکز — ومعلومز اولدی مطلوبکز
سؤالکز جوابی بودرای اخی — کوکل دردینه دوادر دخی
ای اکی جهانه دل ایندیرمان — محبت اودین دلده سوزندیرمین
حرام اولور اهل حقه دوجهان — کوکلده نه دنیا قالور نه جان
سنی بلکدن حق اشکوجدا — دخی قیله کندیله باقی خدا
اودر دوطلب که درونده وار — بشارت سکا ویرمش اول یار غار
محبله باقش سکا اول ودود — دل آینه سنده اودر درد ودود
اودوندن قوشی قوندی چون بانکا — انی جانده حفظ ایله بای اشکا
اودر وطلب قدر دیلیل همان — آنك انی یادینه سعی ایت هر آن
دیلرسن که اودر دیله طوایکز — دوا بولوب انکله مست اولایکز
اون آقدن قلبکی ایت تخلیه — انی اون کون ایله ایت تحلیه
همان سن دل ایندیرمین پاکیله — نما شای دیدار ودلدار قیله
که دوجهان اولده درحق سرور — مقابله قلب ایده هردم حضور

بری بوکه غفلتدن ایت تخلیه — درونکی توجهله قیل تحلیه
صفین کندی قلبکدن اولیه بعید — که درکاه حقه درکوکل ای سعید
اوحاضر سنکله هیشه بیله — اونا ظر دله دلدن انی دیله
سنی یاره دندرسکا پدنقاب — سن انی ارادده اوله صفین
کوکل دوست اویدرسوزم قیل قبول — همان انده ایسته انی انده بول
چوحق اهلنه دردعالم حرام — ایکیسیك دیخی اهلنه وبرتمام
ایکی عالم اهلندن امیدی کسر — حق اهلسن اولدی کادله بسر
جهان اهلی نفسیچون ایلرعا — قوی اول دوشمنی دوسته سن قیل انا
همان هرنفس ربکی یاد قیل — خضوعی حضورینه معتاد قیل
توخهله تا ایچری کله سین — کوکل خانه کنده مراد الله سین
ایکیکی بوکیم شرکدن تخلیه — دلك ایله توحید ایله تحلیه
صفین شرك سمته کتمه سین — بونا سی شریك حق اتمه سین
خفی شرکه جم هلیله طالمیه سین — عذاب الیم ایچره قالمیه سین
حقکه دهرایش خلقدن صانه — نچون دیوب انشغل یانمه سین
هراری ایدوب ایلیان تکریدر — هرانسان هم سویلین تکریدر

وصية مجنون عاقل قالها عند خليفة غافل حج هارون الرشيد راجلا من اجل عينة
حيث فقعد يستريح في ظل ميل فمر به بهلول المجنون وكان في الركب فقال له يا امير المؤمنين

هب الدنيا تواتيكا اليس الموت ياتيكا الا ياطالب الدنيا دع الدنيا بشانيكا
الى كم تطلب الدنيا
وظل الميل يكفيكا

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لرجل توصيه اقلل من الشهوات يسهل عليك الفقر واقلل من الذنوب
يسهل عليك الموت وقدم مالك امامك يسير اللحاق به واقنع بما اوتيته يخفف عليك
الحساب ولا تشتغل عما فرض عليك بما قد ضمن لك انه ليس بغائتك ما قسم لك
ولست بلاحق ما زوي عنك ولا تك جاهدا فيما يصبح نافذا واسع لملك الزوال له
في منزل لا انتقال عنه

٧ كوكلر انك لطف وقهر نده در بودزات عالم هم انك امرنده در
تصرف انكدر قوته تمام جوالات اولور بوخاص وعوام
همان هر نفس ربكي ياد قيل قوايشلري الكا اسناد قيل
كه توحيد افعاله ايريشه كيز وجمله خلايقله باريشه كيز
قوي قيوب ايجري كيره كيز كوكل خلوتنده حفظ ايره كيز
اوچنجي ايدوب قلبكي تخليه حذر دن توكل قيل تحليه

صفين كشه ن قلم خوف وحذر درونكده برشبه ن آيده در
قودن سكا ربكي بيل قريب الكا اعتماد ايت كه اولدر رقيب
نه صحت نه نعمت نه منصب نه مال نه دولت نه صنعت نه عزونه كمال
نه ملك ونه عقار نه كسب ونه كار صفين بونلره ايتمه هيچ اعتبار
وكيل ايله ربك كه احسان ايدر چنين ايشلرين جمله اسان ايدر
يوار لسنه طاعندن ذكر من طاعتي طايان ربكا قوي يوله باغني
همان هر نفس ربكي ياد قيل الكا اتكايي متين قلعه بيل
كه جانك كه رلردن ازاد اوله مقام توكلده دلشاد اوله
حذر دن كيچوب ايجري كلكيز كوكل عالمنده حقي بوله كيز
قودردنجي تدبيردن تخليه دلك ايله تفويض ايله تحليه
صفين ايتمه تدبير ربكله اول كه يارين كه كونلشه نه سيده راوله
هر ايشي چو مقدر له درای كيد قوتدبيري راحيده ذرا اوله يقين
او مولدر كا ايله تفويض كيم هر امرك صوكي خوش بولور اول حكيم
برايشي مراد ايتمه يوكلمه باره چوفعتا اولور ايشين اختيار
بلا اختيار اولنه دل بي مراد بولور جملي تفويضده خوش زياده

اکا قبل هر امری حواله تمام — قونشو پیشی طلوت کوکلی خوش مدام
هر ایش وقتنه بقلیدر ای حسن — قوندیر بری چکدرمه غم روحه سن
همان هر نفس یاد ایدوب ربکی — قوندیر بری تقدیره ویر قلبکی
که غمل کیدوب اولسن برابر — کوکل خلوتنده بولاسن حضور
بشنجی جزعدن دلك تخلیه — ایدوب صبر وحلم ایله تحلیه
صقین صنمکم خلق ایدر رنجفا — هیچ اوصامه که حقدن ایلر وفا
چوریکدر انجق ایدوب ایلدن — دنی هرکسی تلردوب سویلدن
رؤف ورحیم ایلمش تعمیه — عبادی بد ایله سنی ترسه
صدیق وعدوصانمه سن تاکو — که دوستك خدادر دوشمنك عدو
سنی حق حضوردن یموت ایدر — کوزل جانن ایلر اجابت کیدر
اکر مانع اولدیسه نفس کنود — بلا تجسیله سوردی اولدوزود
جفاسی وفادر سکا قبل صفا — عبادینه لطف ایله اتمه جفا
همان هر نفس بکی ناکوا — بلاسنه بی جنك وخوشی صبر اول
دنیا حلم ایله ایجر وکیده کن — کوکل کلمشنده حضور ایده کین
والنجی هم کبردن تخلیه — دلك قبل نهان ذل ایله تحلیه

صقین کندیکی سن بکمه دخی — بیو کلمه بر کسنه ای اخی
بودل خانه کین تجدن ایله پاك — قوکبری ذلیل ایله نفسك چو خاك
انا نیتی سیل کوکلدن کیدر — که ویرمش اومرات حقه کدر
نهان ذل ایله داده خور اولمه کین — قوخلقی سندن یوجه بوله کین
درونده سن ذلی اکسیر بیل — بوسرمایه کی داده مسور قیل
قونا سه حدنجه قبل احترام — که خلقه تذلل درانجق حرام
خدانك رضاسین کوکلده بول — سنی هرکوکلدن اول ایلر قبول
همان هر نفس تکا قبل رجوع — وذل حقارتله ایله خضوع
که بی عجز وکبرایجری کلسین — کوکل محفلنده آنی بوله کین
بدتجسی اعراضندن تخلیه — دلك ایله تسلیم ایله تحلیه
صقین کم قضادن جزع ایله — یا اعراض ایدوب یانجه سوزله
همان جسم وجانکله تسلیم اولوب — دکرمانن الت طاشی مثلی قالیوب
کیمی حق نه سویلسه بکلیه کین — نه ایدوررسه هب اندن کلیه کین
اشارتلرندن اولوب باخبه — کوکن ایشلرین ساکن اول قیل اینه
که احکام انسید راحوالکا — وعادتلریدر سعادت بکا

نه کلدیسه دوستندن ایله قبول — مناسب کورمایسه طوردیغی محله اول
سنی نفس بصیرد یسه قیرد یشمز — وجوع وبهوله بتورایشمز
همان هر نفس بکا ایله یاد — وحکمینه طوعکله قیل انقیاد
که تسلیم اولوب ایچری کله کیمز — کوکل حجره سنده درس الیمز
وهشتم سخط دن ذلک تحلیه — ایدوب خوش رضا برله قیل تحلیه
صفین کن قضایه سخط ایتمه هیچ — واحکام حقدن قاچوب کتمه هیچ
حکیمک ایشنده سن خوش بولمه الی — کوچک کزده نیچه یوک خیری بولمق
انکچون ازلده نیاز دیسه رب — اکا راضی اولیولمانی طلب
نه تولدن طلب قیل نه ده التجا — نه برشی مراد ایت نه سنی ورجا
قضایه رضا ویر بولمن امان — سعادتله راحنده قال هر زمان
کوکل خوشلغیدر مقام رضا — چو باغ ارمدر بو واسع قضا
برابر کورینور سکا بیش و کم — برابر کورینور سکا بیش و کم
هان هر نفس بکا ذکر اولسون — قضا سیله خوش اول رضا ایله طولسون
که تا بی سخط ایچری کیره کیمز — کوکل خلوتنده اکا ایره کیمز
ملقور تجلی نسبتدن ایت تحلیه — ملک اندن ایت فقر ایله تحلیه

صفین کند کا برشی ایمه کیمز — یلان دعوی سمتنه کتمه کیمز
یانده نه بولسه کر ملک ومال — کر اولاد وغلمان واهل وعیال
اکر خانمانه اکر جسم وجان — حواس وقوایله ظاهر نهان
خدانک انلر قوسی همان — یانکده امانت قوشمش بر زمان
نچون بونجه اغراضات یوکون — چکرسین بنیچه جور ایله دون کون
همان صاحبینه قوسین ویروب — ایکی عالمک راحتنه ایروب
بودولتله فقر حقیقی بولمق — ثمو خوف وهر غمدن ازاد اولمق
همان هر نفس بکا قیل خضوع — اورد زمانک الملک کا قیل رجوع
که تا فقر ایله ایچری کله کیمز — کوکل عالمنده انی بوله کیمز
اونجی وجود کدن ایت تحلیه — درونک فنا برله قیل تحلیه
صفین یوق یره وارلقنا تمه کیمز — وجودک کیفاهنه یا تمه کیمز
انا ینکده همان چیله کور — یوغ اول وارلغک قصرینی بیله کور
اوکیم یا یه بیلکدن ازاد اولور — اوکسنه حق لاشئ وفانی بولور
همان هردم انک شهودیله حال — وجود کدن اول فانی انکله حال
که وحدت شرابیله مست اولمق — نفسوجریمی اشنا اولمق

هب اشیا اویدن کلور دمیدم خواندر امواج بحر قدم
توجه بدلدار و توحید یار توکل بجبار و تفویض کار
تحمل زخلق و تذلل بحق وتسلیم تام و رضای قلوب
وفقر حقیقی فنا در لقا بو اون خویدر اوصاف اهل بقا
بونی یازدی حقی تقلید وقال الکا اولمیه سکا اوله حال
یوز اون التی بیت ایچره بولدی ختام تمام اولدی مکتوبز والسلام

ولد رحمة الله علیه عنایتنامه

بکا بیم کفایتدر انك کوفی حمایتدر عنایت خوشی نمایتدر اصل حقده عنایتدر
حقی بولوهر ایدر دها اکمل روایتدر عنایتدر کفایتدن اصل حقده عنایتدر
بوجان وتن اماندر بنم یمکخیاتدر بوهلاك اهاتدر اصل حقده عنایتدر
عبادن خوشی یاتدر تن وجانی صیاتدر توکلهم متاتدر اصل حقده عنایتدر
حق اطفای نشاتدر بوسطوتنا فیاتدر انی طوبی شطاتدر اصل حقده عنایتدر
محبت خوشی حراتدر انی بولمق تجاتدر عرفقلبی عماتدر اصل حقده عنایتدر
اوزون یلك کماتدر کوکل یابی عیاتدر ندارك خلقه عاتدر اصل حقده عنایتدر
تن اکسلك زیادتدر فنا تکرار ادتدر بقا بالله یساتدر اصل حقده عنایتدر

علیم اولمق یاکندر حلیم اولمق کماندر لیم اولمق اتمدر اصل حقده عنایتدر
کوزل خوشی ملاحتدر کوزللکدن مراحتدر بکوز حقی صراحتدر اصل حقده عنایتدر

ولد رحمة الله علیه روح الارواح

الهی دیم اسم ذاتکله قیل بوجان درسوم صفاتکله قیل
که اهل دو عالمدن اولام بری وجذبکله عشق محبت اری
الهی بکا عشقکی قیل نصیب غمك ایله بوجانه طیب
که جان بوله صحت کوکل طوا نور ایدم دله هردم سنکله حضور
الهی اون آفتدن ایت تخلیه دلم اون کوزل خویله قیل تحلیه
که تشویش وهر غمدن اوزاد اولام وانس وحضور کله دلشاد اولام
الهی بو غفلتدن اویار بنی وددندر دلم جملدن قیل غنی
که جاندن توجه سکا قیلدلم کوکل عالمنده سنی بیلدیم
الهی بو شرکدن قیل خلاصمن وتوحیده وافعالی جانه منامده
که خلقی قیوب ایچری کیردیم کوکل خلوتنده سکا ایردیم
الهی حذردن بنی قیل ایراق مقام توکلده وبرخوشطوراق
که خوف وکدردن امین اولیم کوکل کعبه سنده سنی بولیم

الهی بوینده بیردن قیل بعید
بنی ایله تفویض برله سعید

که شملر کیدیوب جانا اوله پرسور
کوکل مسجد نده بولام حضور

الهی جزعدن دلم پاک سیلی
انی صبر وحلمکله تزیین قیل

که بی جور وجنگ ایچری کیده یم
کوکل گلشنده حضور ایده یم

الهی بنی کبردن ایله پاک
وذل حقارتله قیل مثل خاک

که جان خاضع وخوشنود اوله
کوکل خانه کنده حضورک بوله

الهی تعرضله امه لسیم
بنی امره تسلیم ایله قیل سلیم

که بی اعتراضا ایچری کلیم
کوکل محفلنده مراد الیم

الهی سخطدن بنی ایله دور
قضایه رضا ویرله بی نفور

که خوشنود اولوب ایچری کیریم
کوکل حجره کنده سکا ایریم

الهی اضافتدن آزاد قیل
بنی فقرکله معتاد قیل

که فقر حقیقی بی جاغ بوله
کوکل مجلسنده سنکله اوله

الهی بنی بندن ایله جدا
فنا قیل سنکله بقا ویرهدا

که وحدت میسیله طولوب کام وایام
طولوب اولغسن بحر بنه خوش وقام

الهی بکا خلوت ایت عشرتی
بوکثرتده کوستر یم وحدتی

که هرکسی

بازرسی شده
۳۴ - ۳۷

دنیا ایشی اعتبار کیزدیر چرخ ایشی قرار کیزدیر
چوق کسنه کنج ایچون چکر رنج غیریه اونینگ نصیب اولور رنج
دنیایه امید دوتمق اولمز هرگز اولمی اونمق اولمز
خوش خانهٔ عیشی در بو عالم درد اکه دکل اساسی محکم
دنیا که نکارد لر یادن زنهار اینانمه بیوفادر
سن کرچه اولوبسن اکا مفتون اولدور طلبنده کوزن افزون
بر خیال خواب ایمش بو عالم بو خواب خیاله اولمه محکم
احوال زمانه منقلبدر اندن خرد اهلی محتسبدر
دنیا الحی یمان المدر غم بدرقهٔ ره عدمدر
کیمدر کلوب جهانه کتمز کیم کاهل اولور کمالیه یتمز
بودر ره رسمی روزکاریک کیم اولمه خزانی هر بهاریک
کیمدر که جهانده فانی اولمز دوری فلکک امالی اولمز
دنیایدی باشلو ازدهادر اندیشهٔ الفت خطادر
هر لطفینه درد فینه بیک قهر هر شهدینه درحقینه بیک زهر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وكفى وسلام على عباده اصطفى اما بعد هذه
فائدة في بيان نبذة من اداب الذكر وغيره عند السادة
النقشبندية قدس الله اسرارهم العلية اعلم
ان اداب الذكر الاول اعني اسم الذات بالقلب اي يجلس
الذاكر على ركبتيه متوركا لكن بعكس توركه الصلاة
بان يخرج قدم الرجل اليمنى من تحت ساق الرجل
اليسرى ويعتمد على وركه الايمن مغمضا مستقبل
القبلة ويقول بلسانه استغفر الله املخا اوخمسة
عشر اوخمسا وعشرين ويغمض عينيه لاصقا الاسنان
بالاسنان والشفة بالشفة واللسان باللهاة
اعني سقف الفم موجها جميع حواسه الى القلب مدققا
النظر الخيالي بالمعقود اليه منطلق النفس على حاله
ثم يلاحظ ويحضر في قلبه انه مذنب مقصر غير قابل
الشيء حال عن الاعمال الصالحة بحيث يبأس من اعماله

ويتكل على الله ويعول على فضله ثم يلاحظ الموت
والحوالة وكان الموت قد حل به الآن وان هذا آخر
انفاسه من الدنيا ثم يقرأ فاتحة ولخلاصها
بلسانه ويهدي ثوابها الى حضرة امام الطريقة
وغوث الخليقة ذي الفيض الجاري والنور الساري
الخواجة النقشبند الشيخ بهاء الدين محمد الاويسي
البخاري قدس الله سره العزيز ويستمد بالقلب
منه ثم يلاحظ صورة حضرة مولانا الشيخ خالد
قدس الله سره العزيز بين حاجبيه اعني الناصية
ويعمق النظر الخيالي من ناصيته الى ناصية الشيخ
قدس سره ويستمد من القلب منه وهذا التقرير
والتصوير ليستمر رابطة ثم يطرح الصورة
بالخيال في وسط قلبه ويدعها ويجمع كل حواسه
الى القلب ويتصور بفراغ البال فيه معنى اسم الجلالة
ومدلول كلمة الله وهو ذات بلا مثل الذي يفهم

من الاسم الاقدس ويجعل قلبه مملوء بتذكر المعنى المدلول
وهذا المجعل ليس وقوفا قلبيا ولا بد من وجوده فى جميع
اوقات الذكر بل وفى خارجها بتيسير وهو الركن
الاتم للذكر والمحط للفائدة ثم مع الوقوف يقول بلسان
القلب اللهم انت مقصودى ورضاك مطلوبى ثم
يشرع فى ذكر الله بالقلب لكن مع الوقوف القلبى المذكور
وتفريغ القلب من الخطرات مهما تيسر وبين كل مائة
او اقل يكرر قوله بلقلب اللهم انت مقصودى ورضاك
مطلوبى

دعاء ختم القران

صدق الله العظيم وبلغ رسوله الكريم ونحن على ما قال ربنا وخالقنا من الشاهدين
اللهم يا حى يا قيوم يا بديع السموات والارض يا مالك الملك يا ذى الجلال
والاكرام صل على سيدنا ومولينا محمد وعلى اله وصحبه افضل صلواتك عدد معلوماتك
وسلم وبارك كذلك واوصل مثل ثواب ما قرأناه وما قرأه احد من المؤمنين
والمؤمنات عموما والمنتسبين الى الطريقة العلية النقشبندية خصوصا
فى افاق العالم ومشارق الارض ومغاربها بعد القبول الى روح كل
من صار سببا لقرائته وكل من الحضار واباءهم وامهاتهم وكل
مؤمن ومؤمنة وكل ولى وولية من سادة السلسلة النقشبندية
والقادرية والسهروردية والكروية والچشتية وكل من اباء كل
وامهاته ومشايخه وخلفائه ومريديه ومنسوبيه ومحسوبيه
المؤمنين والمؤمنات الى يوم الدين ونوابهم اضعاف ذلك
كما تحب وترضى الى ساحة سيد المرسلين وخاتم النبيين سيدنا
ومولينا محمد صلى الله عليه وعلى اله وصحبه وسلم والى روح كل من اله واولاده
وازواجه واصحابه واخوانه من النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين والكل اجمعين واحشرنا معهم بفضلك امين
برحمتك يا ارحم الراحمين وصل وسلم على سيدنا ومولينا محمد
وعلى اله وصحبه ابد الابدين فى كل لحظة وحين والحمد لله
رب العالمين

کرصحبت قادر اولسه بیمار — وردہ اوزین ایلمز کرفتار
الورسه کرایه یاد شاطق — صانمه که قلور دخی کدالق
دیوانه ضایع ایلمه کنج — ویرانه کورک اکاندر کنج
سنده بلور ایکه لطف جوهر — نه سود چوبنده بخت بوقدر
سورمه بلور روزکه آرتور نور — نه فائده کوز اکر اولمه کور
کرقتلمه جکسه دوست کشتر — یوق بنده رضا دن اوزکه تدبیر
نه فائده سکه تیز ده رمدن — نه سود نتیجه کیز کرمدن
بن معتقدم بو آستانه — یارب نوله درتیم کهانه
برشیشه کیم اولدی پاره پاره — پیوند نه هیچ اولور فی چاره
خورشید جمالیک ای مه نو — تویراغ نوله برافسه پرتو
شاهیم نظرایت بن کدایه — بیکانه لیق اعم اشنایه

هرکه اومل نکرد وعنایت امید داشت — دانه نکشت ابله ودخل انتظار کرد
مدران کافکنه تخم برروی سنک — جوی وقت دخلش نیابد بجنک
یکی در بهاران نیفشانده جو — چه کندم ستاند بوقت درو

ای کدای روشنت آینه کیتی نماست — هیچ کسی نیست کزرای تو بانده در حجاب
در نقاب عنبرین هردم عروس خامه است — شاهد صدرازرا از چهره میکرد نقاب
ملک دانش راست از طرز مثال انتظام — کنج معنی زاست از مفتاح کلک فتح باب
سرور اعمرست درش جان بلب آمده — میکند در آرزوی پای کوست اضطراب
از روی دولت پابوس خدام درت — می رباید روز وشب از دل قرار وز دیده خواب
در بلای دوریت معذورم از ضعف بدن — چونکه ناچاری باید کشید زاین عذاب
کرچه دورم غافل از عرض نیاز نیستم — نذ نیاز من بدرگاه تو بیرو واز حساب

عرضحال

می‌نویسم حال دل اما نمی‌بخشد اثر — میفرستم شرح اما نمی‌آید جواب
چند از خاک درت بوی رعایت بستنم — پیش تو تا کی دعای من نباشد مستجاب
وه چه باشد گر کند نام مرا ملکت رقم — وه چه باشد ترکنی در دفتر من کسب ثواب
هست در بارا چنان عادت که از نزدیک و دور — میکند ارباب حاجت را بفیضی کامیاب
هر که نزدیکست او را میرسد در از صدف — بهر دوران نیز آبی میفرستد از سحاب
چشمهٔ خورشید هم در طبع دارد حالتی — میچکد هم در هم نزدیک خود را آب تاب
نی همین در آسمان سه می‌ستاند نور از او — در زمین هم می‌برد از اشتی او لعل آب
ای که هم از آفتاب افزون هم از دریا بلی — با منی در احسان نه از دریا فزون نه از آفتاب
به ز نزدیکا گر خود بر من کمی دورم رحم کن — بر گناه دوریم منگر مکن بر من عتاب
گرچه دورم از تو دارم پیش پیش چشم نم — مه ز مهر از ده و ریهتر میکند نور اکتساب
از تو بر من گر رسد توقیع لطفی دور نیست — بر زمین آرد اسمان رسم است نزدیک کتاب
تا زمین را در حیات است امکان ثواب — تا فلک را هست عادت در طبیعت انقلاب
روی دولت را ازو رگاهت نباشد انحراف — رای رفعت را ز فرمانت نباشد اجتناب
جز دعایت نیست او را فضولی روزگار — کار او اینست و بس والله اعلم بالصواب

تمت

صورت مکتوب مولینا

بسم الله الرحمن الرحیم — مسکین غریب خالد — حبیب لبیب احمد خطیب را از فیض
خاندان علیه بهره‌ور و با نصیب میخواهد درین هنگام نیکو سرانجام نامهٔ
مشتملی مزید رغبت بعفی بلاد اسلام و عزیمت آن عزیز بصوب شام
جنت مشام بحضور این مسکین مستهام رسید و کمال بهجت بخشید
وصیت میکنم شما و سائر برادران را بقلت کلام و طعام و منام و مزید رغبت
و ترغیب بر اتباع سنهٔ سنیه و سیرهٔ مرضیهٔ حضرت سید الانام علیه و علی
اله و اصحابه افضل الصلوة و التسلام و تستر تام از ابراز وجدان و حال
و مقام و عدم التفات بمعتادعوام و عدم تداخل با ارباب مناصب
دنیویه از امرا و حکام و اگر کسی از انها برای مطلبی از مطالب عاجله
نیکی از شماها ملتجی شد بشرط ترک ظلم و حسن مراعات رعایا و فقرا متعهد
دعا شوند و هیچکس را از اهل دنیا بر هیچکس تقدیم نکنند که هر که اخلاص
خالی از غرض داشته باشد نمود نتیجهٔ اخلاص را مشاهده خواهد
نمود و خود را از هیچکس بهتر ندانند و در هیچ مکانی بی تدریس ننشینند
و علیکم بنفی الوجود و بذل المجهود و القناعة بالموجود و الوفاء بالعهود
و الاعراض عما سوی المقصود و این ترمندهٔ نا اهل را یاد نمودن
بدعای توفیق و حسن ختام و پیروی جناب مصباح الظلا علیه و علی اله
و صحبه الصلوة و السلام

۱۲۳۶
ج

هذا طریق توجه و مراقبه

مراقبه دیدوکتر بودن عبارتند که سالک الله تعالی اسم مبارکدن فهم اولنان معنای بیچون و بیچونه یعنی نته لك سزوند در لوکسیز معنای و الحاصل اول سی مبارکدن اکلانان مستمای عربی و فارسی و بونلرك غیری بر لفظ و عبارت واسطه اولمدن ملاحظه ایلیه و بالجمله **توجه و مراقبه** اولدرکه الله تعالی اسمنك معناسی یعنی مستماسی اولوب نته لکی و کیفیتی معلوم اولمیان ذات عظیم الشانی فکر و ملاحظه ایلیه او توجه اوزرینه که اول ذات کریمی لسانلردن برلسان ایله و الفاظدن بر لفظ ایله تعبیر اعتیوب مجرد بر معنا ساده و بر نور بسیط صرف ملاحظه ایلیه اول ذات نته در و در لودر دیمکدن منزه و اول ملاحظه ایلدیکی معنای انك ملاحظه سینی حفظ ایدوب اصلا خاطرندن چقارمیوب جمیع قوای ایله یعنی اشیای الم ایله ادراك ایدوب بالدیغی قوتلریله یعنی سامعه و باصره و سائر جوارحی صنوبری اشکل اولان قلبنه توجه ایلیه یعنی کوزی و قولاغی و سائر اعضاء مدرکه اخر برده اولیوب کلیتی ایله ملاحظه ایلدیغی معنی ایله قلبنه متوجه اوله تاکه اول معنی قلبنده متمکن اوله **ودخی** بو مراقبه و توجه اوزره مداومت کوسترسه و اول معنای عظیمك فکرینك حفظنده [illegible] ایله و معنی خاطردن آیمك ایچون زحمت و کلفت ایله وصاقلیه اول زمانه دکه [illegible] یعنی اول زحمت و مشقت اورتادن قالقوب بی تکلف اول معنی قلبنده حقیقه واوندن ملق اولیه بلکی اونقاعه قصد الیسه قادر اولیه **مثلا** بر کسه غایت ایله صوسز اولسه و اول صوسز لغی اونوتمق مراد ایدنسه لمکن اولمدیغی کبی دخی چون اول معنای شریفی اول وجه اوزره ملاحظه ایله قلبنه توجه و انی بی زحمت و کلفت محافظه ضعف اولوب سالک وجودنده بر جذبهٔ الهیه یه نصرتی حاصل اولمقدن مقدم بغایت مشکل و متعسر در زیرا مطلوب اولان معنی بیچون صورتسز و کیفیتسز و منزه عن

الكامل ملاحظ الله ومحبوب متوجه اولئق قبل حصول الجذبة بغايات مشكلة ليس كذلك
اول معناى مقصودى بر بسيط يعنى زنكدن وصفتدن خالى بر صافى وعلم
وعين مشرب اولان وجوده كلمشى امر علم حقدن ثابت اولان جميع موجودات
محيط وجامع بر نور بصيرتى كوزى اوكونه كه نور بسيط ملاحظه سنى ايله جميع
دخى اول بصير بصيرة فى ايله منظور اولان نور بسيط ملاحظه سنى ايله جميع قواسى
ومحل ادراكى اولان حواس وجوارح ايله قلب صنوبريه متوجه اوله
ومعنىء مقصودى بر نور بسيط محيط صورتى ايله ملاحظه اتمك اولزمانه دك
اولاكه اول صورت دخى اورتادن قالقوب حقيقت منكشف اوله ومقصود
اولان معنى انك اوزرينه مترتب اوله ومقصود اولان معنى ديديكم اولدوركه
سالك وجودى وادراكى ملاحظه سنى هيچ قالميوب اول نور بسيط تصور
ايله يكى معنالك اصل وحقيقتيله سالكله ظهور ايده والله اعلم بالصواب

دساجر وخوب

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لمن البس اولياءه لباس التقوى وتوج اصفياءه بتيجان
معرفة الحقائق واجلسهم على سرة الارتياد رافعين مدارج مراتب الاسنى
والصلوة على نور الشهود ومنهل المورود الذى اشرق الملك والملكوت
باضواء شرعه المسعود ونصب اعلام الولاية الخاتمية ذروة مقام
المحمود واروى عطاش سبه المسلوك برحيق سره الكاشف عن وجوه
غرائد الوجود وعلى اله واولاده واصحابه الذين سلكوا طريقه باقدام
الجهاد ووصلوا منازل المقصود اللهم احشرنا تحت لوائه ديدار
اللهم خلصنا عن الاشتغال بالملاهى وارنا حقائق الاشياء كما هى فانها فى الاوامر
والنواهى واصرف قلوبنا عن رؤية المناهى الى غير المتناهى واعصمنا من لوث الادب
وادناس المناهى والصلوة والسلام لجيشات الاباطيل والعاتى عن الناهى وعلى اله واصحابه
الغارقين باسه والمنكرين عن المناهى

قال محيى الدين العربى فى تأليفاته

الفصل العاشر فى بيان الوجد والصفاء قال الله تعالى تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم
وقلوبهم الى ذكر الله وقال الله تعالى اشرح صدره للاسلام فهو على نور من ربه فويل للقاسية قلوبهم
من ذكر الله وقال النبى عليه السلام جذبة من جذبات الرحمن توازى عمل الثقلين وقال عليه السلام من لا وجد له
لا دين له وقال الجنيد الوجد فى مصارعة الباطن من الحق وارد يورث سرورا وحزنا فالوجد على نوعين
وجد الجسمانية النفسانية ووجد الروحانية فوجد النفسانية ان يواجه قوة الجسم بغير قوة الجذبة الغالبة
الروحانية مثل السماع والسمعة والشهوة وهذا القسم كله باطل لان الاشارة غير مغلوب ولا مسلوب
ولا يجوز للموافقة بمثل هذا الوجد الروحانية بان يتقوى الروحانية بقوة الجذبة مثل قراءة القرآن
بصوت حسن او نغمة موزونة او ذكر مؤثر فلا يبقى للجسم قوة واختيار وهذا الوجد روحانى ورحمانى
فيستحق موافقته واليه الاشارة بقوله فبشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه وكذا
صوت العشاق والطيور والحان الاقانى فى كل ذلك قوة الروح ولا مدخل للنفس مثل هذا الوجد
لان الشيطان فى الظلمانية النفسانية ولا نصرف له فى النورانية الروحانيات لانه يذوب فيها
كما يذوب مثله الملح كما جاء فى الماء كذا فى الحديث انه قال قراءة القرآن واشعار الحكمة والحجة والاصوات
الحزينة قوة نورانية للروح قالوا جاء ان النور الى النور وهو الروح فما قال الله تعالى للشيطان المطيعين واما الذين
كان الوجد شيطانيا ونفسانيا لا يكون فيه نور بل يكون ظلمانيا وكفرا والظلمة تصل الى الظلمانى وهو النفس
فيقوى بجنسه كما قال الله تعالى للخبيثات للخبيثين وليس للروح فيها قوة فحركات الوجد فى حركات توجد
اختيارية واضطرارية فالاختيارية حركة الانسان الصحيح ليس فى جسده المرض ولا سقم
فهذه الحركات غير مشروعة كما سبق والثانية الحركات الاضطرارية وهى تحصل بسبب اخر مثل قوة
الروح فلا تقدر النفس على منعه لان هذه الحركات غالبة على حركة الجسمانية مثل حركة المحى والميت
اذا تجلت نجر النفس عن تحمله فلا اختيار لها حينئذ فالوجد اذا غلبت على الحركات الروحانية
يكون الوجد حقيقيا روحانيا والوجد والسماع آلة محركة لما فى قلوب العشاق والعارفين والوجد على نوعين
للمحبين ومقوى الطالبين وروى عن النبى عليه السلام ان السماع لقوم فرض ولقوم سنة ولقوم نافلة
وللقوم بدعة فالفرض للخواص والسنة للمحبين والبدعة للغافلين وقال النبى عليه السلام من لم يحرك عند السماع
فليس بشىء حتى قيل من لم يحرك السماع والريح وازهاره والعود واوتاره فهيده فاسد المزاج
ليس له علاج فهو ناقص عن الجمال والطيور بل وعلى سائر البهائم فان جميعها تتأثر بالنغمات الموزونة
وبالحركات الطيور تقف على رأس ذى النغم للاستماع صوته وحركة الوجد عشرة اوجه بعضها فوق بعض
اشد فى الحركات وبعضها خفى لا يظهر اثره فى الجسد كمثل القلب الذى ذكرناه وقراءة القرآن بالصوت الحسن
والتأنى والخوف والحزن والتأسف والحيرة عند ذكر الله والتحير والغيرة والتغير فى الباطن والظاهر
ومنها الطلب والشوق والحرارة والغرق

قال الامام الغزالي رحمه الله في بيان مناظرة النفس

اعلم انا قد نبهناك وشوقناك فان اعرضت عن الاصغاء او اصغيت بظاهر قلبك كما تصغي الى الكلام الرسمي فقد خبت وخسرت وما ظلمت الا نفسك ومن اظلم ممن ذكر بايات ربه فاعرض عنها ونسي ما قدمت يداه انا جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي اذانهم وقرا وان تدعهم الى الهدى فلن يهتدوا اذا فان اصغيت اصغاء ذي فطنة وبصر حديد وتفكرت تفكر من له قلب عتيد او القى السمع وهو شهيد فاخرج عن جميع ما يصدك عن سلوك الصراط المستقيم فلا يصدك عنه الاحب الدنيا والغفلة عن الله تعالى واليوم الاخر واجتهد ان يفرغ قلبك كل يوم ساعة عقيب صلاة الصبح وذلك عند صفاء الذهن فتفكر في شانك وتنظر في مبدإك ومعادك وتحاسب نفسك وتقول لها اني مسافر تاجر وربحي سعادة الابد ولقاء الله عز وجل وخسراني شقاوة الابد والحجاب من الله تعالى ورأس مالي عمري وكل نفس من الانفاس كنز من الكنوز وجوهرة من الجواهر اذ بتجارة سعادة الابد وفي اشرف اعظم من هذا واذا فني العمر انقطعت التجارة وحصل اليأس وهذا اليوم يوم جديد قد امهلني الله تعالى فيه ولو توفاني الحين اشتهى ان يرجعني الى الدنيا لاعمل صالحا فاحسبني يا نفس انك توفيت ورجعت الى الدنيا يوما واحدا واجتهدي في هذا اليوم وانظري لنفسك فان لم تمهلي الغد فقد استوفيت ربح هذا اليوم ولم تتحسري وان امهلت فاستأنفي للغد مثل ذلك ولا تخدعي نفسك بتمني العفو فان ذلك ظن كذب ولا ينفع التحسر ثم هب انه قد عفا عنك أليس قد فاتك ثواب المحسنين وناهيك به حسرة وندامة وبئس الندامة فاذا قالت نفسك ماذا اعمل وكيف اجتهد فتقول اتركي ما يفارقك بالموت واكزمي بذلك اللازم وهو الله تعالى واطلبي الانس بذكره فاذا قالت فكيف اترك الدنيا وقد استحكمت علائقها في قلبي فتقول اقبلي على قطع علائقها من باطن القلب كما علمناك اوصب اوعداوة او شهوة بكبح او فرح او غيرة لذة من المهلكات فليس الا ان تتفكري في عظم افاتها وجلالتها اياك نتبعث فجاهدتها عقاب

وفي الغير مقتضاها وقد تخلصت منها وابدك الله بتوفيقه ومعونته فقدري انك مريضة والموت الحياة وقد اتاك طبيب تظن صدقه ان لاهلاك الاطعم تقربك وان الادوية البشعة تنفعك الست تتصبرين لقول على مرارة الدواء طمعا في الشفاء الست تتصبرين على الكد والتعب في السفر طمعا في الاستراحة في المنزل فات مسافرة ومنزلك الاخرة والمسافر لا يستريح ويحمل التعب والكد فان استراح انقطع والطريق وهلك وتقول يا نفس ما الذي تطلبين ان طلبت المال وجدت وشهيات فتكون في اليهود جماعة اغنى منك وان طلبت الجاه ونلت وشهيات فتكون في اجلاف الاتراك ومعظم الاكراد من يستولي عليك ويكون جاهه اعظم من جاهك فان كنت لا تدركين آفة الدنيا وشدة عذابها وبلاياها في الاخرة افلا تدركين فيها الخسة شركائها اما تعلمين انك لو اعرضت عن الدنيا واقبلت على الاخرة كنت واحد العصر فريد الدهر لا يوجد في الاقاليم نظيرك وان طلبت الدنيا كان في اليهود والمجوس من يساعدك بها فاقي لدنيا يشبهك بها حمير فتفكري يا نفس وانظري لنفسك فلا يسبقك احد غيرك وكذلك لا تزال تناظر نفسك حتى تقاوم وتعلم على سلوك الصراط المستقيم الى الله تعالى فهذه المناظرة اهم لك ان كنت عاقلا من مناظرة الحنفية والشافعية والمعتزلة فلم تعادهم ومجادلهم ولا يضرك خطاؤهم ولا خطاء غيرهم ولا هم يقبلون منك ولا انت تقبل منهم الصواب وان صار اظهر من الشمس وتترك احدا عدوا بين جنبيك لا تنازعه ولا تناظره بل تساعده على ما يطالبك به من شهوات الباطنة فتستنجد بالفكر الدقيق الجلي لقضاء شهوته هل هذا الا عين الانفكاك والانتكاس على قمة الراس فهل رأيت قط رجلا يشاهد تحت ثوبه حيات وعقارب اقبلت عليه لتهلكه فاخذ المروحة ليدفع الدابات على وجه غيره فهل يستحق من يفعل ذلك الا الجنون واعلم ان هذا حالك في اشتغالك بمناظرة غيرك واعراضك عن مناظرة نفسك وفي هذا المعرض ينكشف لك روح عملك يوم تبلى السرائر فكما بينت لك كيفية مكايدات الاخرة باسرار الاعمال واروا حها وعالم مناظرة نفسك مدة طويلة لتحليك لمناجاة

ربك وذكره والاقبال عليه ثم طريقك مع النفس اذا خالفتك ان تعاقبها
بما يزجرها وتعلم انها كالكلب لا تنا دب الا بالضرب وان اردت ان تسلم
طريق مناظرتها ومراقبتها ومحاسبتها ومعاقبتها فاطلبه من كتاب
المحاسبة والمراقبة فان هذا الكتاب لا يحتمله والله والله يوفقنا
واياك بفضله وسعة جوده انه على ما يشاء قدير
وصلى الله على سيدنا محمد وآله اجمعين والحمد لله
رب العالمين

تتمة

واعلم ان كل ذكر يشعر به قلبك تسمع الحفظة فان شعورهم يقارن شعورك
وفيه سر حتى اذا غاب ذكرك عن شعورك بذهابك في المذكور بالكلية
فيغيب ذكرك عن شعورك الحفظة وما دام القلب يشعر بالذكر ويلتفت
اليه فهو معرض عن الله وغير منفك عن شرك خفي حتى يصير مستغرقا
بالواحد الحق فذلك هو التوحيد وكذلك القول في المعرفة فمن طلب المعرفة
بالمعرفة فقد قال بالثاني ومن وجدها بمثل ان لا يجدها بل يجد المعروف
بها فهو الذي استمكن من حقيقة الوصال وحل بحبوحة حضرة القدس
واعلم ان الفناء عبارة عن حالة تسكن فيها الحواس ولا تشتغل
وتسكن فيها الخيال ولا يشوش فان بقيت في الخيال بقية مغلوبة
لم تؤثر الا في محاكاة ما يتجلى من عالم القدس حتى يتمثل الانبياء والملائكة
والارواح المقدسة في قوال الخيال فهذه قصة يطول الكتفي تم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وعلى آله وصحبه اجمعين
بلغ اللهم واوصل مثل ثواب هذه الختمة الشريفة المباركة بعد القبول منا
بفضلك وكرمك الى روح منبع الصدق والصفا افضل الخلائق محمد
المصطفى صلى الله تعالى عليه وسلم والى روح كل من آله واصحابه واتباعه على الخ
الى روح كل من سلسلة العلية النقشبندية والقادرية والسهروردية
والكبروية والچشتية قدس الله تعالى اسرارهم العلية
وعلى الخصوص الى روح شيخنا وقدوتنا وامامنا امام الطريقة
وغوث الخليقة ومحي فلك الحقيقة ذي الفيض الجاري والنور
والنور الساري المعروف بشاه نقشبند بهاء الدين محمد الاويسي
البخاري قدس الله سره العزيز والى روح منبع المعارف والكمال
سيد السادات السيد امير كلال قدس الله سره والى روح المفضل
عليك ولما سواك الناسي قطب الاولياء الشيخ محمد البابا السماسي
والى روح الواله في محبة مولاه الغني المعروف بحضرت عزيزان
خواجه علي الرامیتني قدس الله سره العزيز والى روح المعرض عن
المراد الدنيوي والاخروي شيخ المشايخ الشيخ محمود الانجير فغنوي
قدس الله سره العزيز والى روح المعلق عن الحجاب البشري قطب الاولياء
الشيخ عارف الريوگري قدس الله سره العزيز والى روح قطب الربانی
غوث الخلائق الشيخ عبد الخالق الغجدواني قدس الله سره العزيز والى
روح قطب العارفين غوث الواصلين يعسوب الموحدين حضرت
مولانا ضياء الدين الشيخ خالد قدس الله سره العزيز

والى روح محبوبته قطب الارشاد السيد في الله الراكع الساجد بقاياالله

حضرتي مولانا خاجه فيض الله قدس سره الى روح كل من السادات والخلفاء
والمريدين والمعتقدين والمحسنين من هذه الطريقة وسائر الطرق
على الخصوص القادرية والسهروردية والكبروية والجشتية واجعل
مثل ثوابها مكتوبا باسمنا في صحيفة اعمال كل وارفع بها درجة كل
لنا سلوك الطريقة اللهم قد حضرنا هذا الختم الشريف وانتما
مطايانا ببابك فلا تطردنا من رحابك نحن في قضيا فنك فلا تحرمنا
من القربى منا من عادتك طرد الفقراء وان طردتنا فلا حول ولا قوة
لنا الا بك خاب الرجاء الا منك وخاب المعول الا عليك لهذا
اذا كنت للعاصين في المعاصين واذا كنت للعاملين فمن المقصرين
وانت رب الجميع هب اللهم مسيئنا لمحسننا وظالمنا لصالحنا وعنّ
كلنا لسعة جودك يا واسع الجود والمغفرة يا باسط اليدين بالرحمة ويا
غافر الذنب الكسرة اجبر اللهم الكسار واقبل اعتذارنا ان حاسبتنا لا تجد
لنا ترجو عنا لك لفقرنا وتطمع في تيسير لسيرك لعسرنا ولا تجعل مقصودنا
سواك وعاملنا بفضلك وكرمك لا بعملنا وعدلك وتب علينا توبة
نصوحا وارزقنا الاستقامة والفناء والبقاء الايمان والعفو والعافية
في الدارين بحرمة سيد الثقلين لهنا بجاه محمد عبدك ورسولك صلى الله عليه
وعلى اله وصحبه وسلم توفنا مسلمين ثابتين على الكتاب والسنة واجمع
بيننا في جنة النعيم اجمعين وجازنا حضرة مولانا وخلفائه خير الجزاء وزدنا في
احسانهم واكرامهم وعلو درجاتهم وضاعف اجرهم وانفعنا بعلومهم
وطول اعمرهم واحيهم السنة والشريعة والطريقة ووفقنا لرضاهم وامتثال

وزدنا بها محبة
عند جناب كل
وافض علينا
من بركات كل ولا
تحرمنا من كراماتك
كل

اوامرهم واجتناب مناهيهم وزد اخلاصنا وحبنا وشوقنا يوما فيوما
في حضرتهم اللهم لا تردنا بعد الدعاء خائبين ولا عن بابك مطرودين
ولا عن رحمتك آيسين ولا عن جنتك مبعودين واحفظنا من موجبات
الندامة ولا تجعلنا بدعائك رب شقيا وصلى الله تعالى على سيد المرسلين
الصادقين بنبوة الاقدمين والمبعوث رحمة للعالمين اللهم اغفر لنا
ولابائنا ولامهاتنا ولاجدادنا ولجداتنا ولاحفادنا ولاخواننا
ولجميع اقاربنا ولمشايخنا ولمن علمنا ولمن حضرنا ولمن غاب عنا ومن حضر
البينا ولسلسلة طريقتنا وطرقة الباقين ولمن عاقد معنا عقد الاخوة
ولمن وصانا ووصيناهم بدعاء الخير ولاخواننا ولاخواننا الذين سبقونا
بالايمان ولكافة المؤمنين اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين والحمد لله العالمين

واعلم ان رفع المرض عن المريض عبارة عن تخيل نفسه المريض وانه هذا الوجع ويجمع الهمة بحيث لا يخطر بباله خطرة دون هذا فان المريض يتقلل اليه وهذا من عجايب صنع الله في خلقه واما افاضة القوة فصورته ان يتخيل نفسه ذلك العامي بعد ان اشرفه نوع تأثير كان نفسه افضت الى نفسه ووقع بين النفسين اتصال ما ثم يستأنف فيندم ويستغفر الله تعالى فان ذلك العاصي يتوب عن قريب واما التشرف في قلوب الناس حتى يحبوا في مدارکهم حتى يتمثل فيها الواقعات فصورته ان يصادم نفس الطالب بقوة الهمة ويجعلها متصلة بنفسه ثم يتخيل صورة المحبة والواقعة ويتوجه اليها بجامع قلبه فان هذا المتوجه يتأثر فيه الحب وتمثل الواقعة واما الاطلاع على نسبة اهل الدين طريقه ان يجلس بين يديه ان كان حيا وعند قبره ان كان ميتا ويفرغ نفسه عن كل نسبة ويفضي بوجهه الى روح هذا الشخص زمانا حتى تتصل بها وتختلط ثم يرجع الى نفسه وكلما وجد فيها من الكيفيت فهو نسبة هذا الشخص لا محالة واما الاشراف على الخواطر فطريقه ان يفرغ نفسه عن كل حديث وخاطر ويفضي بنفسه الى نفس هذا الشخص فان اختلج في نفسه حديث من قبيل الانعكاس فهو خاطره واما التكشف الوقايع المستقبلة فطريقه ان يفرغ نفسه عن كل شيء الا انتظار معرفة هذه الواقعة فان تقطع عنه حديث النفس وكان الانتظار كطلب الماء للعطشان جعل يربو بنفسه زمانا بعد زمان الى حيز الملاء الاعلى والسافل بقدر استعداده ويتجرد اليهم فانه قريب ينكشف عليه الامر بها فاما بمختلفا وبرؤية واقعة في اليقظة او الرؤيا المنامية واما رفع البلية النازلة فطريقه ان يتخيل تلك البلية بصورتها المثالية ويتخيل مصادمتها ودفعها بقوة ثم يجمع همته على ذلك ويربو بنفسه زمانا الى حيز الملاء الاعلى والسافل ويتجرد اليهم فانها عن قريب تندفع والله اعلم وشرط هذه التصرفات وما يجري مجريها ايصال نفس المؤثر فيه والالمام بها والافضاء اليها واصحاب التجريد من عوامي البدن يعرفون هذا الاتصال ويقدرون على تحصيله والله اعلم

رسالة بركوي محمد افندي رحمة الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير البرية محمد وآله وصحبه اجمعين وبعد

اسعدك الله في الدارين ان الطريق الى الله تعالى بعدد انفاس الخلايق وان ارباب التحقيق اختاروا منها طريقا في اربعة مراتب احدها الشريعة وثانيها الطريقة وثالثها المعرفة ورابعها الحقيقة وكل ذلك المراتب لا يتم الا بالشريعة فان من لم يكن شريعته مكملا لم يحصل له الطريقة والمعرفة والحقيقة ومن افسد الشريعة بعدم تكميل المراتب فقد افسد الطريقة والمعرفة والحقيقة كما قال النبي عليه السلام الشريعة شجرة والطريقة اغصانها والمعرفة اوراقها والحقيقة اثمارها فاذا لم يكن شجرة لم يكن اغصانها واوراقها واثمارها وعلم بذلك ان الشريعة اصل والباقي فرع ووجود الفرع يكون بوجود الاصل فاذا انعدم الاصل انعدم الفرع وهذا اشارة الى ان العبد لا يكون خارجا عن الشريعة في كل المراتب فاذا خرج عن حد الشريعة وظن نفسه على طريق المستقيم كان من الخاسرين الهالكين الملحدين ويكون ضالا ومضلا فلا يكون من الفائزين الواصلين بل يكون من اتباع الشياطين كقوله تعالى وذلك هو الخسران المبين فتلك المراتب الاربعة اربعون مقاما فان العبد لا يصل الى الله تعالى الا بقطع تلك المقامات عشرة منها في الشريعة وعشرة منها في الطريقة وعشرة منها في المعرفة وعشرة منها في الحقيقة اما المقامات التي في الشريعة اولها الايمان لقوله عليه السلام الايمان ان تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر وبالقدر خيره وشره من الله تعالى فان قيل ان الايمان على البدن ام على الروح قلنا على العقل وقال اصحاب التحقيق الايمان اقرار باللسان وتصديق بالجنان لان من لم يقر بوحدانية الله تعالى باللسان يكون كافرا وكذا الواقر باللسان ولم يصدق بالجنان فانه منافق فيكون في الدرك الاسفل من النار كما قال الله تعالى ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار واما قلنا ان الايمان على العقل لان العقل سلطان في الجسد والايمان نائب فان ذهب السلطان لم يبق نائبه مثلا ان الايمان خزينة وان ابليس سارق والعقل خازن فان ذهب الخازن سرق السارق ما في الخزينة قيل الايمان شاة والعقل راع والابليس ذئب فان ذهب الراعي اكلها الذئب وقيل الايمان لبن والعقل حافظه والابليس كلب وهو في مكان فان ذهب حافظ اكله الكلب وفيه نكتة لطيفة وهي ان التصديق بوحدانية الله تعالى وهو امتثال باوامر الله تعالى واجتناب نواهيه والتصديق بان الله تعالى وكل على كل بني ادم ثلثمائة ملك من الايمان فانك اذا كان عندك واحد من جنسك تستحيي منه ان تفعل فعلا قبيحا

فاذا لم يكن من جنسك فانت تباشره ولا تستحي من الملائكة فاين تصديقك اليهم وان التصديق بكتاب الله من الايمان وفيها من الاوامر والنواهي حق وانت تقر بذلك ولا تفعل ما فيها من الاوامر ولا تجتنب من النواهي ولا تخاف من عذاب الله تعالى وعقابه بعدم الامتثال والاجتناب وقلبك مملو بالكبر والحسد والطمع والغضب والغيبة والقهقهة والنميمة والسخرية فانهن من النواهي في كتاب الله تعالى واين تصديقك اليه وان التصديق بان اولياء الله وكراماتهم حق ان كان كراماتهم وافعالهم مطابقا للشرع بخير الدعوى من الايمان لانهم تركوا رضاء انفسهم ومحبة الدنيا والتلذذ بالطعام واللباس واختاروا رضاء ربهم والفقر والمحنة والمشقة والجوع والمسكنة وتركوا النوم والراحة ووجدوا العسر الدنيا يسر الاخرة كقوله تعالى ان مع العسر يسرا ويشبعون يوما ويجوع يومين ولكنهم كلما تقربوا الى الله تعالى زادهم خشوعا وخوفا من ربهم لان من تقرب الى احد من الاملاك والسلاطين يكون خوفه منه اشد من سائر الرعايا وان الله تعالى ينظر الى قلوبهم بكمال النظر ولا ينظر الى وجوههم وانت تعمل في كل يوم انواع الخطايا والفواحش تظن انك لا تحاسب ولا تسئل وان الساعة لا تاتي ولا تبعث من في القبور اولا يمتاز السعيد من الشقي وانت لا تحترز من الحرام تاكل وتلبس ما وجدت وتاكل نعمة ربك ولا تمتثل الى اوامره ولا تجتنب عن نواهيه وهلا تخاف من سخط الله تعالى وعقابه يفعل هو يورث الخسارة فاما الملك العلام يقول انا الله الكريم الغفور المحيي المعين المستعان انظر في كل يوم الاف ذنب التي صدرت عن عبدي فلا اعذب الى وجهه واصبر حتى يتوب فان مات ولم يتب فامره بين يدي ان كان مشيتي وارادتي الى غفرانه فاغفره وارحمه والا فادخله النار فاعذبه بعذابا اليما واما من ارادني واحبني واعرض بوجهه الي خذ مني وبكى على فرقتي وطلبني واصلني فانا اريده واحبه واحسنه واخلصه من الفرقة واوصله الي حتى يحصل له البهوية ويزيد عنه بانه يمحو وجوده ويراني في جميع الاشياء لا غير واما ان كان ارادته بالربا فاجعله محروما من الدنيا والاخرة ويكون من المذنبين الخاسرين كما قال الله تعالى من كان يريد حرث الاخرة نزد له في حرثه ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وما له في الاخرة من نصيب وقال النبي عليه السلام الدنيا حرام على اهل الاخرة والاخرة حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على اهل الله تعالى والثاني

و الثاني من المقامات العشرة التي في الشريعة وهو الاسلام وهو الشهادة بان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام الصلوة المخمس وايتاء الزكوة ان وجب وصوم رمضان وحج البيت ان استطاع اليه سبيلا وهي فرض لازم الاداء على كل عبد مسلم عاقل بالغ مكلف بامر الله تعالى لقوله عز اسمه اقيموا الصلوة واتوا الزكوة وصوموا شهر رمضان وحجوا البيت والثالث من المقامات العشرة التي في الشريعة العلم لان العمل بلا علم ضلال والعلم بلا عمل وبال لان طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة كقوله تعالى كونوا ربانيين والرابع من المقامات العشرة التي في الشريعة الاحسان وهو ان تعبد الله بالاخلاص والخشوع والخضوع ورعاية الادب كما قال النبي عليه السلام الاحسان ان تعبد الله تعالى كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك والخامس منها التزوج لانه فرض لقوله تعالى فانكحوا ما طاب لكم من النساء وسنة لقوله عليه السلام النكاح سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني والسادس منها اكل الحلال ولبس الحلال لقوله تعالى كلوا من الطيبات ما رزقناكم ولقوله تعالى وثيابك فطهر والسابع منها كون العبد من اهل السنة والجماعة ولا يكون من اهل البدعة لقوله تعالى سنة الله التي قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا والثامن منها الشفقة والرحمة لقوله عليه السلام ارحموا من في الارض يرحمكم من في السماء والتاسع منها كسب الحلال وتحريم الربوا لقوله تعالى احل الله البيع وحرم الربوا والعاشر منها امر المعروف ونهي المنكر لانه فرض لقوله تعالى وامر بالمعروف وانه عن المنكر بالايات الكريمة والاحاديث الشريفة ثبت هذه المقامات العشرة التي في الشرع واما المقامات التي في الطريقة اولها ان يسلك الى مسلك الفقراء وان يأخذ اليد من المشايخ والتوبة عن الذنب لقوله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا وقوله تعالى وتوبوا الى الله توبة نصوحا لان العبد اذا رجع الى الله تعالى وندم على ما صنع من المعصية وتاب بنية ان لا يذنب بعدها يغفر الله ما تقدم من ذنبه لقوله تعالى فيتوب الله عليه انه هو التواب الرحيم وقال النبي عليه السلام التائب من الذنب كمن لا ذنب له والمراد من التوبة الندم بالاخلاص والاعتذار الى جانب حضرة الباري عز اسمه فان ندم على معصيته واعتذر اليه تعالى بالاخلاص عفا عنه بالاعتذار وندامته مرة واحدة توجب سبعين كفارة فان الاعتذار بالاخلاص والتوكل بالصدق يبيض الوجوه يوم القيمة فان الله تعالى يقول يا عبدي الاعتذار والتوكل بالاخلاص منكم والقبول مني كما قال الله تعالى ومن يتوكل على الله فهو حسبه والشكر منكم والزيادة مني كما قال الله تعالى لئن شكرتم لازيدنكم ولان كفرتم ان عذابي لشديد والصبر منكم واعطاء الثواب مني بغير حساب لقوله تعالى انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب والطاعة والعبادة منكم واعطاء الحور والقصور والنعماء في الجنة مني لقوله تعالى هل جزاء الاحسان الا الاحسان والتوبة مرة على المعاصي التي فعلتم وسبعين كفارة منكم والقبول مني لقوله تعالى وهو الذي يقبل التوبة عن عباده فان الله تعالى يقول يا عبادي ان ابا كم آدم خالفني وعصاني مرة

لم يقبل توبته الابعد بكاء مائة سنة فبعد ركم عصيانكم سبعين سنة اقبل توبتكم واعفو سيئاتكم فان لم اعف
ذنوب العاصين لعطلت رحمتي ولو كان خلقة شيئا في نقصان لم يعم قدرتي فيولم اجب من دعاني لم يتم
سلطنتي وثانيها ان يكون العبد مريد القوله تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم تعلمون وهو على ثلثة
اقسام احدها مريد مطلق وهو الذي لا يقول لشيخه لم ولا يأبى الحجة عليه والثاني مريد الجاز
وهو الذي يكون في الظاهر في امر شيخه وفي الباطن في حكم امره والثالث مريد مربا وهو الذي اذا رأى
حالا من شيخه تركه ليخالف على مقتضى نفسه بعدم عمله وثالثها تحليق الرأس وتحويل اللباس الى لباس
اهل الطريقة وتشبيه نفسه اليهم لقوله تعالى رؤسكم ومقصرين لا تخافون وقوله عليه السلام
من تشبه قوما فهو منهم والرابع منها كون العبد بين الخوف والرجاء لقوله تعالى يخافون
يوما تتقلب فيه القلوب والابصار ولقوله تعالى لا تقنطوا من رحمة الله وخامسها الخدمة
لقوله عليه السلام من خدم خدم وسادسها قهر النفس لقوله تعالى وجاهدوا على انفسهم
وسابعها الرجوع الى الله تعالى وترك ماسواه لقوله تعالى ففروا الى الله وثامنها الخرقة والمقراض
والزنبيل والسجادة والاجازة والعبرة والهداية وهي تعطى من قبيل الرحمن لكل عبد بمقداره لقوله
تعالى ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا وتاسعها ان يكون صاحب الجماعة وصاحب التفسير
وصاحب المحبة لعباد الله لقوله تعالى يحبونهم كحب الله وعاشرها العشق والشوق والفقر والفناء
لقوله تعالى توفني مسلما والحقني بالصالحين وقال النبي عليه السلام العشق من الكون حيات ولباب
وقال عليه السلام الفقر فخري وبه افتخر يوم القيمة واما المقامات العشرة التي في المعرفة احدها
الادب لان ما وصل من وصل الا بالحرفة والادب وما حرم من حرم الا بترك الحرفة والادب لقوله تعالى
كرم الله وجهه لا شرف بالمال والنسب لكن الشرف بالعلم والادب وقال النبي عليه السلام الادب صورة العقل
وثانيها الخوف لان كمال الخوف فيمن كان عالما بالله كان عارفا بالله لقوله تعالى انما يخشى الله من
من عباده العلماء وقوله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان والثالث الرياضة والجوع والقناعة لقوله
عليه السلام الجوع مثل الرعد والقناعة كالسحاب لان الرعد والسحاب سبب المطر والقناعة والجوع
والجوع سبب المحبة والمعرفة والرابع الاقرار والتصديق لقوله تعالى يوم ينفع الصادقين صدقهم
والخامس الحياء كما قال النبي عليه السلام الحياء من الايمان ومن لا حياء له لا ايمان له والسادس
السخاء والسابع العلم كما قال عليه السلام بقاء الدنيا على اربع بعلم العلماء وعدل الامراء وسخاوة
الاسخياء ودعاء الفقراء لو قال النبي عليه السلام السخاء شجرة في الجنة اغصانها متدليات
الى الدنيا فمن اخذ منه قاده الى الجنة والثامن المسكينة كما قال النبي عليه السلام اللهم

اجعلني مسكينا واحشرني في زمرة المساكين والتاسع رعاية القلب ورضاه كما قال النبي عليه السلام
قلب المؤمن عرش الله والعاشر معرفة نفسه كما قال النبي عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه واما
المقامات العشرة التي في الحقيقة احدها كون العبد بين الخلايق مثل التراب ولا يتأذى
باذى احد بل يعلم كل ما اصاب اليه من الله تعالى ورضي ما يصيبه عنه من انواع المصائب ويفوض
ارادته الى الله تعالى ويعلم ان الارادة والمشية لله تعالى يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد وثانيها
ان ينظر الى جميع الملك نظرة واحدة ولا يقول ان عمل هذا خير وعمل هذا شر بل ينظر الى الخير
والشر في نفسه لانه لا يعذب احدا للاحد والاياب لقوله تعالى لنا اعمالنا ولكم اعمالكم
والثالث لا يمنع ما رزقه اليه من الطعام والناس بل يبذل في سبيل الله طلبا لرضاه تعالى
مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله والرابع كون العبد فانيا عن نفسه قبل موته لقوله تعالى
ما عندكم ينفد وما عند الله باق والخامس ان لا يغتر لاحد من المخلوقات ولا يكون
متأذيا عن احد كما قال النبي عليه السلم من سلم المسلمون من يده ولسانه والسادس ان يتكلم
العبد كلمات الحقايق في الصحبة والاتباع الى مرشد الكامل بالارادة التامة كما قال
النبي عليه السلام الشيخ في قومه كالنبي في امته والسابع السير والسلوك الى المسالك الابرار
لقوله تعالى اياتنا في الافاق وفي انفسهم والثامن ان يخفي العبد ما صدر عنه من الكرامات
لقوله تعالى قل ان تخفوها ما في صدوركم او تبدوه والتاسع الصبر والصلوة والتوحيد والمناجات
لقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون والعاشر
المشاهدة بعين الباطن وتعلم علم اللدني لقوله تعالى وعلمناه من لدنا علما ولو كان واحد
من هذه المقامات الاربعون ناقصا لا يصل السالك المسلوك ولا يصل الى الحق لانه تكون شرائط
ناقصا مثلا من اقر بوحدانية الله بلسانه ولم يصدقه بقلبه لا يتم ايمانه وغيره كذلك
من الشرائط لان انتفاء الشرط يستلزم انتفاء المشروط تمت الرسالة

قربان خاکروبان آستانت شوم اشتیاق عتبه بوسی در حیز بیان نگنجد امّا انچه عیان است
چه حاجت ببیان آنست که هم نادیده می بینی وهم نشنوسته می خوانی و دیگر الحمد لله تعالی ازهمت
ان قبله گاهی ام حالات ظاهری و باطنی موجب حمد و ثنا است بیست و ششم ماه رمضان باکمال
بهجت و شادمانی داخل محروسه ارضروم شدیم و روز عید سعید باقافله مرحله پیمای صوب مقصد
گردیدیم و بحمد الله تعالی بیقین کامل حاصل است که مادام مشمول عنایت آن قبله گاهی ام باشیم
در هر دیاری بحسب دلخواه خواهیم گذرانید ان شاء الله تعالی ذلک دائما ابدا

کاروانی که بود بدرقه اش لطف خدا — بتحمل بنشیند بجلالت برود خاکیات شوم

بجمیع حضرات نقشبندیه توسل کرده شفیع آوردم که ازهر زلّتی و بی ادبیهائی این کهتر
سرشار را عفو فرمایند که ثبت عن جمیع ذلک مصراع ای توبه ده توبه شکن دستم گیر

اللهم صل وسلم علی اسعد العرب والعجم وامام مکّة والمدینة والحرم وترجمان لسان القدم
معدن العلم والحلم والحکم والمجلّی عنه کل فتنة والقلم اسم الشریف مکتوب علی اللوح
المحفوظ بیاقوتة القلم جسیم اللطیف مدفون بالمدینة المنوّرة والحرم تراب
الروضة اطیب من المسک الختم یا لیت اکحلنا تراب تحت قدم سید ناوسید
العرب والعجم صاحب الاخلاق الحمیدة والشیم نور الشمس والقمر من نور اکمل الامم

کسدی شمشیر محبت ماسوا زنار نی — سوردی دست قهر عشوه لدنجهان افکار نی

ایلدی طور وجودا یچره تجلّی اول خدا — کوستروب اشبو درخت دلده ذات انوار نی

جذبه عشق ایدی چکدی تا فنا زوصله — دار منصوره نظر قیل کور حقیقت دار نی

کنت کنزک نکته سیان حل رمزه عاجز خلق — کرحکم کوستردی قدرت نکته نک اثار نی

رسم عشق اول دل وجان ترکین اورمقدر شها — جلمدن فانی کرک عاشق کوره یار نی

حکمت لوح وقلم کوکلکده درحقّی سنک

ایله ام الکتابک فاش وار اسرار نی

بلبل دل صامه شمدی آشیان اوستنده در — اوچدی افریو مکان زد لامکان اوستنده در

باغ قدسک برنسیمی جذبه کندن بترک جان — خاکدن مرفوع اولوب بوق آسمان اوستنده در

وقتدر اولام بُراق برق سیره بن سوار — تاکجی جانم بم تخت روان اوستنده در

منزلی کور لر وجودم تیزنه ایله نظر — دست تقدیر الهی ده مکان اوستنده در

الوداع ای دوستان فرصت شمرد نکرو — عزم جان زید ابوکون ترک جهان او کند در

شیخ اسماعیل حقی دن حضورلرندن کر خبر — قول وقرباندر حقه تسلیم جان او کنده در

بنه الحمد بجسمه جان باصفا کلدی — تجلی مطلعندن طوغدی سر مصطفی کلدی

ریاض لطف واحسانه دخول وعمه قلمشدی — مشام جانه حقدن عاقبت بوی وفا کلدی

بو مارستان تن ایچره اولوپدی جان دل خسته — دم انفاس رحمانیه دن درلو شفا کلدی

کی وجه اولدی وجه مطلقه ناظر اولوپ یوزنه — کی اول یوزدن استدبار ایدوپ قفا کلدی

بلن شول سر ان الدین عند الله الاسلام — دیمز قهر وجلالنده بکا جور وجفا کلدی

پوری اسرار حقی حقیا سمد نکرو سترایت

تجلی روزی شام اولدی زمان اختفا کلدی

قرة باصره من وظهر رحمة قاهرة من درین مدة مفارقة اکثیا فی بیش ازینش نسبت بآن قدوه
وفا کیش در خاطر این مسکین دلریش سرزده بود میخواستیم شما را بعد یه سرفراز ودوکله خط خود
بین الامثال ممتاز فرمایم وچندی پیش ازین ملاحواجان رحمت الله عن زمانشان شریم اکنون نیکتوب
جنة انارک هندی راکه خود پوشیده ایم برای زینت بر دوش انعزیز تر نکوش ارسال فرمودیم امید بسعادت
دارین واصل وبه نسبت تامة محمدیه نائل کردند امانت شما واجا بسنت وفرار از بدعت وهوا خواهان
ما را عموما وانانکه بدولت دیدار این مسکین خاکسار مشرف شده اند خصوصا سلام رسانند واز هوهای
توفیق ترویج شریعت وحسن خاتمه را مسئلت نمایند دکرچه نویسد باید بچشمی که محبوب ما می بیند بطرف
دکر نکاهی نکنی والا در لاف محبت مصدق نخواهی بود والدعاء

مکتوب یحیی افندی

اما بعد فالمنهی الی جنابکم هو انه قد بلغنا مکتوبکم وفهمنا ما فیه فیا اخی ان کان انکارکم علی سر شیخنا
الشیخ خالد قدس سره وروحنا فداه من حیث الطریقة فمعلوم ان الطریقة السادات النقشبندیة حقة کسائر
الطرق السادات الباقین قال علی القاری فی شرح حدیث ومن دخل السوق فقال لا الا الا الله وحده لا شریک
له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر کتب الله له الف الف حسنة ومحا عنه الف الف سیئة
ورفع له الف الف درجة وحصن الحصین والعز وجه هذه الفضیلة بخصوص السوق لانها محل غفلة والله اکثر فیهم
کالمجاهد فی الغازین وهذا دلیل لما اختاره السادات النقشبندیة من اکابر الصوفیة حیث قالوا الخلوة
فی الجلوة والعزلة فی الخلطة والصوفی کائن بائن وغریب قریب وعرشی فرشی ونحوذلک نفعنا الله ببرکاتهم
ومن تبع احادیثه صلی الله علیه وسلم وعرف اخباره واحواله واقواله وافعاله تبین له ان هذه الطریقة هی التی اختارها
صلی الله علیه وسلم بعد البعثة وبعثه الله تعالی علی هذه الحالة وتبعه الاکابر الصحابة دون ما ابتدعه المبتدعة ولو کان
بعضها مستحسنة فی الجملة انتهی کلامه فانظر یا اخی بعین الشفقة علی نفسک کیف اثنی علی طریق عرفته وان کان انکارکم
علیه قدس سره من حیث خصاله واحواله وافعاله فیا اخی ما صاحبتموه ولا خالطتموه لان کل من خالطه سلم ومن تابعه حکم
ومن عاشره ندم کیف ومن اصوله انه لیاخر بقیام اللیل ودوام الوضوء واتصال العشائین والظلمتین والاسفار
والضحی والاوابین بل بسائر السنن فضلا عن الواجبات وینهی عن البزاق الی القبلة او الیمین والتنخم

ورقه باخشم

مکتوب

رهنمای سالکان کبریا — مقتدای عاشقان بی ریا — مطلب اعلای عشاق آله

مقصد اقصای اهل انتباه — سر سین اول کعبه ایلر طواف — قدسیان جق ایدوب دائماً مطاف

وجه باکک قبله گاه اولسه سزا — سنده لندر سزا ازل سر بقا — چونکه قلبک عین بیت اللهدر

ایکی قبضه ک پس یمین اللهدر — قد رأینا الرب من مرآتکم — قد سمعنا قوله من ذاتکم

کنت سمعاً سترى اولدی اشکار — مظهر اتم ذوالجلال والاکرام — ای سریر سرده سلطان الکمال

حسن یکتا یله عرض ایدن جمال — اکشیوزدن بر تجلی ایلدک — قلب عشاقی تولی ایلدک

بو بصر له بر نفس قیلسک نظر — بر نظرله صدقه کدر دلدن کیدر — بنده حقی یه ایلر بگاه

اولسون ایچرانده حالی تباه — کوکسترو ب وصلکیه لک کمراهکه — دعوت ایله اول اولور گاهکه

قد زال الحزن عنی طاقتی — زاد بالهجران همی محنتی — دولتی یا عزتی یا رفعتی

جد بانفاسک تنزیح علتی — وارمغه چارم یوق درگاهه بن — اول اولمدن محو اولیه جان و تن

همتن جذب ایله اول ایلره — عشقله بن بنده دوشسم یولره — قطره دی دریایه ایر کورسم همان

اولسم اول دریاده عمانه روان — اولیه عمانکه دل اندره نابدید — موجنه پایان یوق قعری بعید

اون سکز بیک عالم انک قطره سی — مهر و ماه و چرخ اوشمسک ذره سی — بالهی کوکسترو ب راه کفر

حقی اول اسمه ایر کورمی خطر — اول ایکی مهری ده چرخ وفا — بحر و نهر سر محمد مصطفی

اول ایکی نور سن نهال منقبت — شاخ بالای درخت معرفت — سدره و طوبی ایدر شاخ انره

عرش و کرسی باقدی عار ندن پره — سیر ایدوب رفعتلرینی آسمان — غیرتندن یلدزی دوشدی همان

انکر عشقنه دور ایلر فلک — خدمتندن بردم آیرلمز ملک — کوردی زمزم فیض آبی العرض

یره کیردی دکشوردی یرلرین — کعبه کبی دائماً اوله قبله گاه — اهل عشقه اول ایکی قبله اله

کون کبی رخشان اولوب اهل دله — انلرین نورندن عالم نور اله — قاب قوسین سینه ایدر مستطیر

سر اوادنی اوله رفعتلری — عجب مدار اله ایر جهات ازدن بحکمه

چو وصف ذات کس نرسد بعقل بیت

رباعی

ای غلام تو اسباب پیشه ات روح
ای غلام تو مفتاح گنجهای فتوح

معلومات گرم تو چون تصفیه نزدح

بوتراب بوالله قنبر زنکه

قنبر انکه مست اولدی جانکه

قال الله عز وجل يا ابن آدم تفرد لذكري اذكرك في الملاء الاعلى يا ابن آدم انا عند
ظن عبدي بي وانا معه اذا ذكرني فان ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي وان ذكرني في ملاء
ذكرته في ملاء خير منه يا ابن آدم انما ذكرني من نسي غيري اذكرني بنسيان غيري
اذكرك بكشف حجبك عني اذكرني باللسان اذكرك بالرضاء اذكرني باللقاء
اذكرني تذللا اذكرك تفضلا اذكرني في القمة اذكرك في الشدة اذكرني
بالمجاهدة اذكرك بالمشاهدة اذكرني بالعبودية اذكرك بالربوبية اذكرني
في الفناء اذكرك في البقاء يا ابن نسياني وتذكر غيري وتذكر غيري
وانت مخفوف بخيري لسانك يذكرني وفي قلبك غيري لو عرفت
لما ذكرت غيري يا ابن آدم اذا ذكرتني شكرتني واذا نسيتني كفرتني

وصيت مولينا قدس سره

اوصيكم بتقوى الله في السر والعلانية وبقلة الطعام وقلة المنام وقلة الكلام
وهجران المعاصي والاثام ومواظبة القيام ودوام الصيام وترك الشهوات
على الدوام واحتمال الجفاء من جميع الانام وترك مجالسة السفهاء والعوام
ومصاحبة الصالحين والكرام وان خير الناس من ينفع الناس وخير الكلام
ما قل ودل والحمد لله والصلوة والسلام على خير الانام

والحمد لله والصلوة والسلام على خير الانام

والشرب كذلك وفي نفوا حد يل وعن سائر المكروهات فضلا عن المحرمات ولعلك تقول
هو يأمر بالذكر القلبي مع انه قال الجزري في حصن الحصين كل ذي مشروع واجبا كان او مستحبا
لا يعتد بشيء منه حتى يتلفظ به ويسمع نفسه فنقول قال شارحه علي القاري في شرح
هذا الكلام وهذا فيما امر الشارع بان يذكر باللسان كما في قراءة الصلوة وتشهدها
بالقلب من غير ان يتلفظ بلسانه لا يكون في الشرع معتدا به لان مداومة الذكر لا تتصور
بدون اعتباره بل هو افضل انواعه فقد اخرج ابو يعلى الموصلي في مسنده عن عائشة رضي الله عنها
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الذكر الخفي الذي لا يسمعه الحفظة سبعون ضعفا
اذا كان يوم القيمة جمع الله الخلايق لحسابهم وجاءت الحفظة بما حفظوا وكتبوا قال لهم
انظروا هل له من شيء فيقولون ما رأينا شيئا مما علمناه وحفظناه الا وقد احصيناه وكتبناه
فيقول الله عز وجل ان لك عندي شيئا حسبناه ولا تعلمه وقد اجزيك به وهو الذكر
الخفي ذكره السيوطي في بدور السافرة في احوال الاخرة وفي الجامع خير الذكر الخفي وخير الرزق
ما يكفي كما رواه احمد وابن حبان والبيهقي عن سعد بن ابي وقاص رضي الله عنهم انتهى
وقال علي القاري في شرح حديث لينتهين اقوام في الدنيا على الفرش الممهدة رجال الجنات
العلى قال وفيه ايماء على ان الملوك والامراء ومن يجري مجراهم من اهل الدنيا المترفين
لا يمنعهم حشمتهم ورفاهيتهم عن ذكر الله تعالى وهم في ذلك ماجورون ومثابون
يخلصهم جنة الجنات العلى انتهى وفيه ايماء الى طريق بعض السادات الصوفية بالنفي
والاثبات والكبوتية وانت يا اخي وفقك الله للمهدي ان تدخل هذه الطريقة
ما يحصل لغيرك من الاستغراق في بحر التوحيد والحيرة في مسطلعة الجمال والجلال مرتفع عن الكاسر
وتندم على ما كنت تفعله ويا اخي لم تقدني مواني ما اخدع نفسي وقد جربت وجربت
ما تقر به العيون مع اني ارذل مريدي مرشدنا وقدوتنا عيونا وقد كتم تعمد وزن علي
قبل اليوم وتصدق فوسنا فواعجبا ان صرت اليوم كذابا وقد ذكرتم في مكتوبكم الاول
للمريد ان يمشي على الماء ويطير في الهوى فيا اخي ان مرشدنا ينهى المريدين عن اظهار الكشف
والكرامات فكيف يسوغ لهم ان يظهروها على انفرادها واحدة في بحر التوحيد افضل من الكشف والكرامات
والكرامات حيض الرجال والسلام على من اتبع الهدى

بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد ملک الغفار والصلوة والتحیات علی سید الابرار وعلی آله الاطهار واضح باد
ای آنکه تصور وجود را اهل طریق سرشک اکبر الکثرة اند چه جای اینکه کسی خود را بصفات حمیده موصوف داند
یا خود را از موجودی در موجودات بهتر خواند این خود دعوی الوهیت و موجب لعنت ابد است العیاذ بالله
چنانچه ابلیس لعین بهمین منکفت و مستوجب لعنت ابدی گشت بیشک غایت الغایه ترسان و لرزان می باید بود که هیچ
مریک و هیچ هوای و هیچ خواهش را از خود کمتر ندانی که علامت شقاوة است نزبان معنی که می خورد نه بدست
خود باید من هذه الاعتقاد بلکه باین معنی که خاتمه کار مجهول است ای بسا میخوارکان فی زمانه که در آخر کار دولت
تذلل بدرگاه توبه و استغفار و ندامت و انابت بدرگاه کریم دارد ارحم کرده و بنت جریده ابرار می گرداند ای بسا
زاهدان مشرع خلوت نشین و ریاضت کشان بمعصیت فخار موسوم بلکه رسوم کفار مرسوم می گردند نسئل الله العافیة فی الدنیا
والاخرة پس بسیار اهل ارادت و تاثیر توجه عزة بنا باید بود ان تاثیر از جائی دیگر می باید دانست محقق از جای
دیگر است مطلقا جیفه دنیا را خصوصا از اهل طلب قبول نکند نه کم و بیش عاد امکه بسیار باعث دلشکستگی
نشود یا اشاره از این طرف بنا لایق برنخاست می باید بود اکثر تا عالم وعده دگرگونه یا خاص و معتقد سر موی تفاوت
در مراسید انشود هیچ رضا و محبوب حقیقی بخواهی بس الرکسی کو بد بعضی از اولیاء الله علمها اکثر ده و برزگها خوانده اند
و رحم آیشانرا بنده گیها نموده نه ثما چه طور مسکوی خود را بزرگ می باید گرفت در جواب می گویم که اولیاء و کاملی
فی الله و باقی بالله اند از خواهش نفس اماره تهی گشته اند و هر حرکتی که از ایشان سر زند بمحض قدرت اراده الهیت
اصلا تقاضای نفس در وی نیست و فعل شر با و مساسی ندارد و اینکه او را مذمت از رعیت و لکن الله ترا
اشارت باین مقالست خلاصه اولیا اگرچه صورة بفعل ساتر مردم می نماید اما در معنی گرد اراذل بگردیده کان
نوعی دیگر است و رنامه هیچ میتوان نوشت و صیت است بی استخاره کسی را قبول نکنی که قبول تو قبول این مسکین است
و قبول این مسکین بالاتر مردود و سر موی در قبول و فعل و ظاهر و باطن چه خود و چه اهل اراده و تکاهل نبود
محمد علیه و علی آله الصلوة والتحیة جائز نه ارخوانکه صد هزار کشف و کرامات در بهلوی این دولت بجویست بلکه
کشف و کرامات اکر باعث کثرة اتباع نشود بلا در بلالت و هیچ جا را وطن خود مدان و هیچ کس محبوبی بالذات
مشمر که وطن قبر است و محبوب حقیقی حق جل شانه آری اکر بسبب تکثیر و سواد الاسلام مردم قبور در شهر
پیدا خود از انجا رحلت می باید کرد اذن از این مسکین می باید طلبید و اما مصطفی از خود استخاره باشد
حضرت ما را از خود سر نخاید بعضی مردم بسبب بعضی کارها و بعضی سبب بعضی قبول کردن از شما متنفر شده اند عمل باین نباید
باید کرد هر روز کی بود دخشک نانی کفاف بهتر بود که هیچ دلق پوشند فی الجمله خرقه هر خانه
نشاید کشید بعلق کرند و الی الله المشتکی هر جوری هر کسی نمی تواند کشید اکر طاقت نیست و اکر کسی آمد نمی شود بهتر
و در اینجا از فلاح و النجاة بری این مسکین بهم بطلبند دعای غایب بجابت قرین است و السلام علیکم
و علی الخلق حسن و علی سائر الاحبة اولیا طلبت لطفی و الحمد لله اولا و آخرا و الصلوة و السلام علی محمد باطنا و ظاهرا

وصیة رویناها عن علی انه قال ـــــــ اوصانی رسول الله صلی الله علیه وسلم

فقال یا علی اوصیك بوصیة فاحفظها فانك لا تزال بخیر ما حفظت وصیتی یا علی
ان للمؤمن ثلاث علامات الصلوة والصیام والزکوة وللمتکلف ثلاث
علامات یتملق اذا شهد ویغتاب اذا غاب ویشمت بالمصیبة وللظالم
ثلاث علامات یقهر من دونه بالغلبة ومن فوقه بالمعصیة وبظاهر الظلم وللمرائی
ثلاث علامات ینشط اذا کان مع الناس ویکسل اذا کان وحده ویحب ان یحمد فی جمیع
الامور وللمنافق ثلاث علامات اذا حدث کذب واذا وعد اخلف واذا ائتمن
خان وللکسلان ثلث علامات یتوانی حتی یفرط ویفرط حتی یضیع ویضیع حتی یاثم
ولیس ینبغی للعاقل ان یکون شاخصا الا فی ثلث مرمة لمعاش او لذة فی غیر محرم او تزود
لمعاد یا علی ان من الیقین ان لا ترضی احد بسخط الله تعالی ولا تحمد احدا بما اتاه
الله ولا تذم احدا بما لم یؤتك الله فان الرزق لا یجره حرص حریص ولا یصرفه کراهة کاره
وان الله تعالی قد جعل الروح والفرح فی الیقین والرضا بقسم الله وجعل الهم والحزن فی
السخط بقسم الله تعالی یا علی لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعود من العقل ولا وحدة
اوحش من العجب ولا مظاهرة اوثق من المشاورة ولا ایمان کالیقین ولا ورع کالکف
ولا حسب کحسن الخلق ولا عبادة کالتفکر ان الکاشی اخو الکاشی واته الحدث الکذب واته
العلم النسیان واته العبادة الریاء واته الظرف الصلف واته الشجاعة البغی واته
واته السماحة المن واته الجمال الخیلاء واته الحیاء الضعف واته الکرم
الفجر واته الفضل البخل واته الجود السرف واته العبادة الکبر واته الدین الهوی واعلم
ان الکلام صائم دعوة مستجابة فان کان عند اول لقمة بسم الله یا واسع المغفرة اغفر لی
فانه من قاله عند ضرطه غفر له واعلم ان الصوم جنة من النار یا علی استکثر من قراءة
لیس فان فی قراءة یس عشر برکات ما قرئت عند جایع الا شبع ولا ظمآن الا روی ولا عار
الا اکتسی ولا مریض الا برء ولا خائف الا امن ولا مسجون الا خرج ولا اغرب الا عروج
ولا مسافر الا اعین علی وفوره ولا قرئت لحاجة الا وجدها ولا قرئت عند میت حضر اجله الا خفف علیه وسهل قبضه
لیلة الجمعة اقرأ آیة الکرسی وسبر کما صلوة

تحت ثواب الانبياء واقرأ سورة الحشر تحشر يوم القيامة آمنا من كل شر واقرأ تبارك والسجدة تحيا يوم القيامة واقرأ تبارك عند كل فجر مسئلة منكر ونكير واقرأ قل هو الله احد على وسنة تحيا يوم القيمة يا علي اسم في الجنة واقرأ سورة البقرة فان قرأتها بركة وتركها حسرة يا علي لا تطل العقود في الشمس فانها تشيب الولد قبل الوالد وتغير اللون يا علي لمان الله الحرق ان تقول سبحان ربي لا اله الا انت عليك توكلت وانت رب العرش العظيم وامان لك من الوسواس ان تقول واذا قرأت جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالاخرة حجابا مستورا الى قوله ولوا على ادبارهم نفورا وامان لك من شر كل عين ان تقول ما شاء الله كان ومالم يشأ لم يكن اشهد ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء علما واحصى كل شيء عددا لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم يا علي كل الرتب وادهن بالزيت لم يقربك الشيطان اربعين صباحا يا علي ابدا بالملح واختم بالملح فان الملح شفاء من سبعين داء منها الجنون والجذام والبرص وجع الحلقوم ووجع الاضراس ووجع البطن يا علي اذا اكلت فقل باسم الله واذا فرغت فقل الحمد لله فاذا رأيت الهلال في اول الشهر فقل الله اكبر ثلث مرات ثم قل الحمد لله الذي خلقني وخلقك وقدر لك منازل وجعلك اية العالمين واذا نظرت في المرآة فقل اللهم كما حسنت خلقي فحسن خلقي في وارزقني يا علي اذا رأيت اسدا او اشتد بك فقل الله اكبر ثلثا ثم قل الله اكبر واجل واعز مما اخاف واحذر اللهم اخذ بك في نحره واعوذ بك من شره واذا رأيت كلبا يهر يا معشر الجن والانس الى قوله الا السلطان يا علي اذا خرجت من منزلك تريد حاجة فاقرأ اية الكرسي فان حاجتك تقضى انشاء الله اذا توضأت فقل بسم الله والصلوة على رسول الله يا علي صل من الليل ولو حد ركعتين صلاة وداع بالاسحار لا يرد دعوتك يا علي غسل الموتى فانه من غسل الميت غفر له سبعون مغفرة لا تخرج وحدك واذا سافرت فلا تنزل الاودية لا تزد من ثلثة عليه انه واحدة فان احدهم ملعون وهو المقدم واذا ولد لك مولود فاذن في اذنه اليمنى واقم في اليسرى فانه لا يضره الشيطان ابدا يا علي اذا نزل بك شدة فقل اللهم بحق محمد وال محمد عليك ان تنجيني واذا اردت الدخول الى مدينة او قرية فقل حين تعاينها اللهم اني اسئلك خير هذه وخير ما كتب فيها واعوذ بك من شرها وشر ما كتب فيها اللهم ارزقني خيرها واعذني من شرها وشر ما كتب فيها اللهم ارزقني خيرها واعذني من شرها وحببني الى اهلها وحبب اهلها الينا واذا نزلت منزلا فقل اللهم انزلنا منزلا مباركا وانت خير المنزلين يا علي اياك والدخول في الحمام بلا ميزر ولا تنم بالسبابة والوسطى فانه من فعل قوم لوط ولا تلبس الخصفر ولا بيت في ملحفة حمراء فانها حمرة الشيطان ولا تقرأ وانت راكع ساجد يا علي اياك والمجادلة فانها تحبط الاعمال يا علي اياك ان تسأل بوجاه احد على فرس فاعط فان الصدقة تقع بيد الرحمن وابشر بالصدقة فان البلايا لا تتخطى الصدقة عليك بحسن الخلق اياك والغضب اياك والمراء على عليك بقراءة قل هو الله احد فانها منهاة للغفر واياك والزنى فان فيه ست خصال ثلثة في الدنيا وثلثة في الاخرة فاما التي في الدنيا فتعجل الفناء وتذهب بالغناء وتمحق الرزق واما التي في الاخرة فسوء الحساب وسخط الرب والخلود في النار والخلود في

من الراوي

من الراوي اذا دخلت منزلك فسلم على اهل بيتك يكثر خير بيتك احب الفقراء والمساكين يحبك الله لا تنهر الفقراء والمساكين عليك بالصدقة يا علي انفق وسع عليها لك الله وله تحشر مع ذي العرش اقلا اذا ركبت دابة فقل الحمد لله الذي كرمنا وهدانا للاسلام ومن علينا بمحمد صلى الله عليه وآله الذي كرمنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون يا علي لا تقضين اذا اتاك الله فيسوءك ذكره يوم القيمة يا علي ان الله يحب من عبده اذا قال اللهم اغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت تقول الله انت تقول يا ملائكتي عبدي هذا علم ان له ربا يغفر الذنوب غيري اشهدكم اني قد غفرت له يا علي اذا دخلت السوق فقل حين تدخل بسم الله وبالله اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله يقول الله عبدي هذا ذكرني والناس غافلون اشهدوا اني قد غفرت له ان الله يحب من يذكره في الاسواق واذا دخلت المسجد فقل بسم الله والسلام على رسول الله اللهم افتح لي ابواب رحمتك واذا خرجت فقل بسم الله والسلام على رسول الله افتح لي ابواب فضلك فاذا سمعت المؤذن فقل مثل ما قاله واذا فرغت من وضوءك فقل اشهد ان لا اله الا الله الى قوله عبده ورسوله اللهم اجعلني من المتطهرين واجعلني من التوابين واذا فرغت من طعامك فقل الحمد لله الذي اطعمنا وسقانا وجعلنا من المسلمين واذا شربت فقل الحمد لله الذي سقانا ماء فراتا عذبا برحمته ولم يجعله ملحا اجاجا بذنوبنا يا علي اياك والكذب فان الكذب يسود الوجه وان الكذب يحجب الايمان يا علي لا تجعل الله عرضة لايمانكم فان الله لا يرحم ولا يزكي من حلف باسمه كاذبا واملك عليك لسانك وعوده الخير واياك واللجاجة فانها مذمة واياك والحرص فان الحرص اخرج ابانا آدم من الجنة اياك والحسد فانه يأكل الحسنات يا علي ويل لمن يكذب ليضحك الناس ويل له وويل له وعليك بالسواك وعليك بالتحلل يا علي وانهاك عن حيات البيوت الا الابقس والابتر فانهما يطمسان البصر ويسقطان الولد حيثما رأيتهما فلا تقتلهما حتى تحرج عليهما ثلثا وان عادت الرابعة فاقتلهما يا علي اربع خصال من الشقاء جمود العين وقساوة القلب وبعد الامل وحب المال والدنيا وانهاك عن خصال اربع عظام الحسد والحرص والكذب والغضب يا علي الا انبئك بشر الناس قلت بلى يا رسول الله قال من ساء خلقه وضرب عبده الا انبئك بشر من هؤلاء جميعا قال قلت بلى يا رسول الله قال من لا يرجى خيره ولا يؤمن شره يا علي ان العبد المؤمن اذا اتى عليه اربعون سنة امنه الله تعالى من البلايا الثلثة الجنون والجذام والبرص واذا اتت عليه ستون سنة فهو في اقبال وبعد الستين في ادبار رزقه الا ما يجب فيها يجب واذا اتت عليه سبعون سنة احب اهل السموات وصالحو اهل الارض واذا اتت عليه ثمانون سنة كتبت له حسناته ومحيت عنه سيئاته واذا اتت عليه تسعون سنة غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر واذا اتت عليه مائة سنة كتب الله اسيرا في السموات اسيرا في ارضه وكان حبيس الله تعالى يا علي احفظ

وصيتي انك على الحق والحق معك

وصايا محمدية اوصى بها رسول الله عليه السلام ابا هريرة رضي الله عنه

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا هريرة اذا توضأت فقل بسم الله والحمد لله فان حفظتك لا تزال تكتب لك حسنات حتى تفرغ من ذلك الوضوء يا ابا هريرة اذا اكلت طعاما فقل بسم الله والحمد لله فان حفظتك لا تستريح تكتب حسنات حتى تنحي عنك اذا غشيت اهلك ومالكت بميلك فقل بسم الله والحمد لله فان حفظتك تكتب لك حسنات حتى تغتسل من الجنابة فاذا اغتسلت غفر لك يا ابا هريرة اذا ركبت دابة فقل بسم الله والحمد لله تكن من العابدين يا ابا هريرة اذا ركبت في السفينة فقل بسم الله والحمد لله تكن من العابدين حتى تخرج منها يا ابا هريرة اذا لبست ثوبا فقل بسم الله والحمد لله تكتب لك حسنات بكل سيلك فيه يا ابا هريرة لا يهلك بعدك ما ملكت يمينك فانك ان مت وانت كذلك كنت وهما عند الله تعالى يا ابا هريرة لا تهجر امرأتك اللاتي بيتها ولا تقصر بها ولا تشتمها الا لامر منها فانك ان كنت كذلك مشيت في طرقات الدنيا وانت عتيق الله من النار يا ابا هريرة الحي الذي لا يموت هو اكبر منك واصغر منك وخير منك وشر منك فانك ان كنت كذلك يا علي الله بك الملائكة ومن يا علي الله به الملائكة جاء يوم القيمة آمنا من كل سوء يا ابا هريرة ان كنت امير الوزير مشيرا واخا على امير ومشاورا مير فلا تجاوزن سيرتي وسنتي فانه ايما امير او وزير او مشير خالف سنتي وسيرتي جاء يوم القيمة تأخذ النار من كل مكان يا ابا هريرة عدل ساعة خير من عبادة ستين سنة قيام ليلها صيام نهارها يا ابا هريرة قل لمذنبين الذين اصابوا الفضائر والكبائر لا يئست احد منهم وهو مصر عليه فانه من لقي ربه على ذلك فهو مصر عليها فان عقوبتها يعني الصغيرة كعقوبة من لقي الله على كبيرة وهو مصر عليها يا ابا هريرة لان تلقى الله عز وجل على كبائر قد تبت عنها خير لك من ان تلقاه وقد تعلمت شيئا الا الشيطان فانك ان مت وانت كذلك صافحتك جميع رسل الله وانبياؤه والمؤمنون حتى تصير الى الجنة يا ابا هريرة لا تشبع من ظلك لقطة من الاجر اصنعها يا ابا هريرة اشبع اليتيم والارملة وكن لليتيم كالاب الرحيم وللارملة كالزوج العطوف تغفر بكل نفس بنفست في دار الدنيا قصر لك في الجنة كل قصر خير من الدنيا وما فيها يا ابا هريرة امش في ظلم الليل في مساجد الله تغفر حسنات يوزن كل شيء وتعتق عليه ملك لا تحقر اوكره الى الارض السابعة السفلى يا ابا هريرة ليكن مأواك المساجد والحج والعمرة والجهاد في سبيل الله فانك ان مت كذلك كان الله تعالى مونسك يوم القيمة وعلى الصراط ومكلمك في الجنة يا ابا هريرة لا تنهر الغير سيركل الملائكة يوم القيمة يا ابا هريرة اذا قيل لك اتق الله وانت قد علمت بسيئتك ان تحملها تكن خطيئتك عقوبة النار يا ابا هريرة من قيل له اتق الله

فغضب فنسوه حتى يوم القيمة فوقف موقفا لا يبقى ملك الا مر به فقال انت الذي قيل له اتق الله فغضب فنسوه ذلك فاتق مساوي يوم القيمة او مساءة الشك من الراوي يا ابا هريرة الى ما خولك الله فانه من اساء الى شيء مما خولك الله فانه يرصده على الصراط فيتعلق به فكم من مؤمن يرد الى الصراط للقصاص يا ابا هريرة على كل مسلم صلوة في جوف الليل ولو قدر حلب شاة ومن صلى في جوف الليل يريد الا رضى الله تعالى رد الله تعالى ركعة وقضى حاجة من الدنيا او الاخرة قرع ابو هريرة قال قلت يا رسول الله اي الصلوة افضل قال بعد الليل يا ابا هريرة ان استطعت ان تلقى الله خفيف الظهر من دماء المسلمين واموالهم واعراضهم فافعل فكن من اول الفريقين فلا تتخذن احد امن خلق الله عرضا فيجعلك الله عرضا لشرر جهنم يوم القيمة يا ابا هريرة اذا ذكرت جهنم فاستجر بالله منها وسد قلبك منها ونفسك ويشتعر جلدك هربا لله تعالى منها يا ابا هريرة اذا اشتقت الى الجنة فاسئل ربك ان يجعل لك نصيبا ومقيلا وليحن قلبك شوقا اليها وتدمع عيناك وانت مؤمن بها اذا يعطيها الله تعالى ولا يردك يا ابا هريرة ان الله لا يفارق في يوم القيمة حتى يدخل معي في الجنة احبني حبا لا ينساني واعلم انك ان احببتني لم تذل ثلثة قلت فوصلني الى منها وارضني يقسم الله تعالى فانه من خرج من الدنيا وهو راض يقسم الله خرج والله عنه راض ومن رضي الله عنه لم يصر الى الجنة يا ابا هريرة مر بالمعروف وانه عن المنكر قال كيف آمرها بالمعروف وانهى عن المنكر قال علم الناس الخير ولقنهم اياه واذا رايت من يعمل بمعاصي الله لا تخف سوطه ولا سيفه فلا يحل ان يجاوزه حتى تقول له اتق الله يا ابا هريرة تعلم القرآن وعلم الناس حتى يجيئك الموت وانت كذلك جاءت الملائكة الى قبرك وصلوا عليك واستغفروا لك الى يوم القيمة تخاصم المؤمن الى بيت الله تعالى يا ابا هريرة اتق المسلمين بطلاقة وجهك ومصافحة ايديهم بالسلام ان استطعت ان تكون حيث كنت فان الملائكة سوى حفظتك يستغفرون لك ويصلون عليك واعلم انه من خرج من الدنيا والاخرة يا ابا هريرة صل رحمك يا بك الرزق من حيث لا يحتسب فرج البيت يغفر الله ذنوبك التي وافيت بها البلد الحرام يا ابا هريرة اعتق الرقاب يعتق الله بكل عضو منه عضوا منك وفيه اضعاف ذلك من الدرجات يا ابا هريرة اتبع الجنائز تكن لك مثل حسنات وحسنات عقبيه يا ابا هريرة لا تحقرن من المعروف شيئا تعمله ولو ان تفرغ من دلوك في اناء المستسقي فانه من حصائل البر والبر لحلة عظيم ونوابه في الجنة يا ابا هريرة مر اهلك بالصلوة فان الله يأتيك بالرزق من حيث لا يحتسب يا ابا هريرة لكن مستغفرا للمسلمين والمسلمات والمؤمنين والمؤمنات كانوا كلهم شفعاء لك وكان لك مثل اجورهم من غير نقصان يا ابا هريرة ان كنت تريد ان تحرم على النار حسبك لا اله الا الله اصبحت وانا امسيت لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله الملك

وله الحمد لا اله الا الله والله اكبر لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله يا ابا هريرة لا يحل لك ان تدع
على من هو في سكرات الموت ولو كان نبيا حتى تلقنه بشهادة ان لا اله الا الله وحده رسول الله يا ابا هريرة
من لقن مريضا في سكرات الموت بشهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له فقالها كان له
مغفرة حسناته وان لم يقلها فله عتق رقبة بقوله لا اله الا الله يا ابا هريرة لقن الميت بشهادة
ان لا اله الا الله رب اغفر لي فانها تهدم الذنوب هدما فقلت يا رسول الله هذا للموتى فكيف
للاحياء قال هي اهدم اهدم قال فعده رسول الله صلى الله عليه وسلم على اكثر من عشرين مرة يقول
رسول الله صلى الله عليه وسلم اهدم اهدم يا ابا هريرة ان استطعت ان لا تمطر السماء مطر الليل
ونهارا الا صليت في ركعتين فانك تعطى حسنات عدد كل قطرة نزلت تلك الساعة وعدد
كل ورقة انبتت ذلك المطر يا ابا هريرة تصدق بالماء فانه لا يتوضوء احد الا كان لك
مثل حسناته من غير ينقص من حسناته يا ابا هريرة عد على المسكين كافرا كان او مسلما
فانك ان عدت على المسكين الكافر رحمك الله تعالى واما تواتيك على المسكين المسلم فلا اخص
صفته يا ابا هريرة اذا كنت في عيال ابيك او امك او ولد لك فلا يحل لك ان تتصدق من منه
الا باذنه يا ابا هريرة لا يحل لك من مال امرأتك شيء الا تعطيك من غير ان تسألها يا ابا هريرة
كل النساء لا يحل لهن ان يتصدقن من بيوت ازواجهن شيئا الا بكل رطب يجفى اثره اذا
كان غائبا يا ابا هريرة علم الناس سخي يكن لك النور الساطع يوم القيمة يغبطك الاولون
والاخرون يا ابا هريرة كن مؤذنا واماما فانك اذا رفعت صوتك بالاذان ترفع صوتك
حتى تبلغ العرش ولا تتم صوتك على شيء الا كان لك بعدد بكل حسنات ولك اذا كنت
اماما بعدد من صلى خلفك ولك مثل صلوتهم لا ينتقص من صلوتهم شيء الا ان يكون
اماما خائنا قلت يا رسول الله وكيف الامام الخائن اذا خصصت نفسك بالدعاء دونهم
فقد خنتهم يا ابا هريرة ادب صغار اهل بيتك بلسانك على الصلوة والطهور فاذا بلغوا
عشر سنين فاضرب ولا تجاوز ثلثا يا ابا هريرة عليك بابناء السبيل فقدمه الى اهلك
واهلا تشيعك الملئكة الى الصراط يا ابا هريرة جالس الفقراء فان رحمت الله لا تبعد عنهم
طرفة عين يا ابا هريرة لا توذي المصلين في طريقهم فانه من اذى المسلمين في طريقهم وجبت
عليه لعنة المسلمون والملئكة جميعا يا ابا هريرة اذا ارشدت الاعمى فخذ بيده اليسرى بيدك اليمنى
فانها صدقة يا ابا هريرة اذا مررت على اذى في الطريق فغطه بالتراب يستر لك
عليك يوم القيمة يا ابا هريرة من مشى مع اعمى بسيده ميلا كان له كل ذراع من الميل
الله يسترك يوم القيمة يا ابا هريرة اسمع الاعم الذي يسئلك عن خير

سمعك

يسمعك الله ما يسرك يوم القيمة يا ابا هريرة ارشد الضال يرشدك ملئكة الله
يوم القيمة الى احسن المواقف يا ابا هريرة لا ترشد اليهود الى كنيسة ولا النصراني
الى بيعة ولا الصابي لصومعة ولا المجوسي الى بيت ناره ولا المشرك الى بيت
وثنه اذا يكتب عليك مثل خطاياه حتى يرجع يا ابا هريرة لا ترشد احدا الى
حدود الله فيعمل به اذا يكون عليك مثل ذنبه يا ابا هريرة ترشد عباد الله الى
المساجد او الى البلد الحرام او الى قبري يكن لك مثل اجورهم يا ابا هريرة ان استطعت
ان لا يكون لاحد من الظالمين عندك يد ولا لسان فاني احب لك ذلك يا ابا هريرة
لا تكن اميرا من امرك الا اميرا بعدا مثل عدلت انت فان عدلت انت وجورك
شريكه في الاثم ولم شريكه في الاجر يا ابا هريرة لا تكن اليهود والمجوسي والنصراني
باسمه فانك والله تذله بذلك ولا يحل لك ان تكرمه انما لهم من العهد والذمة ان لا تؤخذ
اموالهم الا بطيب انفسهم ولا تدخل بيوتهم الا باذنهم يا ابا هريرة اذا دخلت بيوت
او نصراني فلا تفارقه حتى تدعوه الى الاسلام يا ابا هريرة فلا تحادثن احدا منهم عند
قضى ان يأتيك بشيء من التنزيل فتكذبه او يجيء بشيء فيكذبك لا يكون من عند
الا ان تدعوه الى الاسلام يا ابا هريرة ان كنت تريد ان يكون اجرك كاجر شهيد اهل
بدر انظر رجلا مسلما ليس له ثوب يجمع فيه يوم القيمة فاعره او كسه له يا ابا هريرة
اتريد ان تسمع حسيس النار ولا يقع بك شررها فاغث من استغاث بك حريق كان
او لص كان او سبيل كان او غريق كان او هدم كان يا ابا هريرة نفس عن المكروبين
والمغمومين تخرج من غم يوم القيمة يا ابا هريرة امش الى غريمك بحقه تشيعك
الملئكة بالصلوة عليك يا ابا هريرة من علم ابنه انه يريد قضاء دينه رزقه الله
من حيث لا يحتسب وهنيأ له قضاء دينه في حياته وبعد مماته يا ابا هريرة
من اصاب مالا حلالا واداى زكوته ثم ورثه عقبه فكل ما يقضم فيه ورثته من الحسنات
فله مثل ذلك يا ابا هريرة من قذف محصنا او محصنة حبس يوم القيمة في وادي خبال
هناك حتى يخرج او يجيء ببيان ما قال قلت يا رسول الله وما وادي خبال قال وادي
في جهنم يسيل قيحهم ودمائهم يخرج من اجوافهم يا ابا هريرة من مات وعليه دين

وتركه وفاء ذلك فجحدهم ورثته وليس لهم عليهم بينة ولم يعلم الله منه انه يريد قضاءه
فهو قصاص من حسناته يوم القيمة يا اباهريرة من قتل في سبيل يغفر الله له
جميع ذنوبه الا دينا او قذف محصن او محصنة يا اباهريرة لا ذنب على المسلم
اطول تارات من مظلمة الدم او المال او العرض من اصاب شيئا من ذلك
فتاب الى الله تعالى قبل موته واستكان وتضرع وليس عنده اداء تلك
المظلمة فان الله تعالى يرضي خصماءه يوم القيمة بما شاء من عنده يا اباهريرة
ان ظلمك انسان فلا تشتكه ولا تسمع به الناس وتعرفهم حالته تكون انت
وهو سواء يا اباهريرة من عفى عن مظلمة صغيرة او كبيرة فاجره على الله ومن كان
اجره على الله فهو من المقربين الذين يدخلون الجنة مدخلا يا اباهريرة لا تروع
احدا من خلق الله فتروعك ملائكة الله في الاخرة يوم القيمة يا اباهريرة
صل في زواياي بيتك جميعا ما يكن نور بيتك في السماء كنور الكواكب في السماء
والنجوم عند اهل الدنيا يا اباهريرة احمل عند انك وعشائك الى اقاربك
المحتاجين يكن لك خير يقتسم الله من اولياءه واحبائه في الدنيا والاخرة بينهم
وافرا يا اباهريرة ارحم جميع خلق الله يرحمك الله من النار يوم القيمة قلت
يا رسول الله لاحب ارحم الدواب يكون في الماء فقال رسول الله رحمك الله رحمك
الله رحمك يا اباهريرة اذا نزلت بك مصيبة فارض بما اعطاك الله وليعلم انه
منك ان ثواب المصيبة احب اليك من المصيبة يعطيك الله الصلوة والرحمة
والهدى يا اباهريرة عز الحزين كما تحب ان تعزى واذكر ثواب ما اعد الله
على المصيبة تعط بكل خطوة عتق رقبة يا اباهريرة اذا سلم المسلم على المسلم
وقد عليه صلت عليه الملائكة سبعين مرة يا اباهريرة الملائكة تتعجب من المسلم يلقى
اخاه المسلم فلم يسلم يا اباهريرة عود التسليم فانه خصلة من خصال الجنة وهي تحية
اهل الجنة يوم القيمة يا اباهريرة اصبح وامس ولسانك رطب من ذكر الله
تصبح وتمسي وليس عليك خطيئة يا اباهريرة ان الحسنات يذهبن السيئات
كما يذهب الماء الوسخ يا اباهريرة استر عورة اخيك يكن الله تعالى لك ناصرا

يا اباهريرة انصر اخاك واستر عليه قبل ان يرفع الى السلطان في حدود
الله كذا وكذا عليك يا اباهريرة بطريق اقوام اذا فزع الناس يوم القيمة
لم يفزعوا واذا طلب الناس الامان من النار لم يخافوا قال ابوهريرة من
من يا رسول الله دلهم وصفهم لي حتى اعرفهم قال قوم من امتي اخر الزمان
يحشرون يوم القيمة محشر الانبياء اذا اليهم الناس ظنوا هم انبياء مما يرون
من حالهم حتى اعرفهم انا فاقول امتي امتي فتعرف الخلائق انهم ليسوا
بانبياء فيمرون مثل البرق والريح تغشى ابصار اهل الجمع من انوارهم فقلت
يا رسول الله فربي بمثل عملهم لعلي الحق بهم فقال رسول الله يا اباهريرة
ركب القوم طريقا صعبا الحق بدرجة الانبياء اثروا الجوع بعد
ما اشبعهم الله والعطش بعد ما رواهم الله والعرى بعد ما كساهم
تركوا ذلك رجاء ما عند الله تركوا الحلال مخافة حسابه صحبوا الدنيا
بابدانهم ولم يشتغلوا بشيء منها عجبت الملائكة من طاعتهم لربهم
طوبى لهم طوبى لهم وددت ان الله جمع بيني وبينهم ثم بكى رسول الله
شوقا اليهم ثم قال اذا اراد الله باهل الارض عذابا فنظر اليهم صرف العذاب
عنهم فعليك يا اباهريرة بطريقهم فمن خالف طريقهم تعب في شدة
الحساب صدق رسول الله

عقد معاهدة الله تعالى شيخ محي الدين العربي قدس الله سره العزيز

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله كاشف الغموم والصلوة على نبي الرحمة خير البرية اما بعد قال الغوث الاعظم المستوحش من غير الله والمستانس بالله قال الله تعالى يا غوث الاعظم قلت لبيك يا رب الغوث قال كل طور بين ناسوت الملك والملكوت فهو شريعة وكل طور بين الملك والجبروت فهي طريقة وكل طور بين الجبروت والاهوت فهي حقيقة قال يا غوث الاعظم ما ظهرت من شئ كظهورك في الانسان ثم سئلت يا رب هل لك مكان قال لي يا غوث الاعظم انا مكان المكان وليس لي مكان وانا سترت الانسان ثم سئلت يا رب لك اكل وشرب قال اكل الفقير وشربه اكلي وشربي ثم سئلت يا رب من اي شئ خلقت الملئكة قال خلقت الملائكة من نور الانسان وجعلت الانسان مطيتي وخلقت الانسان من نوري وجعلت سائر الاكوان مطية له يا غوث الاعظم نعم الطالب انا ونعم المطلوب الانسان ونعم المركب له الاكوان قال لي يا غوث الاعظم الانسان سري وانا سره ولولا الانسان منزلة عندي لقال في كل نفس من الانفاس لمن الملك اليوم قال لي يا غوث الاعظم ما اكل الانسان شيئا وما شرب وما قام وما قعد وما نطق وما صمت وما فعل فعلا وما توجه لشئ وما غاب عن شئ الا انا فيه ساكنة ومحركه وقال لي يا غوث الاعظم جسم الانسان قدر نفسه وقلبه وروحه وحكمه وبصره ولسانه ويده ورجله وكل ذلك يظهر له بنفسي لا هو الا انا غيره وقال لي يا غوث الاعظم اني تراءيت لحرقة بنار الفقر والمنكسر كسرة الفاقة فتقرب اليه فانه لا حجاب بيني وبينه وقال لي يا غوث الاعظم من حرم عن نظري في الباطن ابتليته بسفر الظاهر وقال لي يا غوث الاعظم الانسان لا ياكل طعاما ولا يشرب شرابا ولا ينوم

نومة الا عندي بقلب حاضر وعين ناظر وقال لي يا غوث الاعظم الاتحاد حال لا يفسر بلساننا فمن آمن به قبل وجود الحال فقد كفر ومن اراد العبادة بعد الوصول فقد اشرك بالله العلي العظيم قال الغوث من سعد بالسعادة الازلية فطوبى له لم يكن محمد ولا بعد ذلك قط ومن شقي بشقاوة الازلية فويل له لم يكن بعد ذلك مقبولا قط فتمسكوا به واسئلوا الله عنده فانه من لم يتقرب عنده ويتمسك هو ويل له لم يكن مقبولا قط وقال لي يا غوث الاعظم جعلت الفقر والفاقة مطيتي الانسان فمن ركبها فقد بلغ المنزلة قبل ان يقلع المفاوز والمبادي قال لي يا غوث الاعظم لو علم الانسان ما كان بعد الموت ما تمنى الحيوة في الدنيا ويقول بين يدي يا رب امتني امتني وقال لي يا غوث الاعظم حجة الخلايق عند ذي يوم القيمة القم والبكم والعمي ثم التحر والبكاء في الغرة ذلك قال الغوث المحبة حجاب بين المحب والمحبوب فاذا افنى المحب المحبة بالمحبوب وصل الى المحبوب وقال رايت الارواح كلها ترقصون في اقوالهم واخوالهم بعد قوله الست بربكم يوم القيمة وقال رايت ربي تعالى قال لي يا غوث الاعظم من ظن ان الرؤية غير العلم فهو مغرور برؤيته عن الرؤية بعد العلم فهو محجوب بعلم الرؤية فمن ظن ان الرؤية غير العلم فهو مغرور برؤيته الرب تعالى قال لي يا غوث الاعظم من رآني فقد استغنى عن السؤال في كل حال ومن لم يرني فلا يفهم السؤال فهو محجوب بالمقال قال يا غوث الاعظم ليس الفقر عندي من ليس له شئ بل الفقر الذي فقر في كل شئ اذا اقال لشئ كن فيكون وقال لي يا غوث الانام لا الفة ولا انست في الجنان بعظم حورها لا وحشة ولا خوفة في النار بعد حظائي لاهلها يا غوث انا اكرم من كل كريم وانا ارحم من كل رحيم قال يا غوث ثم عندي لا يكون العوام ترائي قلت يا رب كيف انام عندك قال خمود الجسم عن الاذات وخمود النفس عن الشهوات وخمود القلب عن الخطرات وخمود الروح عن الخسارات وفنا وجودك في الذات يا غوث قل لاصحابك واحبابك ممن اراد منهم ولاهم صحبتي نعليه باختيار الفقر ثم فقر الفقراء ثم الفقر عن الفقر فاذا تم فقرهم فقرهم والا انا قال لي يا غوث طوبى لك ان كنت رؤفا على بريتي ثم طوبى لك ان كنت عطوفا بسيرتي قال لي يا غوث الاعظم جعلت في النفس طريق الزاهدين

وجعلت في القلب طريق العارفين وجعلت في الروح طريق الموافقين وجعلت نفسي محل الاسرار
قال لي يا غوث الاعظم قل لاصحابك واحبابك اغتنموا دعوة الفقراء فانهم عندي
وانا عندهم قال لي يا غوث الاعظم انا ماوى كل شيء ومسكنه ومنظره والى المصير
قال لي يا غوث الاعظم لا تنظر الى الجنة وما فيها تراني بلا واسطة ولا تنظر الى النار
تراني بلا واسطة قال لي يا غوث الاعظم اهل الجنة مشغولون بالجنة واهل النار مشغولون بالنار
قال لي يا غوث الاعظم اهل الجنة يتعززون عن النعيم واهل النار يتغررون عن الجحيم يا غوث
الاعظم من شغل سواي كان لصاحبه زنارا يوم القيمة قال لي يا غوث الاعظم اهل
القربة يستغنون عن القرب كاهل البعد ليستغنون عن البعد وقال لي يا غوث الاعظم
ان لي عبادا سوى الانبياء والمرسلين لا يطلع على احوالهم احد من اهل الدنيا ولا احد
من اهل الاخرة ولا احد من اهل الجنة ولا احد من اهل النار ولا ملك ولا رضوان
ولا ما خلقهم للجنة ولا للنار ولا للثواب ولا للعقاب ولا للحور ولا للقصور ولا للغلمان
يقلبهم في حلل امن بهم او يقربهم يا غوث انت منهم ومن علاماتهم في الدنيا اجسامهم
محترقة محلى صاحبها من قلة الطعام والشراب ونفوسهم محترقة عن الشهوات
وقلوبهم محترقة عن الخطرات وازواجهم محترقة عن الخطاب وهم اصحاب البقاء المحزون
بنور الشفاء وقال لي يا غوث الاعظم اذا جاء لك العطشان في يوم شديد الحر وانت
صاحب الماء البارد وليس لك حاجة بالماء ولو كنت تمنعه ايخل البخيل كيف تمنعهم
رحمتي وانا سبحانه علي نفسي يا بني ارحم الراحمين قال لي يا غوث الاعظم وما بعد
عني من المعاصي احد وما قرب مني من الطاعات احد قال لي يا غوث الاعظم
لو قرب مني احد لكان لاهل المعاصي لانهم اصحاب الخوف والندم قال لي يا غوث
الاعظم منبع الانوار والعجب منبع الظلم قال لي يا غوث الاعظم لهل المعاصي
محجوبة بالمعاصي واهل الطاعات محجوبون بالطاعات ورائي قوم ليس لهم
هم المعاصي ولا هم الطاعات قال لي يا غوث الاعظم كثير المذنبين بالفضل والكرم
وكثير المحبين بالعدل والرحم قال لي يا غوث الاعظم اهل الطاعات يذكرون
الرحمن واهل المعصيان يذكرون الرحيم وانا قريب الى العاصي بعد الفراغ عن المعاصي
وانا بعيد عن المطيع اذا فرغ عن الطاعات قال لي يا غوث الاعظم خلقت العوام

ولم يطيقوا انوار بهائي فجعلت بيني وبينهم حجاب الظلم وخلقت الخواص
فلم يطيقوا مجاورتي فجعلت الانوار بيني وبينهم حجابا قال لي يا غوث
الاعظم قل لاصحابك واحبابك من اراد منكم ان يصل الي فعليه بالخروج
من كل شيء سواي قال لي يا غوث الاعظم اخرج عن عينية الدنيا تصل بالاخرة
واخرج عن عينية الاخرة تصل الي وقال لي يا غوث الاعظم اخرج من الاجسام والنفوس
ثم اخرج عن القلوب والارواح ثم اخرج من الحكم والامر تصل الي وقال لي يا غوث الاعظم
قلت يارب اي الصلوة اقرب اليك قال الله تعالى الصلوة التي ليس فيها سواي والصوم
غائب عنها ثم قلت يارب اي الصوم افضل عندك قال الله الصوم الذي ليس فيه لواي
والصائم غائب عنه ثم قلت يارب اي عمل افضل عندك قال الله تعالى العمل الذي ليس فيه
سواي من الجنة والنار وصاحبه غائب عنه ثم قلت يارب اي بكاء افضل عندك
قال الله بكاء الصاحكين ثم قلت اي الضحك افضل عندك قال الله تعالى ضحك الباكين
ثم قلت يارب اي التوبة افضل عندك قال الله تعالى توبة المعصومين ثم قلت
يارب اي عصمة افضل عندك قال الله تعالى عصمة التائبين قال لي يا غوث
الاعظم ليس لصاحب العلم عندي سبيل الابعد انكاره لانه لو لم يترك العلم عنده
بصار شيطانا قال الغوث الاعظم رايت الرب تعالى فسئلته فقلت يارب ما معنى
العشق قال يا غوث عشقي بي وقالبك عن سواي قال لي يا غوث الاعظم
اذا عرف ظاهر العشق فعليك بالفناء عن العشق لان العشق حجاب بين العاشق
والمعشوق وقال لي يا غوث الاعظم اذا اردت التوبة فعليك باخراج هم
الذنب عن النفس ثم عليك باخراج خطرانه عن القلب والافات من السر
وقال لي يا غوث الاعظم اذا اردت ان تدخل حرمي ولا تتلفت بالملك والملكوت
ولا الجبروت لان الملك شيطان العالم والملكوت شيطان العارف والجبروت
شيطان الواقف فمن رضي بواحد فهو عندي من المطرودين وقال لي يا غوث الاعظم
المجاهدة بحر من المشاهدة وحيتانه الواقفون فمن اراد الدخول في بحر المشاهدة
فعليه المجاهدة لان المجاهدة بذر المشاهدة وقال لي يا غوث الاعظم ان احب عبد

الى عندى الذى كان له الوالد والولد وقلبه فارغ منهما لو مات الوالد فلا يكون
له الحزن بموت الوالد ولو مات له الولد فلا يكون له هم بموت الولد فاذا بلغ
العبد بهذه المنزلة فهو عندى بلا والد ولا ولد ولم يكن له كفوا احد وقال لى
يا غوث الاعظم من لم يذق فناء الوالد بمحبتى وفناء الولد بمودتى لم يجد
لذة الوحدانية والفردانية وقال لى يا غوث الاعظم اذا اردت ان تسفر الى
فى محل فاختر قلبا حزينا فارغا من سوائى قلت يا رب ما علم العلم قال الله تعالى
علم العلم هو الجهل عن العلم وقال لى يا غوث الاعظم طوبى لعبد مال قلبه الى
المجاهدة وويل لعبد مال قلبه الى الشهوات قال الغوث الاعظم سئلت
الرب عن المعراج قال الله تعالى يا غوث الاعظم المعراج هو العروج عن كل ما سوائى
وكمال المعراج مازاغ البصر وما طغى وقال لى يا غوث الاعظم المحروم عن
الصلوة هو المحروم عن المعراج عندى لكل زمان واحد يقتدى به
وهذا زمان انت لا شك تمت الرسالة الغوثية بعون الله تعالى

باب الحكمة قال منصور بن عمار فى الحكمة من ابصر عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره
ومن تعرى عن لباس التقوى لم تستره بشئ ومن رزق السلم يحزن على ما فى يد غيره
ومن سل سيف البغى قتل به ومن حفر بئرا لاخيه وقع فيه ومن هتك حجاب غيره
انكشفت عورته ومن تكبر على الناس ذل ومن افتخر على الناس قصم ومن سفه
عليهم شتم ومن صاحب الارذال حقر ومن جالس العلماء وقر ومن دخل
مدخل السوء اتهم ومن تهاون بالدين ارتطم ومن اغتنم اموال الناس افتقر
ومن انتظر العافية اصطبر ويقال العافية ومن جهل موضع قدمه مشت فى ندامة
ومن خشى الله فاز ومن لم يحترس الامور خدع ومن راقب اجله قصر امله
ومن استفاد من الجهل ترك طريق العدل

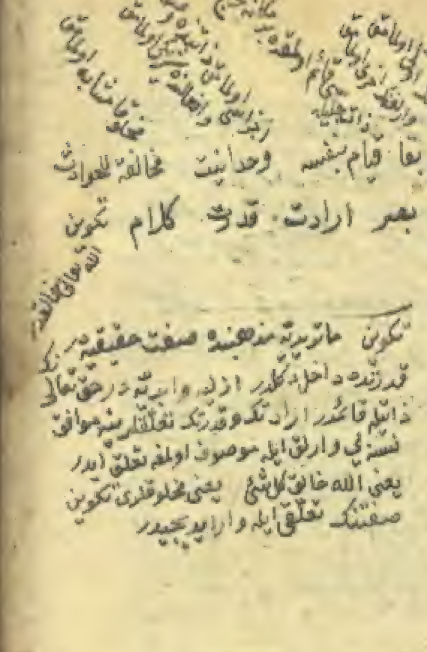

كلام ايكي قسم در بري كلام نفسي در بري كلام نفسي صفت حقيقيه در ارادت قدرت صفتلري كبي ازله حق تعالى ايله قائم در صوت وحرف اندن يوقدر وحق تعالى كلام نفسي ايله متكلم ر وموصوفدر وكلام لفظي اولدركه انبيا عليهم السلام كه اوزرينه جبريل واسطه تنزيل اندر الفاظ وحروف در هر بر حرفي خلق ايدوب منزل اولان مرتبه ده وضع وترتيب ايدجي الله تعالى در وكلام لفظي مخلوق اولوب انى قرأت ايدنلرين لسانلرنده قائم در ليكن حقيقة جبريل ايله قائم دكلدر وكلام لفظي تورية وانجيل وزبور وقرآن اصطلاحده مشهر در وبو اصطلاحه كا هيچ كلام نفسي يه دخى اطلاق اولنور كلام لفظي حق تعالى يه اضافت اولندوقده صفت حقيقيه سى معناسنه در وقدرت وكلام لفظي اضافت اولندوقده الوهيت كه تالف وترتيب ايدجي قادر يه يكدر

تكوين ماتريديه مذهبنده صفت حقيقيه در تكوين قدرتدن داخل دكلدر ازليه وابديه در حق تعالى ذاتيله قائمدر ارادتكه وقدرتكه تعلقلرينه موافق نفسنده ي وازلى ايله موصوف اولمغه تعلق ايدر يعنى الله خالق كل شئ يعنى مخلوقلرى تكوين صفتنك تعلق ايله وازليدر بجيدر

استغفر الله ٣ ثم يقول بعد قراءة الفاتحة والاخلاص اللهم اوصل وبلغ مثل ثواب ما تيسر لنا من الذكر والفكر والاقبال اليك والاعراض عما سواك وقرائة الفاتحة الشريفة والاخلاص الشريف بعد القبول منا بالفضل والكرم الى روح حضرة سيد المرسلين وخاتم النبيين وشفيع المذنبين والمبعوث رحمة للعالمين محمد النبي الامي العربي القرشي الهاشمي المكي المدني صلى الله عليه وسلم وعلى اله وصحبه اجمعين ابد الآبدين في كل وقت وحين والى روح كل من اله وازواجه وذريته وصحبه والتابعين لهم الى يوم الدين خصوصا الى روح كل من مشايخنا سادة الطريقة العلية النقشبندية والقادرية والسهروردية والكبروية والجشتية ولا سيما حضرت سيدنا واماما وقدوتنا الى الله تعالى امام الطريقة وشموس الحقيقة وشمس فلك الحقيقة ذي الضياء الباهر والنور الساطع بها الحق والحقيقة والدين محمد البخاري الاولسي النقشبندي قدس سره وافاض علينا مما افاض على العالمين بره والى روح كل من مشايخ كل منهم واله واولاده وازواجه واباءه وامهاته ومربيه ومحسنيه ومخلصيه الى يوم الدين وسائر المؤمنين والمؤمنات من الاولين والاخرين من الجن والانس والملائكة اجمعين من امة نبينا واخ سائر النبيين خصوصا الى روح كل من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحملة العرش والكروبيين والخزنة والروحانيين والسفرة والكرام الكاتبين والقتانين والاربعة المقربين علينا وعلى كل منهم افضل الصلاة واجل التسليمات من رب العالمين اللهم اوصله الى ارواحهم وارواح من ذكرناهم تبعا لهم واكتبه في صحائف اعمالهم وارفع به درجتهم واعل في الفردوس الاعلى منزلتهم ومن علينا بمزيد محبتهم واحشرنا على طريقتهم واقض علينا من بركاتهم ولا تحرمنا من فيوضهم وكراماتهم وامدنا بمدد روحانيتهم في السراء والضراء والعسر واليسر والصحة والممات والدنيا والاخرة وكن لنا عونا عن كل شئ واجعلك واحدا فيما سوالك واكتب الستر والسلامة علينا وعلى عبيدك الحجاج والقراة والمسافرين والمقيمين في برك وبحرك يا ارحم الراحمين وارحم اباءنا وامهاتنا واحبابنا ومن يطمع في دعائنا ومن وقتنا به وصلى الله تعالى على النبي الامي العربي القرشي المكي المدني وعلى اله وصحبه وسلم سبحان ربك رب العزة

دل را کفتم بیاد او شاد کنم چون از همه او شدم که را یاد کنم
معرفت خواهی ز خود آگاه شو نه صفت ای بنده عبد الله شو

اول ما خلق الله تعالی جوهری
اعنی ذاتا ان مقابل مجرد
الراجح العلیم افندیمز وفاداتی
قلوب قلوب تکمیل ترکی آهنین
احتاس احتاس ماسوادن
دیکر
براد ران و مرید انه و مختصان صداقت نشان بلدة الاسلام محروسه قلانه
هم باهره پیران کبار ریاضیع الاسرار ذوی الهمم والکرم افندیلر حضرتلری
مفوضی و سوکلی یده روز

دواه الترمذی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

اغتنم خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك
وغناك قبل فقرك وفراغك قبل شغلك وحياتك قبل موتك صدق رسول الله

قال النبی علیه السلام من تمسك بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید صدق رسول الله
قال النبی علیه السلام اذا جالستم اهل الصدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسیس القلوب
یدخلون فی قلوبکم وینظرون الی همومکم

قال النبی علیه السلام العلم علمان فذاك العلم النافع وعلم الانبیاء والمرسلین وعلم اللسان فذاك حجة الله علی ابن آدم
قال علیه السلام اذا جالستم اهل الصدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم وینظرون الی همومکم
قال علیه السلام آیة المنافق ثلاث اذا حدث کذب واذا وعد اخلف واذا اؤتمن خان وقال علیه السلام تسموا باسمی
ولا تکنوا بکنیتی ومن رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل فی صورتی ومن کذب علی متعمدا فلیتبوأ
قال النبی علیه السلام من کف لسانه ستر الله عورته ومن ملك غضبه وقاه الله عذابه ومن اعتذر الی الله قبل الله عذره
قال النبی علیه السلام مثل الجلیس الصالح مثل العطار ان لم یعطك من عطره اصابك من ریحه وقال علیه السلام منزلة الجلیس الصالح
کمنزلة صاحب المسك وکیر الحداد لا یعدیك من صاحب المسك اما تشتریه او تجد ریحه وکیر الحداد
یحرق بیتك او ثوبك او تجد منه ریحا خبیثة

عالم ملك وعالم ملكوت
وعالم شهادت وعالم غیب
وعالم ناسوت وعالم جبروت
وعالم لاهوت وعالم جبروت
وعالم ملك وعالم ملكوت
وعالم ناسوت وعالم جبروت
وعالم لاهوت وعالم جبروت

رسالہ شمس الدین فی کلشنی

فخر عالم علیہ السلام بیورمشدر کہ اللہ تعالی تلک کزلو خزینہ لرک مفتاحی
شعرانک لسانیدر امدی شعرا لسانندن استدلالی اوقی واکلہ
اعتقادیکی باری تعالی حضرتنہ و تقدیرینہ ویوم اخرتہ محکم ایلہ
قرنجہ کبی حرصکدن هرجانبہ کزمہ الحوانت ذوقفلرمنی واق ذوخطایا فاعف عنی

وکن فیک یارب جلیل ... تحقق یا الهی حسن ظنی

فی بیان مدح

بسم اللہ الرحمن الرحیم ... وبہ نستعین

فسبحان القدیر المحی الاموات ... ایدرضع کمالن هردم اثبات
ربیع جبهہ ازهاندہ سبحات ... یازیدرحمزایجون ایات فرقات
زمین دن قالدیرب باشین نباتات ... زبانی حالہ ایلہ دیربونی بالذات
کہ اکی منکراولان جنیلہ انسات ... ایشت فانظرالی اثار رحمات
برق کورنجہ احیا ایتدی خلاق ... سکاسویلر بورمزی شاخ اوراق

کمالین

کمالین سکا ایتمکجون اظهار ... دیرزخات ومدردن دورلوازهار
بنفشیلہ ایدرارشادی تعلیم ... کہ برسنک انک فایوندہ شویلہ سلیم
سقائم جامنی ذرین قدحلرت ... صونارطالبلرہ ذرین قدحلرت
زبات لالہ ایلر بونی اعلان ... کہ باغرک داغ کرکدیرکورلون قات
سکاسنبل بورمزی ایدرافشا ... پریشان اولربویولدہ اولمہ انشا
ویررجکدم ریاضتدن اثرلر ... لسانی حالہ ایلہ سویلر خبرلر
سکاسوسن اوقورحالی جهادی ... یورزک دوندورمزایلر اجتهادی
ایدرزنبقرہ خدمتندہ املا ... صفا ایچرہ طوروپ مجلسندہ بی پا
نواضع یولنی طوتی یاسمندت ... کریشش هربیشہ یہ چقمہ کمین دن
قرنفلہ خلقہ بیلو فرکبی وار ... صالوپ سجادی صوارہ هربار
مجعشقدن خمارا اولمجور کیسن ... دلاورنمہ بوخلقہ سوزیکی کسن
یورد خوشبوا ولوپ کورمجور یخہ ... الاورہ دوتلرهربرندہ اخوات
سکاعبرت ایجون ازهر ثیاب ... یوردی یربوزدنرہ طیبات
کورک اچ معتبراولاولمہ اعما ... طوپہ کورهربرندہ سرمولا
کہ اشیا صحفہ بسندہ خادحق ... یازیدیراوقودکسہ درسی مطلق
سکاهربورق تورات وفرقان ... اولولیدرغافلاولمہ ایلہ اذعان
قومصنوعی یورزک طوت حضرتینہ ... توجہ قیل جناب حضرتینہ

مدایح رسول مدنی علیہ السلام

خدایا یزدن ازهر صلوات ... حبیبوکہ اولشدیر طیبات

که کفر یله پیشا طولیشدی عالم — نبوت گلشنیدن اسدی خوش دم

مدحت اصحاب رسول الله

حمل بورجندن طوغدی آفتاب — قلوبکه ویردی کرامت جناب

یینه تازه ربیع ایردی جهانه — بیتشدی خرده کافی دوستانه

شرابعدن اجلدی بزار زهار — تلوردی هر طرفدن بوی دلدار

حقایق کلدی دلمرده بیتدی — معارف بلبلی شوقیله اوتدی

چودیندی روضه اولدی باغبان — سوروب خاری اجلدی روح ریحان

دلی مومن ریاض جنت اولدی — قدومی جمله خلقه رحمت اولدی

مدحت اصحاب رسول الله — در بیان مقدمه کتاب گلشن راز

دخی شول اولو اصحاب کرامه — که ساقی اولدیلر اشبو مرامه

دیگر لردی بو باغه ورد شریف — کیدردیلر انک خاشاک و خاریف

خصوصا چار یار بزرگوار — بو باغه اینمیلر جانیله خدمت

خدایا انلره ایله رو ز فردا — بزی حشر ایله کیم بودور تمنا

در بیان صفه کتاب گلشن راز — در بیان انبوه بکدم دارین انجم بردم

نظر قیل دیده حیرتله گونه — تماشا ایله ضعفین گونه گونه

طوتر سن بوجهانه گوش جانی — طویرسن ذره دن سرتی نهانی

سحاب رفع ایدوب اول حق تعالی — دوشکای النه برفرش رعنا

جمالنی بزه اتمکه اظهار — ویرر خاکی سیاهدن دور لوازهار

قره طلبراق ایچنده رنگ الوان — چقارمش یارمش انده خط ریحان

صبا فراشنه امر ایتدی باری — که پاک ایده بهارین سبزه زاری

افی هم حصولیله فراش نسیمان — دوشه فراش اخضردن کلیمان

صالوب سجاده کل عرف چمنده — کله دور لوشکوفه انجمنده

قورولمه صحبت حقانی هرسو — قموبه شیخ اولمه اول ورد خوشبو

بو وصفیله قورولمه انده خلقه — کله قوال اولوب بلبل بوشوقه

لسان حال ایله اوقویه قرآن — ایچوب راح محبت مست اولمه جان

خبر لر سوییله اوراق اشجار — هزار دستان اوقویه ورد اسحار

بو مجلسدن بو بنده بی خبردم — بو عبرتدن نصیب بی بصردم

ایرشدی کوشمه برصوت عالی — که صورت عالمی سویلر بو حالی

کی اهل محبوس اولنلره بو کلمه — صلا دیر صحبت کل وارچمنده

بو دور ایچره چوکلدو قطب الاقطاب — سزادر جمع اولامامتنده احباب

چون اولدور مجمع اسرار عرفان — لدنیدن خبر السون مریدان

حقایقدن خبر لر ویرسون اول شیخ — اوعامدن انلر ویرسون اول شیخ

کورونوب رویین ایچالر جام جما — الوب بویین دیالر قاف مولا

ایچوب زرین قدحدن جام صافی — قویه برجرعه نتک اونافی

اولوب مست الوجه سلک جاک — ایدوب اولدم سماعه کیره حالاک

ردا سین رهن ایده برجرعه جامه — لباسین بیع ایدوب یرمی مدامه

بو اسراری ایشتدم چونکی اندن — بکلی عقل و هوشم کیتدی بندن

اوجمعه جان نوردلدن طالب اولدم — اوبزمه صادقانه راغب اولدم

کراول مجلسده اولام بنده حاضر اولم جمع اهلنه عبرتله ناظر

الام هربیتندن برسبق بتر او قویم هربرندن برورق بتر

بویام رنکنه هرچیجه کیتر تا شیمندن الام بوی دلارا

دهانین اچمدن هرغنچهٔ یار اولم سرّی درونندن خبردار

بوبیتله اوزره پس بستانه واردم چوطفلم مکتب عرفانه واردم

دربیاله چکدم

کورودم حاضیراولمش اله چکدم صراحی بکزی چشمی داغی پرنم

سفراهلی دیررپایندهچورپ ایاغ توزیله دورور سودب

کورویپ رنکنی انکوخسلة اولام الوپ پیسدم بسة اولام

قاتنه واردم ایتدم مرحبالر لقاسی برله کسب ایتدم صفالر

سوال چکدم

دیدم ای صحن بستانک فریدی که نسنه‌ین شیخ وردین خاص مریدی

بوبزمه سندن اقدم کمسه اویله قدم بصمادی هرکیزدی دیار

بیان اهلی وسن صورنده عم زاد ایراق اولمزولی احیابه بغداد

ندا قیلمک سلامین ایرکورورسن مکانین قنده دیر قندن کلورسن

نه ایشله کوندوررلک بونده ای جان بنم بیکانه صنما ایله نسبات

دندندیرز عفرانی رنک رویک قدن ویرر دله حسرت بوبویک

جواب چکدم

دیدی هم درد ایمش سن چونکی یارا ایشت بندن دکلمن سنک خارا

بن ایدم باغ قدسک کوشهٔ کیری دیمک بریرکه المزدم سپهری

جمالی حق ویررده رنک وبوی صاچردی دست لطف ایله رویی

الوردم فیض اقدسله مرتبا ایچردم دم ایله لطفین بی سراپا

هواو قداس ایله رعنا ایدم بن تجرد برله بی همتا ایدم بن

بناکاه امر ایدوپ اول رب جبار بنی بوغربهٔ کوندوردی ناچار

ایردیلر مقام منزلمدن چقردیلر مکانمدن ایلمدن

بودور یکزم صارو چشمده نم‌وار بوحالمدن درونم ایچره غم وار

ایا غم کلده دیرپاشمده طاپراق بوغربنده بکادرد اولدی افاق

غریب اولدم دیلمدن بربلوریوق نه دیمسرکه شنم دنی وارجوق

جهاز خلقین بکابیکانه بولدم قواحوالنی افسانه بولدوم

کچی سرحایله حالم دیکرکون کچی کرحا ایدوپ پرمژده برخون

کچی شش پرکچی شش پاره اولدم کچی کهساره دوشدم خسته قوردوم

کچی بولرده یاپدم بیت الاحزان الوردم هرکلمدن بوی جانان

یه اخر بولمدم دردیمه چاره دوشوپ الدن اله اولدوم فکاره

الدن روزکارین داد فریاد اولورم روز شب بوغمله ناشاد

جفاکاکین صاچرپاشمه هربار اورورغمومه غم دایم ایدر زار

بوغربنده چکرم هجرجانان نلرایتدی بکاکوسترمدی نادان

بودرده بوندہ پسن درمانہ کلسدم وصالین ایستیو هجرانہ کلسدم

یودم شیخ استاندہ قودم باش دروغم غم تنم لاغر کورم یاش

چون ایندی سرگذشتین بکا تقریر قلم سوز صفحہ سینہ ایندی تحریر

بورمزی چون او قودم صحفہ کندن محرتلہ ایچدم قصہ سندن

بواحوالی چو بلدم حسب حالم ینہ دپرشدی دردم پر ملالم

اونمشدم ینہ کلزاغ اکدم بوغربت ایچرہ شمدی یارم اکدم

بوکلخن ایچرہ کوردم زخم خاری اوکلشن ایچرہ اکدم بوپ یاری

اوبزی یاد ایدوپ مستانہ دوشدم بوکثرت فکریلہ افسانہ دشدم

اکدن سنبل بمحفل گل

انك اردنجہ کلدی سنبل تر یکمش اسمانی چشمی نم نم

طلعتش موی وحالیدر پریشان کلوردی مجلسہ اولدی لرزان

خبر سویلردی دوننمدن بروفی بوعجبریح اولدی اولمش زبونی

سؤال السنبل

وفی یوبندن اولدوم حیران دیدم جانا بویوندن ایلہ تبیان

بویوی دل روبابی قندن الدك نسیمکلہ بوعقلی بندن الدك

نہ دوکاندن الوپسن قیل خبردار بوعطری قنغی عطار ایندی ایثار

جواب سؤال سنبل

دیدی الحطری دوکانی صورمہ مقید اول بنمله کانی صورمہ

دیدم کاندن کلن کافی براقمسن بولن اطلاق هرگز قیده باقمسن

بنی الدامہ درویش افی سویلہ بکاندن دوجانم افی سویلہ

دیدی اول ازل باغنده ایدم اچلمادیق هنوز برغنچہ ایدم

اولوردم کوه وحدتده سرافراز بوکثرتدن ایشدملزدی اوافسانہ

بهاری دائم ایدی بی زمستان خزان اولمزدی انده باغ بستان

نسیمی یار ایلہ خوش بوایدم بن همیشہ تازه روخوش رو ایدم بن

یمروحدت ایچنده غرق ایدم چوشی ظهور ایندی ارادت ایلدی جوش

بنی بوساحل هجرانہ صالدی خراب ابادہ ویرانہ صالدی

پریشان حال اولوپ اواره دوشدم کلوپ بوشش دره شش پاره دوشدم

غریبم یوقدور ورکمسہ انیسم بواوده خاروخس اولدی جلیسم

کچی اطفال الندن مرده اولدم دوشوپ الاذ الله پژمرده اولدم

کچی باشا قنوپ اولدوم موقیر کچی پایه دوشوپ اولدم محقیر

جفاکورمشم دوران الندن زخملر یمشم نادان الندن

بیلم بوکدی بوغمله یارغ هجران کچی سوزان اولورم کچی کریان

ایشتدم مجلس عرفانہ کلسدم بودرده بنذاقی درمانہ کلسدم

بیان اصدن زرین قدح

کلوپ زرین قدح مجلسده شیدا طوتوپ الده قدح ایلر تمنا

شرابی وحده تك کرا کهیدر هنوز مملو دکلاندن تهیدر

ولی بو بیندن اولمش بشویله سکران دوردربرکوشده مستان وحیران

سؤال درین قدح

سؤال ایدوب دیدم اوطالب راح ندر سکرك ندردستکده اقداح
نه میخاندن الدك اشبو جامی نه ساقیدن ایچوسن بومدامی
نه باغ ایچره صفلمشدیر شرابك نه اتشده بشوپدر یاکبابك

جواب درین قدح

دیدی میخانهٔ حقدیر بودونیا سراسر کاس اولوپدر اکا اشیا
محبت خمرایله مملو دوراشباح اکا چشم وحدتلر اولدی اقداح
کبابیدر انك اکباد عشاق بوئی سویلر سکاهپ نفس افاق
بشور راول کبابی نار هجران کرکدر اوله سین سوزان پیران
بیابان عدمدن بوندم کلدم وجودم مصریله سیرانه کلدم
چوبا قدم چشم عبرتله جهانه سراسر اکلدم نقش و فسانه
کیروب فتله قلدم اکا نظار کورورم هربرنده سرستار
اوسیتریله قمواشیا انا الحق دیوسویلر کورونور وجه مطلق
بوهالاتیله باقدم ایسه قنده اوقودم ثمه وجه الله اندم
شرابی وحدت کاس اولمش اشیا حدقدن پس قدح دوزدم مهنیا
کوزمدن چونکی نوش ایتدم مدامی اودمده بولمشم مست و مدامی
خمارم کتمدی باشمدن اصلا ایقلق بولمدم هوشمده اصلا

اتوکچون در اچق بوچشم بیسنا ایدر غلمن مزید سرّاین افشا

نصیحت درین قدح

اچق دوت چشمکی سندخی صوفی ایچه سن برکون اوله جام صافی
بو مجلسده اولاسین مست وشتاق ندر بلمیه سین باشیله اباق
دیلرسین اوله سین بوقنده مات کرکدر اوله سین عرایشده ساهر
قدحلردوز قدحدن قیل مهنیا ایچه سین سندخی جاوصفا

دربیان امدن بنفشه

بنفشه کلدی چون بوانجمنده صالوپ سنجاده سین طرف چمنده
اکوپ بوبینی اوتورمش عابدانه اوقورایات فانظر عارفانه
عجائب پاینه صالمش دوچشمی بوبانمش لاجورده جمله جسمی
ملاو شکل اورنمش شب کلاهی ولی پرمعرفت مردوالهی
بوشکلیله ایدر اول سترا حوال شوکیم عارفدورر اولور خبردار
بوشکلیله ایدر اول سترا حوال لسان حال ایله سویلر دیمز قال
ولی بوپی ایدر افشای اسرار شوکیم عارفدورر اولور خبردار
چوبو بیندن خبرطوبدم درونی دیله رکی صورم پس اندن انی

سؤال بنفشه

دیدم ای خانقاه کلده صوفی سؤالم وار سکاحل ایله وافی
بنی ایتدی بوبوینك مست حیران انی قندن الوپسین ایله تبیان

نه کافه اوغردین بویله بیان ایت — بکا اول سر مخفیدن عیان ایت

دکا بویی ختن یاسك تاتار — کوبودور نسبی سزا سراسر

نه کاملدن الوپ سن بو کمالی — بیان ایله بکا بو حسب حالی

جواب بنفشه

دهان اچوب شروع ایتدی جوابه — شور مزی دیدیکم صفدر کتابه

نسیمندن کلور بوی دلدار — بوطپلده دولار باغ صحرا

دماغ جانه ویرر عطری تازه — دوشراندن کوکل طفلی نپازه

دیدیکم حجره وحدتده تنها — عکوف ایتمشدم اندم بی سراپا

دیلمده ذکر ایدی کوکلمده سولی — بکا ویرد اولمشدی لاولا

جنابه دوغمش ایدم روی جانی — دیلردم حالیله لطف نهانی

بویندن یوغ ایدی بنده نشانه — طولوردم بوقلق ایچنده فسانه

قراطیراغه عرق ایتدی سراسر — نه خرقم وار ایدی اندم نه افسر

ایریشدی ناکهان انفاس رحمان — عطا ایتدی بکا بویی فراوان

بویندن صبغة الله خانه بسندن — طولتدم اندم حق کاشانه سندن

چوتن اولدی بکا الطاف الهی — کیندم خرقه اوردیلر کلاهی

بویی اندن الدم کاخ اولدی — چوعطار اولمشم دوکانم اولدی

بنی قودی صوفی سن انی اسله — یولنجه کیت یورلومه کافی استه

که بنده عاریدر بویی والوات — کیدن بندن ولی باقی دورر کات

نصیحت بنفشه

دیلرسن بن نکی خوش بو اوله کین — لقای یار ایله خوش رو اوله سن

وجودك قیمه سین کورخانه ایله — بودنیا کارفی افسانه ایله

او تور بوخانهٔ خلوتده تنها — دیلنده ذکر اولانی کوکنده سولی

جنابه طوت یوزك شام سحرکاه — جکرلر شرحه لشون ایلکل اه

او یانق اول سحرلرده صفا بول — بوغفلت ظلمتندن چیق ضیا بول

عوامیله نجه بوکاره بازار — یکلدیك یولکی اولدك ستمکار

براق بوکثرتی خلوت نشین اول — قوشمه خلقه کل وحدت کزین اول

بنم کبی اکوپ بوینوکی هر بار — چکوپ اسهاسنی دلدن یول انوار

بنا کاهی ایره انفاسی رحمان — وجودك ملکی اولدم اوله تالان

چوغارات اوله قلبیله وجودك — هنوز لایق اوله حفله سجودك

کیده فانی کله پرینه باقی — اوله جانان سکا اولدمده ساقی

شوکلدن ایچه سن یوقدر خمارك — شوکلدن دیره سن یوق زخم خارك

قوقاسین نافه سیز بوی عطا کی — نه کلدرنه بنفشه اوه دلدا

اولاسین سندخی اول بویه والی — سکارشك ایده اولدم شك عالی

اچه سین سندخی دوکانی عطار — اوله طالبده دیدار بازار

ولی پرمرشید کامل سیز اولماز — یولك یا کامله بوایشی انسیز اولماز

انوکچون مرشده کلدم بوینده — قودم کل اپاغنده رو فکنده

در بیان احدن لاله

کلوب بوانجمنده لاله شیدا — اولورا ولر جمع ایچنده اولده پیدا
درونده طوتر داغی پنهان — کورن قانی ایدر اولر اعلان
طورور برکوشده پرخون و پرداغ — باشنه دار اولو پدر کوشهٔ باغ
طاشی ساده درونی پر امید — زبرجودن رماح اوزره علمدر

سؤال لاله

دیدم ای عاشق شیدا و پرخون — ایشلک طاغلرده کزمک مثل مجنون
یورر کن ساحهٔ خلوتده دلشاد — ندن اولدی کانک محنت اباد
بو داغیله نه کلخن ایچره یاندک — بو رنک قانه یا قندن بویاندک

جواب لاله

جوابه اچدی چون اغزنی لاله — ایچوردی قانی پس لعلین پیاله
دیدی خوشدی ازل باغنده جانم — نه چشمم قانیدی نه دلده داغم
اودم پیمانه سینز جامی الهی — مدامی نوشی ایردم بی ملامی
صفا و عشق ایله خندان ایدم بن — قرین صحبت جانان ایدم بن
بو غربت ایچنه صادق ارادت — مزاقی جانمه ایردی مرارت
مکانم کلشن ایکن کلخان اولدی — بکا پس توکلی ایکن تیکن اولدی
قونا غم شمدی اولدی محنت اباد — دلشادانم اندن اولدی ناشاد

قودی

قودی پس دست محنت سینمه داغ — بلا برله برابر اولدی طاغ ایله باغ
بکا قانلر ایچوردی کاس کردون — درونم داغ و چشمم اولدی پور خون
بکا بو محرم اولمشکن کرانبار — فلک ایتدی بو دانی بکا سربار
بو درد ایله برزاوار ده شدم — کچی باغه کچی کهسار ده شدم
صلای وعد ایله اولدم خبردار — که کلرانز ایچره جمع صوفیان وار
قرارم کتدی بنده جمعه کلدم — بو ظلمتدن رها یا شمعه کلدم
اومارم ایره شیخدن بکا درمان — طوبام ارشاد برله بویی جانان

در بیان احدن سوسن

باخر کلدی سوسن دلوربایان — اومجلسده ایدر اظهار حالات
سپاهیدر باشنده طلیسان — ولی درویش باطندر نهانی
طوتنمش بلنه تیغیله خنجر — عدو اسلر قتاله شاه سنجر
البنده نیزه سی وار شونیلر چالاک — دلیرانه طورور جمع ایچره بی باک

سؤال سوسن

دیدم ای صوفیان ایچره سیاهی — بو کلشن ایچره سن مردوالمی
ندر بیلنده بو تیغیله خنجر — بو مجلسده بوکی سندن کیم اسلر
البنده نیزه و بیلنکده تیغین — بو جمع اهلنه کلمزی دریغلر
بو مجلس مجمع اهل صفادر — بو هیئت انلره سندن جفادر
بو بو قلق مجلسنده صاحب اسرار — بو کا بیکانه در صاپلمن احباب

بولارلا حولدن دو تر سلاحی — بولار عجزبله بولورلر فلاحی
قوشنمشدر ایدرلر غزوهٔ خاص — بولار بغلربلینه سیف اخلاص
بولارین ذوالفاری لادر الحق — بولار نفسنی بیلور دشمن انحق
طوتمزلر بولر سیف کمانی — سلاح ایتمش بولر خوش وردر زبانی
بولارین نیزه سیدر اسم قهار — وروپدر بونلرك دستنه جبار
زبانی نیزه دیر خنجر بولارك — انکچون یاشمز خصمی بولارك
بولارك طوپودر اه سحرکاه — بولار بونکله ایلر حربه کاه کاه
بوراق بیلدن بولارده سلاح اول — طوتوپ اخلاصی پك اهلی فلاح اول

جواب سوسن

دهان اچوپ دیدی او پیر سائل — سوزن وار درولی دیکله مسائل
شکوفه مجمعیدر کرچه کلشن — بولارهپ صوفیلردر صافی روشن
ولی خالی دکل ازخار وخاشاك — قموطلقان موزی شویله صفاك
صفاسنه بولارك طعن ایدرلر — دل اوزادوپ جفاکی لعن ایدرلر
عیوبك کورمیوپ اولخار بدرو — اولورهر بوسنه شویله بدکو
کولی الدن اله کورسه اونادان — اولورسن وش غضبدن تیرودنلان
الیشورز انی تنبین دامنینه — خلاویرمك دیلرکول خرمنینه
چوانکار اهلیدر بلمز صفاك — میانین شد ایدوپ ایلر جفاك
چوفرق اولدی فسادندن صلاحین — نه بلسونلر انلر باطن صلاحین

اولاری رغم ایچون طاقدم انی — رعونت اهلی صانمه فوکمانی
بیاضی صوفیم شویله که شنی — انزاینری بکا علم لدنی
محبتم ازلدن صوفیانین — عدوسیم اولاره باغیانین
سیاست اهلی ایچون اولرب جبار — بنی بومجلسه کونوردی ناچار
سلاحیله طورپ مجلسده بی پا — صلاح اهلی صفاسین ایلیم تا

دربیان احسان زنبق

کلورز تنبق لباس درویشانه — ایاغ اوزه دورر اولخادمانه
جبینده سلاح اثار پیدا — درونده صفا اولمش هویدا
باشنده شمله سی وار صالحانه — اودخی بوینی اکمش عابدانه
دیل اوزتمش سؤال حاضر اولمش — سمای صوفیانه ناظر اولمش
ولی دسیسه اولمش شویله بیهوت — انزاتمش اکا اثار لاهوت
سرایت ایلمش حالات ازکار — سماع اتمك دیلر حالتله ناچار

سؤال زنبق

دیدم ای صوفیان ایچنده صافی — عبادتله ازل عهد یله وافی
باشوك قنقی شیخ اوردی بونا — که هر مجلسده بولمش سن روا حی
سنی کیم او قودی بوجمعه درویش — ایاغ اوزه طورر سن شویله دلریش
مکانك قنده در قندن کلورسن — نه اقلیمك سلامك ایرکورورسن

جواب زنبق

دیدی فانظر الی اثار رحمات — نیچه احیا ایدر اموات سبحان

کربن میت ایدم تحت زمینده — یا تورم طپراق ایچنده کمینده

چالندی ناکهان صور رعدین — یکا بر رعده اولدی امر رعدین

اویان خابی عدمدن باشی قلدر — صفا میدانله کل دور کلدور

چون اولدوم بوصدا یله خبردار — کلشانده سمای صوفیان وار

قرارم کندی عزم ایتدم بو جمعه — بولام کل مجلسنده تاکه لمعه

دلو دیوانه استر اصلوا وصلوا — کل الجنس الی الجنس یمیلو

چو صوفیم بودم کلدم صفایه — بحمد الله ایریشدم مرحبایه

اورندم اثبوتا جین قدمدن — واعطی کل شیئ اوددن

دکلمشدی بوکثرت بین الاعیان — اورندم شمدی صورت طوتدی الکون

بوجمعیتده بنم خادم خاصم — سلوکومده طوتارام راه اخلاص

ایاق اوزره یکا طور مقدر خوی — اولام تا مجلس کل ایچره خوش بوی

چو بیلم بغلدم خدمتدا زجان — یکا طالب اولور ارباب عرفان

محبت تبغله پایم کسرلر — الوب الم صفایه ایرکورورلر

الاوزره ایدرم قطع مراحل — حزینیدر بغله عرمحافیل

چو پایم کسدیلر راه وفاده — ایاغمه باشیمی قورکل صفاده

بنی کلدن چقاروپ دست اخوان — صفا بزمنده جا بیر فوق اقران

بو عزتلر بکا خدمتدن اولدی — بو رحمتلر بکا زحمتدن اولدی

نصیحت زنبق

ایشت بندن دیلرسن حب حالی — سکا منزل ایدک صف تعالی

اولورلار خدمتنده جنت جالک — حیاتک شد ایدوپ اولشویله درالک

چیقار نفسین مرادانین ارادن — مرادانک بتله راه جفادن

چوخادم کن اوپانق اولسحر شتا — سنی یولدن قوماسین خوراختام

کله بردم قیوپ صف تعالی — سنک اوله بکلی صدر اعلا

طولوره صف باخلیوپ قرشوسنده خیام — یدک بوسن ایده عم بوله نچه کام

بو نقلی چون ایشتدم از پیغمبر — کرخادملر اولور مخدوم مقرر

بیورمشدیر کیرو سلطان اکرم — کرقومن سیدیدر خادم القوم

انکچون رحمة للعالمین در — انکچون عم شفیع المذنبین در

در بیان احسدن نیلوفر

کلوپ نیلوفر انده چشمی کریان — اچر پوتمز کوزن مجلسده حیران

قرارن یوق صوایوزه مجوانفیل — حلاوتله اوقورایات تنزیل

صالوپ سجاده سین صوایزه اوپاک — عبادت قصدین ایتمش ایده پاک

ریاضتله صارمش بکزی اتک — خبر ویرر بوایشدن بوی اتک

سپر طوتمش باشینه صاغ وصولده — طور رحانتله اولدم برمحله

سؤال نیلوفر

سؤال ایدوپ دیدم ای زعرابی — نه درحالك بکا ویرکل جوابی

نیچون یوق غیر یلرله اختلاطین — اپاغك کلده نوك ایتمز سین ایلك

صوا وزره دیرمکانك مجو زورق — دکلدر خلق ایله وحشت وارانجق

ندن اله وردی سکا بو کراهت — کرایه اوزره ایدرسین خوش اقامت

جواب نیلوفر

دهان اچوپ اودم اول مرده خوش حال — چو سائل سن بندن دیکله خبرالك

کمین براهل حال ایدم جهانده — کلوپ سیران کردم این واندن

نه پیره واردم ایسه بکا حساد — بنی طعن وحسدله ایتدی ناشاد

حضور قلبمه چون ایردی نقصان — عبادانم صفاسی بولدی خسران

چو واجب اولدی اندن هجرت ایتدم — وطن ترك ایدوپ احرچاپ کیتدم

بکا طار اولدی اخر ربع مسکون — کروپ دریایه اولدوم اندمدفون

چیقاردم چله لر ایتدم ریاضت — بوحالت اوزره الوردی کراهت

بو کز صوا وستونه سنجاره صالدم — بوحاله شکر ایدوبن سجده قلدم

کلوپ اوستمه سوکن چکدی خنجر — دیدی ای مردصالوس محتقر

بوخلقه کوستورکن شطح وطامات — بواستدراجکی درسن کراهت

سکا قلدی یواظهار خارق — وارایکن اکرم اعلم خلایق

کلور بربکادن زنبق جفاکار — دلاوزادوپ اولور اولده ستمکار

زبانی شیش پرك ویرر جراحت — شوحالتله اولور قطاع راحت

چوجانم بوجفادن اولدی بیزار — سپر طوندم صبردن اندہ ناچار

چوصبر اولدی پناهم راحت اولدم — صفابولدم اودم بی محنت اولدوم

نصیحت نیلوفر

ایشت بندن بونی ای مرد صوفی — ندکلوچوق اولور سه سکا جافی

تحمل صبردر اکا قلقات — قوانسین سنکی سکا طعن نادان

سنك بازارنك اولسون دانماحق — قوطعنه نه دیلرسه سویلسون خلق

اشتدك احمد مختاره حساد — دیدیلر ساحر ومجنون اکا اد

کچوشاعبرد یدیلر کچی قصاص — ایشدیردی طوتردی راه اخلاص

یورد حفیله ایله کاروبازار — سلامتادی سکا کچم اولسه ازار

قوخلقی خالقیله اول مفید — رضاسین کوزله اول عبد مؤید

نه غم سندن اکر راضی اوله حق — سراسر دشمن اولسه سکا بوخلق

غضب ایتسه سکا ربی توانا — مفید اولمز رضای جمله اشیا

صفاسور سکا کرنادان اتله سنك — چوشاخ میوه دارکن ایلمه تنك

یمثلی اعاجله چوپاز و نادان — چوماغین اتله کلدی طعمه اوجان

سپر قبل صبر یکی باشوکه درویش — بومرسل یولیدرکا اوله دلریش

حکایت مناسب از زبان نیلوفر

دیدی بردمده بن بر باغه وارم — نفیحتلر یولوب خوش چاغه ایردم

کوروب انده یرخوش بشاخ بیالا
فتی موزون ورعنا بشل طوبا

ولی باشده وار بربسنك یاپاك
کوطوبتمش انی بحکم شویله چالاك

سؤال ایدوب دیدم او شاخ نعمت
ندیر باشندك اولا بوسنك محنت

دیدی بردمده برچوبان نادان
باشیمه اندی برسنك بیاپات

صیدی اول شاخ بن میوه می دوکدم
قبول ایتدم انی باشمده طوندوم

بوفخر مدیرك کرشافی مغبلان
اولیدم اتمزایدی انی نادان

بوعقیدت بودور سنك کرامت
کمالومه ویرر هردم شهادت

انکچون طوبتمش باشمده انی
کہ بوندن عبرت الاراه روانی

بوبخت خانده اوتمه امانی
جفاچك کوزله بوندہ جاودانی

چوراحت منزلی اولدور بلورسن
یولہ کیرصد فیله صوفی اریسك

دیلرسن خرمنله دوشمیه حجره
فولاق طوتمه حدیث زید عمره

ولی برمرشد کامل سیزاولماز
طوپارسن حالی بوایشی انسیزاولماز

انکچون بن دخی بوجمعه کلدم
بوظلمتدن رهای شمعه کلدم

دربیان احزان نرکس

کلورنرکس بومجلس ایچره مستان
اولوپ ناصح اقورایات قرآن

کوزت اچوپ جهانله فاعتبروا دیر
بواحوالله فنی برمعتبر دیر

کراشیا مظهر حقدیر سراسر
مظاهرده ظهورك کور برادر

کوزك اچ بوجهانله فلمه عمیا
خطا یغدن اوفی اسماء وحسنا

نرسویلر

نرسویلر سکا اوراقی اشجار
کل اوقی هر برندن درسی اسرار

طوپاسن هرورقدن برکتابی
ایشت انی انا الله دن خطابی

اولوپ دور هرورق برصفحه منشور
لدنی علمدیر منظوم منثور

بونك ایچنده دیرهپ لوح کرسی
اولوالابصار اقورا غنی بودرسی

بومکتبدن کہ طوپسون مرد نادان
کہ لوحك بومه منشور مجموعه طفلان

کہ کمزدن قلورسك لوحی ساده
معارف حرف یاپلور کشاده

بولورسن نامهٔ حقدیر بواوراق
اوقورلر حرف رمزی صاحب ازواق

سؤال نرکس

بواسراری چون نرکس ابتدا وافشا
فاتنله واروپ ایتدم سوزه افشا

دیدم اویوسانك مرد مسنی
شکست ایدم سوزن ویردی درستی

ندندیردا تمامستانه کین سك
بونطق اوزره ندندر فرزانه سین سن

کوزك اچوپ کوریجك افتابی
کیجه اولسه یومرسین مجموخوابی

نه کوردی عین شمس ایچره بوعینك
انکادائم مقابل دیرجبینك

جواب نرکس

دیدی عبرتله باقمش جهانه
حقیقت صحفهٔ رغبت این وانه

بوعقیدت بقارم افتابه
کہ نرسیده مظهر دیر جنابه

فجن طولسه کلسه لیل هجران
اچلمز چشم وبختم پس الان

کورمسه اچلمز هفته هفته

کوخار اولور بکا هپ روو اغیار سرادیر کور اوله بی روی دلدار

نصیحت

کورندن ایچمک ایسترسین شرابی حقیقت کوزله صوفی قوسرابی
ویرمشدیر سکا بو موی مرکات کافی دام ایله سین ایله ازهان
الی دام ایله عنقا و همایه بلند اول قدر یکی ایر کور سمایه
حذر ایله حذر او اهل انصاف صفاین اول دامی قورمه بهر اجلاف
حقیقت کوز لکی الدمه نقشه بصیر قله نظر قیل عرشه فرشه
کیدر سین روی اشنادن بو کودک غماشا ایده سین خار ایچره وردی
او دم عرش علا کورینه ذلات ظهور ایده حقیقت سکا بالذات
کیده کوکلک کوزینک بو نقابی کوره سین قطره دن دریا و نابی
ولکن اولنجه صاحب ارشاد بو معراجه صالمز بو نجه بنیاد
انکچون بن دخی ارشاده کلدم بو مجلسده کوله فریاده کلدم

در بیان امدن سائر ازهار

بو ترتیبله کلدی جمله ازهار اوقودم هر برندن درسی اسرار
صلا اولدی دیرلدی خاص عامه انجلر صف طوتوپ کلدی قیامه
طلوع هر شاخ النده برکتابی اوقوراندہ بولنلر فتح و بابی
صلردستی دیر بندن سبق الی لذتی علمدیر کل برورقی الی
قورلدی حلقهٔ توحید اخبار اسردی بادهٔ جذب بین الاشجار
قورلدی چون بو حالت اوزره صحبت دکزدن جاندمادی الدی لذت

درونی عرینک کلدی جوشه چیچک صوفیلری بر برخروشه
کمی دستارنی باشندن اتدی کمیسی خرقه سین خمباره صندی
کمیسی بنی یکی اولدمده نالات کمی دف یکی اوطش بینله کریات
سماع ایلر کمی محجوب کردون کمی طیراغه دوشمشلر دیکر کون
کمینی بیهوش ایدر وجد واجد کمی را کعله قالمش کمی ساجد
بو حالت ایچره بلبل اولدی قوال اوقور اسرار توحیدن برز قال
بولادین وجدی ارتر لذتندن صفا رکب ایدر لر حالتندن
بولار بو حالات ایچره خارکار حسدن انشی تیز ایتمش ازار
نه وجدی وارنه دله هوو هاو ولیکن التزام ایتمش جفایی
خدایا فضل ایدوپ ازمکر مکار فراغ اهلنه لطفکدن نکهدار

زمرهٔ شکوفه کلک ظهوری مراد ایتدکلریدر

بولار چون فارغ اولدی صحبتندن هنوز کل چمنه مشغولی خلوه سندن
چو حالتدن برز بولدیلر ارام دونوپ پس بلبله ایتدیلر ابرام
که ای شیخ استانده قویان باش دوکن عشقنده انک عرسحر باش
نیاز ایله بوکون اول مرشده وار بزم ایچون حضرة لطف ایله یلوار
که جمع اولدی قپوندہ بونجه احباب اولاره لطف ایدوپ فتح ایلکل باب
که هپ عاشقلرك درارضی دور کلوپ دور عربرو مشتاقه سرور
اولار رحمت حدن اشوردی انتظار سمایه چیقدی شاهم اه و زار

دمیدیر ایده سیلن احبابه جانه — لقاکی مرهم ایدوب زخم خاره
اشتدی بولبل ایتدی فریاد — دیدی قندن در بو مرغ ناشاد
بلور سیز عاشقی شیدا سیم بن — بو کلشن ایچره یر رسوا ویم بن
بو بلدرکه بو جمع ایچنده تنها — طوردم برکوشه ده جمله غافل شیدا
بنم حزم دکلدیر ابرام یتام — بنم برعاشق ناشاد ناکام
بنم چون عاشق مشهور افاق — بو کلشنی دکلدیر راه عشاق

مطلبك حصولونده بلبلدن مایوس اولوب بنفشه یه التماس یدر

چو مایوس اولدی بلبلدن زمانه — طنشلدی بر بر بله جمله احیانه
بنفشه بو ایشی کورمك راو دیر — بو مرضی حاله اولدوار مق سزادیر
که بو دور ایشکنده خادم وخاص — بو جمع ایچره بونکدور راه اخلاص
دیدیلر ای بنفشه عزم قالدایت — واروب اول پیره بزدن عرض حالایت
حضور نده اولورسك عرس شام — سنکدر پس بو ایشده عرض اقدام
دهان اچوب دیدی او جمع اخوان — بلور سیز خانه خلوتده پیران
بولولر لی مع الله دن نمونه — انکچون در دو شرلر بو کمونه
اویت خانه نك مهمانیدرلر — بولارا اول عالمك سلطانیدرلر
بودم اغز برحله کرچی بازار — اولورکم بن اولام بو ایشده ازار
دیوب کل اندیشه ایشکنه قودی باشین — اقتدی عین رنکین ایله باشین
نیازیله دیدی او قطب الاقطاب — قپونده منتظر در جمله احباب

لقاکله ایدرلر اولهٔ لر شاد — نسیمکده بولالر راه ارشاد
صچاسنك عامله بوی مطرا — شبمکله طوله هپ باغ وصحرا
سکا منبر اوله باغ ایچره کل شاخ — لدنی علمنی اوقویه اشیاخ
ایشتدی بو سوزی چون کان عرفان — کرمون جوشه کلدی بحر احسان
دیدی وحدتده کرچه کامرانم — تجرده بودم پابر جوانم
که وحدت عالمنده عمر یك دم — هزاران سالکی تدنی اقدام
ولی طالبلرین شوقی لقاسی — بنی جذب ایتدی اولدم مبتلاسی
دمیدم منبره ایتدی صعودی — بودم ارشاد ایچون ایتدی قعودی
بو کلشن جامعنده جمله صوفی — اولوب حاضر ایچه لر جام صافی
بنفشه چون کتوردی اندهٔ مژده — صفادن کلدیلر عربده وجده

برسحر کلك منبره شاخ صعود ایتدوکیدر

چون ایتدی تصلیه بلبل سحرکاه — چیقر کل منبره شاخه بسناکاه
کوروپ رویك قمری اولدی مبهوت — یوناسونه خجالت ویردی لاهوت
چو کل اچمادی اغزین نچه ایام — ولی سویلردی بونی سز انجام
ثنالر اوقودی بلبل فراوان — اسویه بادی صباوش اولدی خندان
دهانك اچدی ایتدی سینه سیلن چاك — کیروپ حیدان شوقه اولدی چالاك
معارف محزنندن اچدی بابی — اوقودی محرر ورقدن برکتابی
چو مجلس ایچره اولدی صاچدی عطرناز — عبیری کمسه المازدی پیازه

طویلدن بویان انک مسک تاتار — قلاد درویش کیر بر بوسه خونبار
دکانن بیدی هپ عطرسی عطار — یاخر اولدیلر اکا خرپدار
عجالتدن قموازهار خوش بوی — باکین اشقه صالدی عجنان سوی
کی مسانه وحدتدن اوردم — صولر بوزین اویارر انی شیدم
کی سویلر حقایقدن معما — کی اسماء بوزندن که معما
کی تفسیر ایدردی کاه تاویل — شونیکم ویرمدی انوار تنزیل
شود کلوکشف اسرار ابتدی درحال — قمویه اولدی اندہ حل اشکال
فنایه اخر ایتدی اندہ ارشاد — دیرای ارباب جمعه کلشن اباد
بوجمعین وارلغی وار ایلن اذعان — بوجمعیت اولور تبزده پریشان
مقرر در خزانی هر بهارین — صوکی لیل اولیر در هر نهارین
فروغی وار دیر اوکونده طلوعک — اوصولی وار دیر لابد فروعک
چو دونیا فرع اخر دیر بلا ریب — بوفرعی طاهر اولمش اصلیه رغیب
بوراق قرعه یاپیش اصله مدام اول — سعادت ایچره صوفی مستدام اول
خزانتدن امین اول بوجهانک — بلاسندن خلاص اول بوزندانک

سئوال سائل بکل

چونشرا تمشدی کل اندہ نکاتی — قمونک حل اولیدر مشکلاتی
ولی بوبنده قلدم اندہ تشنه — نفرعله یاپشدم کل پیشینه
دیدم اوکلشن ایچره ابا و شهوار — قولاق طوت بکا لطف ایت مشکلم وار

جوبوی دیل فریبی قندک الدک — یابورنک غریبی قندک الدک
له کانک عطر ایدرانی بیان ایت — بکا بلدیرا وکانی خوش بیان ایت
دیدی کانک صورار سین خاتمه وار کل — بکا اندن کلیوپدرا کا صور کل
تنزل ایلیوپ پس شاخه فی الحال — دیدم اوکل بدانی ایله افضال
کله سندن ایرشمش بوی جان بخش — بوعلیه چون سکا کلدی بهورب رخش
بوردانمه فایوندن عیان ایت — بکا اول بوی مخفیدن بیان ایت
دیدی اوزکه دن الدم بنده انی — صورار سین وارا کا صور سنده انی
ورب اوزکه دن انی سائل اولدم — کدایم هرقپویه حائل اولدم
تفرغله دیدم اوهرد معنی — مرادم وارفتکده و برکل انی
کله بوبندی ایتمشدم سئوالی — سکا کوندوردیلر بوحسب حالی
سنک میدیرانی سن قندک الدک — اوبویی جان فزانی قندک الدک
دیدی بن قندوقنده بوحالت — بنی قوی بنده یو قدور بوکرامت
ولی کوکون کلیوپدر بکا اولبوی — بکا اندن کلیوپدر بوکوزل خوی
انی سن اکامورکیم اصل اشیا — اودر مقصودن اندن قیل تماشا
تنزل ایلیوپ پس کوکه واردم — یوزم خاکنه سوردم شیخه واردم
دیدم اوجمله نک اصلی اصولی — قپوکه کلدی یوعبدی فضولی
قاپکده حاجتم وارایتمه مردود — کرم کاتسن ایتمه انی مسدود
که هربرقاپوده ایتدم ترانه — قمودردایتدیلردوشدم فسانه

شکارم ایزلیوب بوبابه کلدم قیوب قشری اولا الباب کلدم
بنی صاملة کرمدن اوزکه بابه که طاقت یوق چکردوندو کبابه
دیدی اوه‌ذی او یولده عیان سکا منت مجوار اولدکسه تعبان
چکرا کمق بو یولده کی خطادین بلورسك زحمتی سکا عطادیر
جهان وجان اکلمز بوندهبهادن یولنجه کیت یورطه ایسه حاجت
بو یولده دیدراول اوله سائل حریر کبیه او لنجه واصلت
مرادیك بولمدین بو یولده مردان اونورمدی بواشی صانمه اسان
یوری وارخاکه صور اول بوی محبوب بکا اندن کلیودور شویله مرغوب
چوکوچدم اول فنادن خاکه واردم دیمه خاکه ولی افلاکه واردم
یوزم خاکه اوریه ایتدم نیازی دیدم ای طالبانك دلنوازی
عطاو حقله سنین مظهر وجانم کمك ایلك لرایلرسن باخلاص
قاپوکده حاجتم وارخوش رواقیل ریض حاجتم شافی دوا قیل
کله بویندن اعتشدم سوالی سکا کوندوردیلر اخر بوحالی
کرمدن سویله اول بودن نشانه بیان ایله بنی صاملة یبانه
دیدی ای طالب بوشی حقیقت مجول اوله بو یولده اتمه منت
سکا پس درك بو یولده اوله سین ایزین ایزله یولنجه کیت بوله سین
بکا باراندن ایردی اول سعادت اکا صورکم اولدور اهل امانت
کچوب اندن یوزم بارانه طوندم حضورنده طورب چوق لابه ایتدم

تفرغله دیدم ای اب نسیان سوالم قیوکده ایله احسان
کلن بو بنی سندن کلدی دیرلر اوحالاتی کوله اول و بردی دیرلر
بو ایشده طور و بن کلدم قیوکه صورارین ای سندن حضرنو کسه
بکا اول بوی لاهوتدن نشانه خبر سویله شها اتمه بهانه
دیدی او طالب مسکین پرانار طلبده صادق ایسك اولمه ازار
بو یولده زحمت او لمنجه نیاره ایرشمز لر یورف اولمه فکاره
بکا بو مطلبك ایردی هوادن ایر پدر اکا وار قاملة صفادن
بکا اندن کلیو پدر اول امانت اکا صورا ول بلورا ندندرایت
چوما بوس اولدم اندن رخصت ایتدم بو منزلدن اخره هجرت ایتدم
ایر بشوب مرحبا ایتدم سحابه سوالم عرض قیلدم اول جنابه
دیدم او بو هوا متدن خبردار قیوکه کلدی بودم طالب زار
سکا کوندردیلر عرفنده ورسم سنی بلوردیدیلر کمه صورسم
سکا قیلدن ایرشدی بوی جانان بکا کانك خبر ویرایله احسان
بنی الدن اله اواره اتمه شفایت دردیمه بیچاره ایتمه
دیدی او طالب اسرار لاهوت بو مبتذه صورلمز رسم تاسوت
بونك سرمایه سی اواره لکدر بودردین چارسی بیچاره لکدر
بونك انجای حیرانلقدر انجق بونك معمورك ویرانلقدر انجق
بو بویك بندهی او اره سیم بودردین بندهی بیچاره سیم

سکا بلدیردی فرقت قدر وصلی تماشا ایلدیک هپ فرع واصلی
طبایع رنجشندن اولدوک اگاه بویولده کوه اولدوک کی کاه
کی ناگه بولوب اولدوک ترقی جواهر له کی ایتدک تلقی
کی اب ایله اولدوک شویله پاک کی باد یله هر برصویه مشاک
الوب عمر بر پسندن برکمالی کیرو کلدک طیوب پس جب حالی
بزم چون دی چو دوری بالا اغیار حقیقتنده مدار کوی دلدار
بو عجز اولدی سکا ترتیب خاص ایرا قلی غلک بولندی راه اخلاص
دیمه بو عجزی الام جفادیر سکا معنی بو زو نزدن بو وفادیر
چو استعداد ایله کلدین قیویه حقیقت کوزله حاضر اول طیویه
حقایق معدنیدر وجه مطلق بو اشیاده کورونک اولدور الحق
بو قلدی بورنک بویله مظهر شو نیدیرانک بو شان انور
بنی قیوب شوقی کوزله صوفی مظاهردن ایچه سین جام صافی
چو همت ایردی قالدیردم نقابی کوزوم اچلدی رفع ایتدم حجابی
حقیقت بویلک الدی جان دمادم ایشتدی سر وحدت قلاغی
وجودم شهر ینک فتح اولدی باب کورودم بنده اول عالی جناب
ولی عکس جمالی اولمش اوظاهر اکامرات ایمش جمله مظاهر
صدم مرات عین اولدی شهودم او عینه دو یمدی عین وجودم
کی ایله کل اولوب خاری براقدم قمو سین انشی وحدتده یافدم

چو بولدم ابتدای انتهانی اکامرات ایدندم ماسوای
خبر طوبد کی او صوفی طالب نذر بو اورنده اعلی المطالب
سلوک امرنی ایتدم سکا تعلیم حقایقدن برز ارشاد و تفهیم
مربوک شیخک ادا بندن اصلا ایدوب اندن برز جک قیلدم انشا
بهانه ایلدم ازهار و وردی بیان ایتدم سکا احوال دردی
کرکدر طوپ سین بوندن رموزی فزه سین غار قلبکدن کنوزی
اوله ایشبو کتابم سکا کلشن صفاسی بی بهار فحواسی روشن
بهار ینه خزان ایرمز مؤبد صفا برسنده اول بوسنده بخشد
ولی بو دور وصبت سکا ای یار فحن دیرسن بو کلشن ایچره ازهار
اونمه شمسی خیر ایله یادایت اوقو برفاتحه جانبی شادایت
بعشلایوب اکا ایده کین امداد برینه بینک ویره اولربت حسنات
دیلدی کی دیدم تاریخ ایله اد دیدی هاتف دیلمده کلشن اباد
حساب ایدوب بو ثانی مصرعی طوقوزیک طرح ایدوب بولندی عینی

عفی الکتاب

ومدبر الاشياء جاعل الليل سكنا خالق الارواح
وكلمه حجة وسنا وانزل القرآن العظيم فاعجزت بلاغته كل فصيح ألسنا بين الحروف
وكلمه بها علينا ولنا فنى حد حدوده وصدق موعوده فقد اقتطف ثمار الرضوان وجنا
ومن ضيع حدوده وكذب موعوده فعلى نفسه الامارة بالسوء قد جنا تبارك من تجلى
للجبل فدكدكه لهيبته وانشا وخر موسى صعقا فلما افاق سبحانك تبت
اليك وانا اول المؤمنين منيبا اليك مذعنا فسبحان من تفرد بالبقاء وكتب
على كل مولود الفنا فسبحانه من اله ألسنا خلعة الايمان وتاج الاسلام توجنا
وكنا على شفا حفرة من النار فبصباء النبوة انقذنا وانقذنا ونشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له ونشهد ان سيدنا محمدا عبده ورسوله شهادة تكون لنا
عدة في الدارين هناك وهنا وصلى الله على سيدنا محمد الذي رفع منابر
الاسلام على اوثق سنا وسبح الحصاني كفه الشريف يحكي السنا
وراودته الجبال ان تكون ذهبا فاعرض عنها لابي يفنع العقال لنا
وكان صلى الله عليه وسلم معصوما من الاغيار ومنا جيك بخلوته في الغار
اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته وايده بجنود
لم تروها وام العنكبوت فنسجت على باب الغار خباء هناك وهنا
ولحقه المشركون قال بعضهم لبعض انه ههنا ثم ردا الباقون خائبين
يا ثالث يا حسرتنا الذي انزلت عليه يا مولينا في محكم كتابك المبين وعلمنا
ما لا نتوكل على الله حسبنا

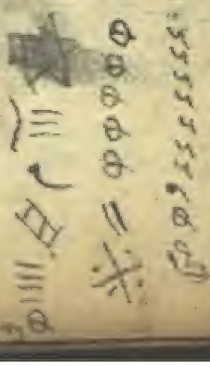

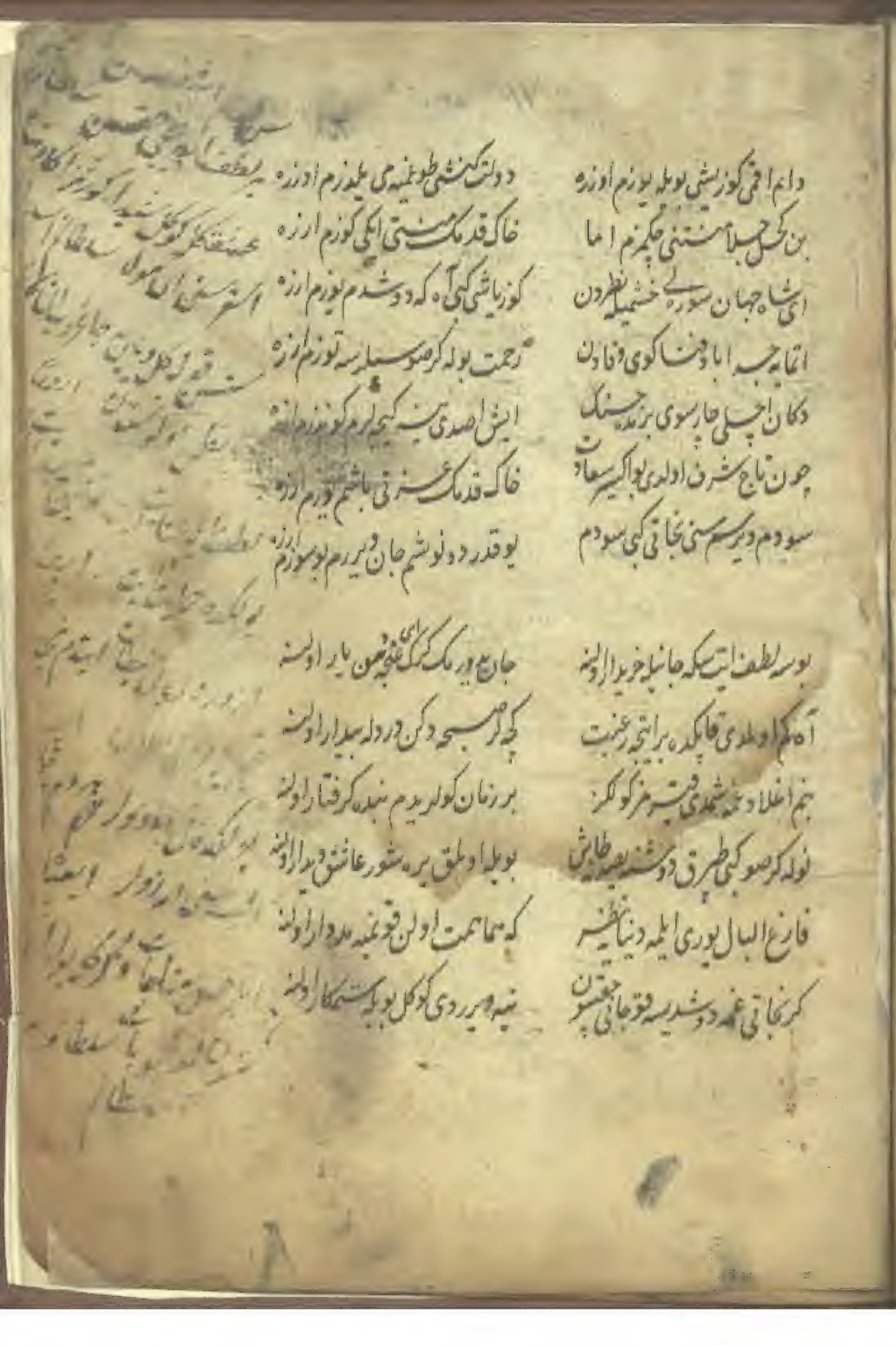

دام افغی کوزیشی بویله یوزم اوزره
دولتکنشی طوتمیه می بلدزم اوزره

بن کی جلا مستغنی چکرم اما
خاک قدمک مستی ایکی کوزم ارزه

ای شاه جهان سوره لی خشمیله نظردن
کوز یاشی کبی آه که دوشدم یوزم ارزه

اتمایه جبه اباوفنا کوی وفادن
رحمت بوله کرصوصسیله سه توزم ارزه

دکان اچیلی جارسوی بزمده جسنک
ایش اصدی یه کیمه لرم کوزم ارزه

چون تاج شرف اولدی بوا کسیر سعادت
خاک قدمک عشرتی باشم یوزم ارزه

سودم دیرسم سنی بجانی کبی سودم
یوقدر دونوشم جان دیرم بوسوزم ارزه

بوسه لطف ایت سکه جانبله خریدار اولمه
جانم ویرمک کرک ای غنچه دهن یار اولمه

آه کم اولدی قاپکده برانچه رغبت
کچه کم مسجه دکن دردله بیدار اولمه

بزم اغلادیجه شمدی قیمتم مرکولکز
برزمان کولریدم بنده کرفتار اولمه

بویله اولمق یره شور عاشق دیدار اولمه
نوله کرصوکبی طیرق دوشه بیدل طاشه

که تماشا ایت اولن قوتیه مدوار اولمه
فارغ البال یوری ایله دنیا نیفسر

نیه ویردی کوکل بویله ستمکار اولمه
کرچانی غمه دوشدیسه قوجانی جفسون

چو فی فتنه قویر زلف سیه‌کار دیجه — الله دیشلدر بوکه بیلانی تویجه
ای یوسف گلچهر بیشلدیاته لردن — کم دشمنجون قویی قون قارا بویجه
ویردک آیینی طیر غنه ناقه چینی — ای باد صبا وار بوری خبر ایله تویجه
سجده ایلدم ایروغه کبتوردم یوزمه — کوزیاشی نلر چکدی نلر حکه انی یویجه
غنچیله قنی صقلغی وایلبلک ای باد — اغزی جبرین الدم انک یه صولیجه
ال وبرمشکن وصتی فوت انه نجاتی — ال می ایرر اول سروروانه بویجه

بنجون بکرتدک ای صوفی جبانی کوی جانانه — یتاجق تیرکر کمرض به مسکین اولکلک جانه
کوزک آج یارپق صوفی صفای غاکر استه‌سک — کنشدن باکه آچلسه یکه اولور روزن خانه
غم هجرانه شوبله ضعیف اولدم که بردمدم — چقردم کوکه یاشیسم کمنداه وافغانه
اولدن کم قچر چونکم بلا بازاره مندم — صبر اولدی وصلی هجرانه اولدی درد درمانه
محبت شمعنی بریراوکلده یقمغه ساقی — اشقلر کبی عاشقلرباسن اصیی کردی میدانه
نجاتی راستی بوکم خیال انکبر در طبعک — انکچون سوزلرکم دایم اولمشدور دردانه

حصه اصیق اوجون
دیوارده یپشدیرلمش صوفی
اولت که ریحان اپشیکاف
آدینه اورو باسنه
اولر یوقاری
یاسیه قلمی وارده یوقاری
اولر اورت قاپیجه
اولر ساعت آچیه
اولر اوچ یلاق یاقه
یاقه

کوزلرینه نیشتر کرمیشجه کوکلی یاره اچمشجه
قوزیلر الدن قاچمشجه نیشانی اینلمشجه
کوزلرینه نیشتر کرمیشجه کوکلی یاره اچمشجه
قوزیلر الدن قاچمشجه نیشانی اینلمشجه
دلی یمین ایله سنسوز انی تحلیل ایلر
کوکلی یاره صوقمشجه کوزیاشی سیلمشجه
محمد ایله کوکلی یاره صوقمشجه کوزیاشی سیلمشجه
عاشقلرک اوزرینه بوسنکار اولمشجه
عاشقلرک اوزرینه بوسنکار اولمشجه
بوسنکار اولمشجه
بوسنکار اولمشجه
بوسنکار اولمشجه
بوسنکار اولمشجه

بازدید شد
۳۲ - ۳۷

۱۷۳۲